سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب بحر الانساب

مؤلف متن ابو مخنف خزاعی محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۳۱۷ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۲۶

نام کاتب ....

موضوع رجال زبان فارسی عدد اوراق ۴۵

طول ۳۵ عرض ۲۱٫۵ شماره عمومی ۳۳۳۸۰۱

وقفی / خریداری مکتبة الامام امیرالمؤمنین تاریخ وقف / اردیبهشت ۱۳۶۵

ملاحظات ....

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْخَالِقِ الْبَرَایَا وَالشُّکْرُ لِوَاهِبِ الْعَطَایَا وَصَلَّی اللهُ عَلَی النَّبِیِّ وَالْوَصِیِّ وَالْبَتُولِ وَالسِّبْطَیْنِ وَالسَّجَّادِ وَالْبَاقِرِ وَالْکَاظِمِ

وَالرِّضَا وَالتَّقِیِّ وَالنَّقِیِّ وَالْعَسْکَرِیِّ وَالْمَهْدِیِّ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَمَّا بَعْدُ تعریف نمود مصنف

اینکتاب ابومخنف ابن لوط ابن یحیی خزاعی رحمة الله علیه وانیکتاب را بحر الانساب نام کرده و کاتب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

بود که دست مبارک آنحضرت افتاده بود آنکاه خواجه کاینات و سرد فتر مخلوقات خواجه هر دو سرا اعنی جناب محمد مصطفی صلی الله

علیه وآله گفت که یا علی بدان و آگاه باش من از این دنیای دون سفر کنم امتان بیوفایان و بی اعتباران نان و نمک مرا فراموش

خواهند کرد و اول کسی که با تو کینه و عداوت بر میان بند د ابابکر ابن ابی قحافه است لعنة الله علیه باشد آن مادۀ کینه و عداوت

آن شقی بیراه و بدراه و عاصی و زندیق عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب باشد و قبالۀ فدک را بستاند و لکد بر شکم دخترم فاطمۀ زهرا

خواهند زد چنانچه محسن در بطن مبارکش هلاک شود و چون خصومت آورند د آنحرامزادۀ در میان امتان تو پیدا شود و تیغ بر روی

تو و فرزندان تو بکشند اول کسی که با تو حرب کند معویه علیه اللعنه باشد و عایشۀ ملعونه و تیر بر لشکر گاه تو خواهد انداخت یا علی لعنت

بکن آن فوج را مثل ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان را که خون فرزندان من در گردن آنحرامزاده

خواهد بود و کسی که فاطمه را بیازارد چنان باشد که مرا آزرده باشد و هر که مرا بیازارد خصم او خدای تعالی باشد قوله لعنة الله علی قوم الظالمین

و چون مدت عمر من تمام شود ولی من و وصی من و پسر عم من و داماد من و شیر خدا توئی چنانکه هرون بود بمنزلۀ موسی ع خلیفه و نایب

و جانشین من تو خواهی بود چنانکه خدای تعالی مرا جا زنده داد و ترا نیز خلیفه و نایب و جانشین من تو خواهی ولایت داد چون روزگار

من تمام شود شخصی از جانب یمن بیاید و نام او ابن ملجم مرادی باشد و ترا ضربت رساند و شهید کند و جناب امام حسن را جعده

ملعونه الماس دهد تا چنانکه هفتاد و دو پاره جگر پاره پاره از حلق مبارک وی بیرون آید و ویرا بدین زاری شهید خواهند کرد چون

مدت امام حسن ع منقضی گردد خوارجان کوفه نامهای خلاف بخواهند نوشت و حسین مرا از خانۀ من بیرون خواهند بود

و چون بزمین گرم کربلا برسد خالد بن عبد الملک مروان علیه اللعنة ویرا شهید کنند و اولاد امام حسین ع خوارجان متفرقه سازند

و هر یک را بولایتی شهید خواهند کرد چون نوبت بامام محمد باقر ع خوارجان رسد او را هشام ابن عبد الملک مروان شهید خواهد کرد

و اولاد امام زین العابدین ع بظلم هشام ابن عبد الملک علیه اللعنة روی باطراف و جوانب نهند و هر یک را در شهری شهید کنند

و اولاد امام محمد باقر ع اکثر ایشان بدست حجاج بن یوسف علیه اللعنة کشته خواهند شد و حضرت امام جعفر صادق ع را منصور

علیه اللعنه شهید خواهد کرد و امّا اولاد ان حضرت را درمیان گرفته در همان عصر شهید خواهند کرد و امام علی بن موسی الرّضا را مامون
بزهر شهید خواهد کرد و امام محمد تقی ع بدست زن خود امّ الفضل کشته خواهد شد و او را زهر خواهد داد و اولاد آنحضرت بدست
معتصم بن هرون علیه اللعنه کشته خواهد شد امام علی النّقی را متوکل علیه اللعنه خواهد شهید کرد و اولاد آنحضرت بدست همان خوارج کشته
خواهد شد و امام حسن عسکری را معتصم علیه اللعنه شهید خواهد کرد و او را یک فرزند خواهد بود کنیت او کنیت من و اسم او اسم من و القاب
او القاب من و مرا ابو القاسم گویند و او را هادی گویند و در آخر که آنحضرت ظهور کند عالم را از نور پروردگار منوّر سازد چنانکه پرشده
باشد از ظلم چون حضرت امیر المومنین ع این سخن بشنید زار زار بگریست چنانکه اهل آسمان بمتابعت وی بگریستند و حضرت امیر
گفت یا رسول الله در حق فرزندان چندان جفا و محنت و مصیبت و ستم روا دهد و هیچ کس از امتان تو در حق ایشان
رحم نخواهند کرد حضرت پیغمبر ع آب از دیدهٔ مبارکش بگردانید و سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت الهی ملکا پادشاها هر که در حق
اولاد و اهل بیت من جفا کند تو آنقوم را رحمت نکنی **مجلس اوّل** در بیان اخبار جناب محمد مصطفی ص که حضرت رسول را
سه فرزند از ذکور و اناث و از اناث جناب فاطمه علیها السلام و از ذکور قاسم و ابراهیم امّا قاسم و ابراهیم ع پیش
از پدر بزرگوار بجوار رحمت الهی درپیوستند و تربت ایشان در مدینه است امّا فاطمه بعد از پدر بزرگوار هجده روز زنده بود امّا
در بعضی روایت آمده است که مدت شش ماه بود امّا راوی گوید که در زمان رسول ص که از دنیا نقل کرد حضرت فاطمه بفراق
پدر بزرگوار بگریه مشغول شده بود در روز و شب پیوسته بگریستی و مردم مدینه از گریهٔ فاطمه بتنگ آمده بودند و آن کسان که محبّ
اهل بیت بودند پیوسته بگریستند مگر ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه که منکر نبوّت بودند می گفتند که بروید و خانه بر سر
فاطمه خراب کنید والقصّه حضرت فاطمه بجوار حق درپیوست و تربت شریفه در نزد پدر است **مجلس دوّیم** در بیان
فرزندان علی ع حضرت شاه مردان و شیر بیشهٔ یزدان و ناطق قرآن و ولی کردگار قاتل کفّار قسیم هر دو سرا ابن عمّ رسول الله
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع امّا آورده اند که جناب علی را بیست و نه فرزند بود از ذکور و اناث دوازده تن
امّا ذکور هفده تن امام حسن ع و امام حسین ع و محمد حنیفه و عباس و عون و محمّد باهروت و ابوبکر و عمر و عثمان و اهل
و سهل و زید و عبد الله سالم و ابراهیم و عقیل و ابی طالب امّا دختران امّ صغری و امّ کبری و فاطمه و میمونه و صفیّه
و رقیّه و امّ ثانی و امّ کلثوم و امّ سلمه و زینب و رابعه و عایشه امّا حضرت امام حسن ع را معاویهٔ ملعون خالد بن ولید
زهر داد و باعث آنکه شاید امام حسن ع از دست آن حرامزاده هلاک شود آخر الامر آن حرامزاده در مدینه آمد کنیزی
که او را اسوّیه خواندند هزار درهم زر سرخ داد تا زن امام حسن ع را از راه بیرون برد و الماس بحضرت امام حسن ع داد
چنانکه هفتاد دو پاره جگر از حلق مبارک وی بیرون وی را بدین نوع شهید کردند و تربت شریف وی در قبرستان
واقع است امّا حضرت امام حسین ع را و ابوبکر بن علی و عمر بن علی و عثمان بن علی و عبّاس بن علی در زمین کربلا مدفونند
چنانکه قصّه بر غصّهٔ آن در جمع کتابهای معتبر مذکور است امّا عون بن علی و محمد باهروت در ولایت خراسان
در شهر طوس مدفونند و کشندهٔ ایشان قیس علیه اللعنه بود امّا حضرت محمد حنفیّه را سه روایت کرده اند و بعضی

ص ۴۴

گفته اند در کوه عقیق غایب شده و بعضی گفته اند که بعد از آن مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی خروج کرده و چندین هزار خوارجان را بجهنم
رسانیده او را در ولایت طارم شهید کردند و تابوت مبارک او را بر شتر بار کردند چرا که چنین وصیت کرده و آن شتر در روی
زمین میگردد تا روز قیامت و تابوت او در پشت شتر خواهد بود و بعضی گفته اند که تربت شریف او در بلخ است و امّا جعفر
و ابراهیم از ظلم یزید در ولایت دوراه افتادند و در آن جایگاه رود آب میگردیدند بدست لهور سلمی علیه اللعنه شهید شدند و شیخ
ابراهیم شیخ یوسف عبد المؤمن یکی از ایشان را در آنجا دفن کردند و مشهد باشد امّا زید و سالم در ولایت یمن در موضع
زکنا باد شهید کردند و قاتل ایشان ابو نصر دمشقی بود امّا عبد الله و ابو طالب در ولایت ری شهریار افتادند مدّت روزگار
بتقیّه بسر بردند آخر الامر بموضع ایدروان که در ولایت نیشابور است و ایشان را در آن ده شهید کردند و کشندهٔ ایشان عبد الله بن
محمد ثقفی علیه اللعنه بود امّا اهل و سهل در توابع قشم افتادند ایشان را جراحت بسیار رسیده بود چون بنزدیک غاری رسیدند
بنالیدند که الهی ملکا پادشاها درمیان اشغار ما را جای ده بقدرت اقدس الهی آن غار شکافته شد و ایشان در آنجایگاه
غایب شدند **حکایت** از اولاد حضرت امیر المومنین ع امّا امّ صغری و امّ کبری و میمونه و صفیّه را در شهر حلب در مسجد علی
قاسم ابن ازرق علیه اللعنه ایشان را شهید کرد و رقیّه و امّ ثانی و امّ سلمه در ولایت ری افتادند ایشان را در حوالی شهر و کوچه
سوزن گران مسجدی بود او را مجد بنیاد گفتندی و در آن جایگاه یک چشمهٔ آبی بود یوسف دوانقی ایشان را گرفته امّا زینب را شهر گشت
دمشق در پیش مسجد بنی امیه در آن جایگاه طاقی که سر مبارک جناب امام حسین ع را بر آن طاق نهاده بودند و خون
حلق مبارک وی در آن جایگاه چکیده بود وقتی که حضرت مسیّب ابن قعقاع خزاعی علیه الرحمه خروج کرده اهل بیت را در کوه لبنان
بیرون آوردند چون بشهر دمشق رسیدند زینب خاتون را چون چشم بدان خون ناحق ریختهٔ حضرت امام حسین ع افتاده
در ساعت بجوار رحمت الهی درپیوست و تربت شریف وی بنزدیک آن طاق واقع شده و در آن جایگاه مشهد باشد و آنرا
محلّهٔ سیر خوانند و بعضی آن موضع را حاجب الاکبر خوانند بنا بر خاطر خون مبارک جناب امام حسین ع امّا فاطمه و رابعه
و عایشه در شهر کوفه در محلّهٔ بنی کننده بدست ایاس هزارت شهید شد **حکایت** اخبار سر مبارک قاسم بن حسن بن
علی ع روایت میکند لوط ابن یحیی خزاعی در زمانی که یزید علیه اللعنه قصد اولاد اهل بیت کرد و خانهٔ نبوّت را خراب کرد
و درخت شجر مبارک را بی ثمره ساخت و علم سیاه بدر خانهٔ خویش افراشته که او خانهٔ کعبه را از آه و نالهٔ اهل
بیت خراب کرد که صد هزار لعنت خدا و نفرین ملئکه بر یزید بن معاویه باد امّا آنکسانی که ایکار کردند چهار کس
بودند عبد الله بن زیاد و عمر ابن سعد و ستان بن انس و شیث ربعی مقدّمه لشکر کفر بودند که لعنت خدا و نفرین رسول
بدان حرامزادگان باد که پشت رسول ص را بشکستند و میان خود را در کمر عداوت ببستند تا در آن روزی که بزمین کربلا رسیدند
و پردهٔ عصمت محمد مصطفی ص و مرتضی دریدند و سنانها بر روی فرزند رسول خدا کشیدند و طمع خود را در آخرت
بریدند وای بر امّتان بی وفا ای بر جفا کنندگان عترت نبی ای شیعیان وای محبّان خاندان مصطفی
و مرتضی چون شما را المی و غمی و همّی رسد نگاه بر اهل بیت مصطفی ص و مرتضی کنید و از جفای ایشان یاد آرید تا از آن معصیت

وازمصیبت ایشان دیدهٔ خودرا اشک بارسازید **حکایت** که حضرت امام حسین ع درزمین کربلا نزول کرد وآن جوانان اهل بیت
رسول ص رایکان یکان شهید کردند چون نوبت بحضرت امام حسین ع رسید غلغله برهفت آسمان وزلزله بر فرشتگان هفت
آسمان فتاد فغان ناله برآوردند **حکایت** ایشان همه فغان کردند همه انگشت بردهان همه گفتند ای خدای جهان
آفرینندهٔ زمین وزمان سیدی که چنین حلیم بود ازعلمی چنین سلیم بود ای خدا تاکی این روا باشد این جفا
برحسین ع چراشد واهل زمین بمفارقت شهدای کربلای بگریستند اما ازاهل بیت کسی بجا نمانده بود مگر جناب امام
حسین ع شاه شهیدان کربلا چون امام مقتدای هردو جهان آهنگ حرب کرد غلغله درمیان پرده گیان عصمت برخواست
انگاه جناب زینب خاتون ازحرم بیرون آمده نوحه کنان ودست برسر زنان وروی خراشان خودرا بدست
وپای مبارک حضرت امام حسین ع انداخت وگفت ای برادر مهربان وای پدر وما درمظلومان وای شفاعت خواه عاصیان
وای روشنی چشم مصطفی ص وای سرور سینهٔ مرتضی وای جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا ما غریبانیم وبیکسانیم وما مصیبت
زدگانیم وما آواره ازوطن مانیم مارا بکه میگذاری وبکه سفارش مارا بکه میکنی وما رابکدام دیار میفرستی انگاه حضرت امام حسین ع زینب
خاتون را درکنار گرفت وسر وروی ویرا بوسه داد وگفت ای خواهر مهربان من بدان واگاه باش که مارا
کردگار وآن قلیل جبار چنین حکم کرده است که سینهٔ خودرا باتش هجران دیوی بسوزانیم ولب خودرا ازتشنگی پاره
پاره سازیم واین بلارا برتن خویش واهل بیت راه دهیم چنانکه حضرت رسول الله ص میفرماید که البلاء موکل الا نبیاء
حضرت حق سبحانه وتعالی درکلام مجید میفرماید واصحابهم مصیبة قالوا باذن الله وانگاه اهل بیت را وداع کرد چون
جناب امام حسین ع سوار شد واین آیه را خواند توکلت علی الله ان الله یحب المتوکلین وروی بحرب نهاد چون پرده گیان
چنان دیدند فریاد واویلا برآوردند وازناله اهل بیت بسمع ملکه هفت آسمان بگریه درآمدند ومی گفتند الفراق
بینی وبینکم اما راوی گوید که چون نالهٔ اهل بیت بسمع مبارک جناب امام حسین ع رسید عنان مرکب را بگردانید وبدر
خیمه آمد وگفت ایجان من وای مظلوم من وای عزیزان من بگذارید تایکساعت مارضای خدای عز وجل را حاصل کردانم
وجان خودرا واصل بدرجهٔ اعلی رسانم ولب تشنهٔ خودرا بشربت شهادت بچشانم آنگاه شهربانو ازخیمه بیرون
بیرون آمد ودست پای حضرت امام حسین ع را بوسه داد وگفت ایمظلوم عالمیان وای نوردیدهٔ مصطفی ص وای جگر گوشهٔ
فاطمهٔ زهرا بدانکه عبدالله ازجهت آب گریه میکند وچون امام ازشهربانو این سخن بشنید آب ازدیده کانش
جاری ساخت وفرزند خودرا درکنار گرفت وگفت ای ظالمان اگرچه مراگنهکار میدانید فرزند من عبدالله
چه گناه کرده که آب نمیدهید ناگاه برادرزادهٔ ازرق اشعث نام تیر دوشاخ بینداخت وبدهن شاهزاده
زد چنانکه ازقفای آن بیرون آمد وجان را بجان آفرین تسلیم نمود انا لله وانا الیه راجعون چون حضرت امام
حسین روحی له الفداء فرزند خودرا کشته دید زار زار بگریست وگفت لعنة الله علی قوم الظالمین بدتری که بر اولاد

من زد والقصه آن طایفه بدبختی نماند وانگاه امام حسین ع عنان مرکب را بگردانید وگفت ای شهربانو بستان طفل خودرا ازآنکه
جگرش سیراب خواهد شد چون پرده گیان آن طفل شش ماهه را کشته دیدند فریاد برآوردند ونوحه میکردند ومی گفتند اللهم
کل بلیه والبلاء واهل بیت محمد مصطفی ص والمصیبه فاطمهٔ زهرا ویاسیدتا لقال بعینین زار والمین راوی روایت کرده آن زمان
که مختار ابن عبدالله ابن ابی عبیدهٔ ثقفی خروج وکشنده گان جناب امام حسین ع را درکوفه دمار ازروزگار مخالفان برآورد بجهنم
کافرا بجهنم فرستاد ودوستان محمد المصطفی ص کمرهای عداوت درمیان بستند وچون آنکسانی که زبان ناسزا
براهل بیت گشاده بودند بتوفیق خدای عالم وعالمیان مختار یکان یکان رابقتل آورد جان پلید ایشانرا بجهنم فرستاد
اما اشعث که برادرزادهٔ سعد بن ازرق علیه اللعنه بود آنحرامزادهٔ بدبخت آن منافق ازل وابد بزیر تیغ بیشمار روی
بهزیمت نهاد ودرگوشهٔ کوه پایهٔ استهاد دربالای سبد رودبار علیا بکنار گوشه وطن ساخته تاآن زمان که یوسف
بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع ازظلم خارجیان مدتی درشام ببتقعهٔ روزگار بسر میبردند
چون دید که دراکثر نتواند بودن روی بهزیمت نهاد ودرکوه پایهٔ استمدار افتاد ودربالای دربند رودبار دهٔ علیای
یکلیج رسید ودرآنجا بماند چون دروقتی که حضرت امام حسین ع را درزمین کربلا شهید کردند وامامزاده مینالید وگفت
الله اکبر بدتری بود برمن زدند الهی اسم اینقوم را بدبختی بماند تا درآن زمان که ملک شاه غازی که کهین
فرزند ملک بیزجر بن شهریار بود ملک شاه غازیرا چهار فرزند ملک اشرف وملک بهمن وملک قباد
وملک کیخسرو واما ولایت دارالمرز برملک کیخسرو قرار گرفت وبعزنمود تاآن طایفهٔ بدبختیم که مانده بودند پیاورند
وبعضیرا بکشتند وبعضی را بفروختند وهرخرج وتکلیفاتی که حاکم را بوده درگردن ایشان نهادند وهزار دینار
ازخرج هرساله ازایشان بستاندند چراکه ایشان طایفهٔ اشعث بن ازرق دمشقی ملعون بودند که لعنت خدا برآن طایفهٔ غلط
کار باد وایشان بضرب تیر عبدالله بن امام حسین ع را شهید کردند وواجب ظلم بودند که لعنت خدا برایشان باد
اما روایت میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی رحمة الله علیه میفرماید چون جناب امام حسین ع فرزندان وبرادران وبرادرزادگان
جمله گی بدرجهٔ شهادت رسیدند وحضرت امام زین العابدین ع بیمار بود خوارجان بدبخت روسیاه هردوعالم باندرون خیمهٔ
نبوت آمدند واهل بیت را اسیر ساختند وشخصی که نام وی نوفل بن نعمان بود آنحرامزاده میخواست که جناب امام
زین العابدین ع را شهید کند مردی درمیان لشکر کفار محاسن سفید وعصای سفیدی دردست داشت ونام وی
حبیب بن محمد کشی بود گفت ایحرامزاده پدر وبرادران اورا وعموهای بزرگواران اورا کشتید وشرم ازخدا ورسول خدا
نکردید که اینکودک را میکشید فریاد برآورد که عمر بن سعد علیه اللعنة والعذاب الیهم بشنید بانگ برسپاه زد وآنملعون
گفت دست ازاهل بیت باز دارید وهرچه غارت آوردید بازدهید وامام زین العابدین ع بیمار از زید آنگاه سرهای
اهل بیت را ازتن جدا کردند ازحضرت امام حسین ع وازبرادران وفرزندان وبرادرزادگان وعم زادگان
که ازجملهٔ اهل بیت بودند وانسرهای مبارک هجده بودند بنیزه کردند وبجانب کوفه بردند آنگاه عبدالله

زیاد علیه اللعنه گفته تا منادی ندا کنند و برهان تعرض بمردمان کوفه گفت شد که اگر امام خود را ببینید باستقبال او بیرون بیائید
و آنانکه شیعیان در خوانهٔ سلیمان سیرت جمع شده بودند و همه بر مصیبت اهل بیت سیگریستند وقتی که سرهای مبارک را در کوفه آوردند
و شیعیان را قصد چنین بود که خانهٔ عبدالله زیاد را خراب کنند چون این حکایت بگوش عبدالله زیاد رسید بفرمود
تا آن شب سرهای اهل بیت را از شهر بیرون بردند و سپه سالار عمر سعد علیه اللعنه سرها را برداشتند و دو منزل
راه برفتند و زهیر بن قیس کندی که سپه سالار لشکر عجم بود روی بعمر سعد کرد و گفت یا امیر امروز شش ماهست
که من در این مملکت مانده‌ام اگر صلاح دانید ما را باز گردان که خبر از خانهٔ خود ندارم آنگاه عمر نحس فرمود تا برای
آن حرامزاده را خلعت شاهی و اسب گرانمایه دادند و روانه نمودند آن ملعون سر فرود آورد و گفت یا امیر از این سرهای
ابو تراب یکی را بمن ده تا بعجم برم و مؤمنان بدان شادی کنند آنگاه عمر نحس فرمود تا سر مبارک قاسم بن حسن را
که نو داماد بود بدان حرامزاده دادند و آن ملعون روی براه نهاده روز و شب همی‌راند بر شهری و هر ده که رسیدندی
وی را اعزاز و اکرام کردندی و زر و مال بسیار نثار کردندی اما مردان همدان و درجزین و قزوین بیشتر دادندی
از دیگر جایها چون بشهر ری رسیدند قاصدی بری فرستادند تا مهتر برکان و امیران ری و خوار و رامین
و دماوند و کوه پایها جمله باستقبال آن حرامزاده درآمدند و بسیار زر و مال نثار کردند و همی گفتند که ارواح ابوسفیان
بر شما شاد باد طغرل ملعون حاکم ری بود و بفرمود تا سر امامزاده قاسم را بمیدان بردند و چوگان بازی کردند
و شرم از مرتضی و مصطفی نداشتند که لعنت خدا و نفرین رسول الله و ملائکه بدان منافقان باد اما در شهر میدان
در سفلازنی بود از نسل جابر انصاری نام وی جاریه خاتون و مدتی بود که در آن ده مقیم بود آنگاه آن حرامزادگان
سر امامزاده کاملی را بخانهٔ پیره‌زن با بسم امانت سپردند و آن زن گفت من ندانم که این سر از آن کیست و هر روزه
این سر مبارک را بجانب ری می‌بردندی و چوگان بازی کردندی تا شب جمعه رسید آنگاه پیره‌زن در خانه رفت دید که خانه‌اش
از نور روشن شده متحیر ماند و گفت بار خدایا مگر این سر یکی از اهل بیت است و هرگز از سر بنی آدم چنین علامت ظاهر نشود
پیره‌زن آن نور را دید سر مبارک شاهزاده قاسم را از جای برداشت و آن سر و روی خون آلوده را از اشک و گلاب
بشست و نگاه بدان سر مبارک کرد و گفت **بیت** سوئی چگونه موئی در وی چه پیچ و تابی روئی چگونه
روئی مانند آفتابی آنگاه پیره‌زن زار زار بگریست و گفت نذر کردم که امشب شمع روشن کنم و نزدیک
این سر بزرگوار بگذارم و دیده را از خواب غفلت باز دارم شاید که بر من ظاهر شود که این سر از کیست چون شب درآمد
پیره‌زن چهار شمع روشن کرد و نزدیک آن سر بزرگوار بر زمین نهاد که بطاعت مشغول بود بدرگاه حق سبحانه و تعالی
و گاه بصحبت آن سر مبارک بگریستی تا بعضی از شب درگذشت آنگاه شش نفر زن آمدند اول فاطمهٔ زهرا
دختر محمد المصطفی دوم فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیرالمؤمنین سیم آمنه مادر مصطفی و همه جامه‌های سیاه
و موهای کبود آنگاه سر مبارک شاهزاده قاسم از جای برخاست و گفت السلام علیک یا جده بپین

که امتان شما در حق ما چه کردند بدنهای ما در زمین کربلا بماند و سرهای ما هر یکی را بولایتی فرستادند و اهل بیت ما را
غارت کردند و عترت پیغمبر را بطریق اسیران بشام بردند چون فاطمه از آن سر بریده از آن سخنان جانگداز بشنید
زار زار بگریست و بگریه درآمد چنانکه فرشتگان هفت آسمان بگریستند و خروش از زنان ائمه برخاست آنگاه فاطمه
آن سر مبارک را بسینهٔ خود میمالید و زار زار میگریست و این ابیات جگرسوز را بزبان میخواند **نظم** حسن را نور دیده جان
مادر حسین را سر بریده جان مادر سکان در کربلا بودند سیراب تو یکدم ناچشیده جان مادر نهاده روی بر روی
تو زهرا تنت راحت ندیده جان مادر گفت ای فرزندزادهٔ من چون فردای قیامت درآید من عمامهٔ جدت علی
مرتضی را بگردن خود پایه برم و جامهٔ زهرآلود حسن رضا را در دوش راست خود و جامهٔ خون آلود عمت حسین مظلوم را
در دوش چپ بگذارم و مرکب حاجت دیدهٔ کربلا را سوار میشوم و در عرصهٔ عرصات قیامت میکردم و داد شما را
از مخالفان میستانم چنان که به بهشت نروم تا آن مخالفان و ظالمان را گروه گروه بجهنم رسانم آنگاه پیره‌زن دست
دراز کرده و دامان فاطمه را بگرفت و گفت ای سیدة النساء العالمین تو میدانی که ما شیعه‌ایم و شما را دوست
میداریم زنهار که شکایت ما را به پیش پدرت محمد المصطفی و شوهرت علی مرتضی ببری آنگاه فاطمه
زهرا بدست مبارک خود نامهٔ نوشت و بآن زن داد و گفت ای جاریه بخدا اقرار کردم که بتو قدم در بهشت
نهم چون روز شد ظالمان آمدند و خواستند تا سر مبارک امامزاده قاسم را دیگر باره بشهر ری برند اما پیره‌زن را
پسری بود عبدالله نام مادرش گفت ای جان فرزند امروز میبینی که درختهای نبوت را بریده‌اند و شاخهای ایشان را درهم شکسته‌اند
و میوه‌های او را بر زمین ریخته‌اند امروز میبینی که سر فرزندان محمد المصطفی و نور دیدهٔ مرتضی و یادگار حسن رضا قاسم
ابن حسن را در زمین کربلا شهید کردند و سر مبارک وی را بدیار ری آورده‌اند و چوگان بازی میکنند و شرم از خدا و رسول
خدا ندارند صد هزار بار لعنت خدا و نفرین رسول بر زهیر بن قیس کندی و طغرل ملعون باد آنگاه پیره‌زن گفت
ای فرزند اگر میخواهی که من شیر پستان خود را بتو حلال نمایم بیا تا سرت را ببرم بعوض سر امامزاده قاسم
بدان ظالمان دهم که ما را شرم میآید که دیگر باره سر فرزندزادهٔ رسول خدا را بدان ظالمان دهم آنگاه پسر
گفت ای جان مادر غلام را جان در این روز بکار آید که خواجه‌زادگان وی بسلامت باشند و هزار جان من بفدای امامزاده
قاسم باد چون مادر از فرزند این سخن بشنید کارد برکشید و سر فرزند خود را از تن جدا کرد و گفت ای جان مادر از تو
خوشنود شدم که خدا از تو خوشنود باد آن زن پیره در فکر بود که ناگاه حرامزادگان آمدند و آن سر فرزند خود را بر ایشان
سپرد و ایشان بردند چون در میدان ری رسیدند چند دست بازی کردند دیدند که سر دوباره شد پس مخالفان
دانستند که آن سر میت آن حرامزاده‌گان همه یکبار روی به پیره‌زن نهادند اما پیره‌زن را پسر دیگر بود اسمعیل نام در باغ
ایستاده بود از دور دید که سواران و پیادگان میآیند پسر مادر را خبر کرد چون پیره‌زن از آمدن مخالفان
خبر شد بنالید و گفت بار خدایا تو میدانی که من این جفا را بدوستی مصطفی و مرتضی میکشم اهل فریضه بر من کار

ص ۸ که من تاب این کمان را ندارم چون زن عمار یاسر در ولایت ازنک رود بودند شنیدند که سر مبارک شاهزاده قاسم را
در ری آورده‌اند و باز بشهران بردند اما ابراهیم بن محمد بن عمار یاسر با ابن عمان خویش روی بشهران نهادند و با ظالمان
مجادله کردند تا چند نفر مخالف را بجهنم رساندند و سر مبارک شاهزاده قاسم را و تن پسرا در موضع علیا دفن کردند شب
دوشنبه بود بیست نهم ماه صفر بود این حکایات در بحر الانساب مذکور شد تا علما و فضلا را معلوم شود حکایت امام زین
العابدین ع اما حسین بن زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و حمزه و سلیمان و ابراهیم
و سعید و محمد و داود و اسد و یوسف چون امام محمد باقر را هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه زهر داد و شهید
کرد قصد اولاد ائمه کرد اما عبدالله و حمزه را در توابع بغداد در موضع دروازه ره شهید کردند اما سلیمان و ابراهیم در آن
هزیمت روی بمنجیل خرزویل نهادند چون بمنجیل خرزویل رسیدند مدتی بسر بردند و مردمان منجیل سلیمان را کدخدا ساختند
اما از سلیمان دوازده فرزند حاصل شد بدین اسامی طاهر و مطهر و مظفر و فضل و هرون و کنانه و خالد و علی و ادهم
و قایم و قاسم اما ابراهیم را در خرزویل کدخدا ساختند و ابراهیم را ده فرزند بود بدین اسامی حسام الدین و نظام
الدین و شرف الدین و جلال الدین و علاء الدین و ابوتراب و عباس و عدنان و جعفر اما داود و محمد و اسد
و یوسف در آن هزیمت روی باصفهان نهادند چون باصفهان رسیدند در محله سرخ فرود آمدند اما حسن بن
محمد بن علی بن هاشم ابن محمد بن زید بن امام حسن ع را دختری بود سکینه نام و یرا بعقد محمد بن حسین بن امام
زین العابدین ع در آوردند و محمد را شش فرزند بود بدین اسامی جدان و برهان و ضیغم و افعم و افطر و طاهر
اما اسد و یوسف مدتی در اصفهان بسر بردند و باز روی بسبزوار نهادند و مردمان سبزوار ایشانرا بسیار رعایت
کردند و اسد و یوسف را کدخدا ساختند اما اسد را نه فرزند بود بدین اسامی محمود و اسود و یحیی و ذکریا و ثریا و لوط
و شعیب و یونس و اسحاق اما یوسف را چهارده فرزند بود بدین اسامی غالب و طالب و مهلب و مطلب و علی
و زید و محسن و اهل و سهل و ابرار و مختار و حلم و اسلام و کنعان اما سعید بن حسین بن امام زین العابدین ع را
در آن هزیمت عبدالملک مروان علیه اللعنه روی به تبریز نهادند اما سعید را ده فرزند بود بدین اسامی مالک
و محسن و یاسر و ناصر و دانیال و صالح و حافظ و خالق و وقاد و ادریس اما در آن زمان که حضرت امام جعفر صادق ع را
منصور علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد در آن وقت آنحرامزاده خروج کرد و نامه نوشت باطراف و جوانب فرستاد
بدین عبارت که ای هواخواهان آل ابوسفیان چون نامه من بشما برسد باید که دمار از ابوترابیان برآرید چون
نامه باطراف رسید دیگر باره ظالمان خروج و قصد اولاد ائمه کردند اما سلیمان بن حسین بن امام زین العابدین ع
را با فرزندان در مجلس شهید کردند و باقی فرزندان روی بهزیمت نهادند اما فضل و هارون و کنعان
در توابع لسر دره دو شاب شهید کردند اما طاهر و مطهر و مظفر در ساوج بلاغ در موضع [illegible] شهید
اما خالد و علی را در پیش پدرش در مجلس شهید کردند اما ادهم و سالم و قائم و افعم و اشهر را در [illegible] شهید

کردند و خاتم بن سلیمان بن حسین بن امام زین العابدین ع را در سلطانیه شهید کردند اما اولاد ابراهیم بن حسین بن ص ۹
امام زین العابدین ع را در هزیمت روی باطراف و جوانب نهادند اما ابراهیم و حسام الدین و نظام الدین روی
بولایت بغداد نهادند بهارونیه رسیدند ایشانرا شهید کردند و باقی فرزندان متفرق شدند اما شرف الدین
و علاء الدین روی بطالقان نهادند در موضع اوازان وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد اما القاب
خواندندی اما ابوتراب و عباس در میان کرد و احشام افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب الکامی اما عدنان و جعفر را در ساوه شهید کردند اما محمد بن حسن بن امام زین العابدین ع از زهر
منصور دوانقی از اصفهان روی بهمدان نهاد اما محمد را یک فرزند که جدان نام داشت در میدان اصفهان
شهید کردند اما ضیغم و افطر بولایت دماوند افتادند چون بشهر سلیمه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما طاهر بن محمد حسین
بن امام زین العابدین ع را شهریار در موضع دزک شهید کردند که ما بین فشا بویه است اما برهان و افعم مدتی
در همدان بسر بردند بعد از آن روی بقزوین نهادند چون بولایت قزوین رسیدند دهی کلابی نام آن ده
ترکه بود چهار صد نفر کدخدای نامی در آن ده بودند افعم بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع
در ده ترکه وطن ساختند ذریات وی در آن ده بسیار شد بالقاب حسینی رسید کل جاو سادات آنک
فی ذریه حضرت علی بن ابیطالب ع اما برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع در قزوین افتاد
در خانه اما نوا افتاد مدت بیست روز ماند بعد از آن روی بولایت دیلمان نهاد چون بولایت دیلمان رسید
مدتی در آن شهر ماند بعد از آن روی باشکور نهادند در دهی که آنده را الیسان کل مجان خواندندی اما ده بود
عظیم و مردم آنده شیعه حضرت امیر المؤمنین ع بودند اما برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع را
بسیار رعایت کردندی و یرا کدخدا اما برهان را چهارده فرزند بود بدین اسامی سپه سالار و کیا ابوالحسین
و قاسم و یحیی و رضا بالکیا لیلکیا و ناصر کیا و حسن کیا و حیدر کیا و اسد و خلیل و شیر کیا و علی کیا و خلیلکیا
اما برهان برهان موضع بجوار حق در پیوست تا آن زمان که خلفای بنی عباس علیهم اللعنه حضرت امام
موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند قصد اولاد ائمه نمودند آنگاه خلفای بنی عباس علیهم اللعنه سپاهی انبوه
جمع کرده روی باطراف و جوانب نهاد و هر جا که یکی از اولاد ائمه بدست آوردی بکشتی تا بولایت اشکور رسید
جاسوسی بدانجا فرستاده تا معلوم شود از اولاد ائمه جاسوس ده بده خانه بخانه منزل بمنزل گشت تا بلبان
کل مجان رسید یکی از کسان عباسی نزارب نام که در کوفه بزیر تیغ مختار بهزیمت آمده بودند در ده
لبان کل مجان وطن ساخته بودند و آن حرامزاده نام ربیع بود بنزدیک خلفای بنی عباس رفت
و کیفیت اینجا فرزندان ابوترابیان بسیارند آنگاه خلفای بنی عباس کس فرستادند رئیسان
و مهتران ده را بخواند و رجه سیاست کرد و کیفیت فرزندان برهان بن محمد بن حسین بن امام

زین العابدین ع را پنهان کرده اید و در آن ده مردی بود نام وی شیرزاد دیلم مردی بود مالدار و غنی و توانگر و برادر فرزندان

و برادران و برادرزادگان صد نفر بودند اما آن مرد مؤمن صد و سی سال عمر داشت و او بسیار خدمت حضرت

امیر المؤمنین ع بود و خدمت وی دوست و شیعه و دوستدار خاندان اهل بیت رسول خدا

بود با خلفای بنی عباس مجادله کرده چون شب درآمد امام زاده کان روی بهزیمت نهادند

و بعضی بجهه پایه و بعضی بدار المرز جیلان افتادند اما کیا ابو الحسین بن برهان و یحیی و قاسم روی بدو هزار

و سه هزار نهادند اما قاسم و یحیی را بولایت دو هزار بالای الیس شهید کردند اما ابو الحسین بن برهان بن

محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع را در ولایت لنگا شهید کردند اما رضا کیا و بالکیا در ولایت لاهیجان

افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا مشهور شدند اما ناصر کیا و حسن کیا و شیر کیا

در ولایت تنکابن افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا اما خلیل و اسد در ولایت

کردستان افتادند چون در ده سعدآباد رسیدند ایشان را شهید کردند اما شیر کیا و علی کیا روی در ولایت

کوبک نهادند چون بموضع کوبک رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کیا

اما سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی

ابرهیم و محمد و اسمعیل و محمود و قاسم و حسن و حمید و مجید اما سپه سالار و فرزندان از هیبت

بنی عباس علیهم اللعنه در اشکور رسیدند فرزندان وی روی باطراف و جوانب نهادند اما حمید و مجید

در ولایت شهریار در موضع فاوه شهید کردند اما قاسم و حسن روی بولایت شیراز نهادند چون بولایت

شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسن بن

امام زین العابدین ع برادر کهین محمود نام در رودبار الموت ماندند اما چند روز گذشت روی در کوپایه الموت

نهادند و بموضعی رسیدند که آن موضع را آفتاب در خواندند چون بآفتاب در رسیدند وطن ساختند اما سپه سالار

بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین العابدین با یک فرزند دیگر محمد نام بود روی بولایت ارنگه رود

بار نهادند چون بولایت ارنگه رودبار رسیدند اما سپه سالار بن برهان بن محمد بن حسین بن امام زین ا

لعابدین ع در موضع ایراب رسیدند در آن جایگاه هر روزه مردم آن ولایت بزیارت وی یامدندی خوارجان

الموت نیزه بر پیشانی امام زاده معصوم بدست آن خلایق روی مبارک خود را پنهان کرد اما راوی گوید که در بلاد

ایراب موضعی بود که او را کوه سرخ خواندندی و امام زاده معصوم در آن کوه غایب شد و در پایین آنکوه موضعی بود

که جماعت صحرانشینان وطن ساختند روزی گوسفند روی بدان کوه نهاده و در آن موضع که امام زاده غایب

شده بود گوسفند در آن موضع پناه برد و امام زاده بطاعت خدا مشغول بود قضارا خداوند گوسفند در پی گوسفند

میگشت در آن موضع رسید گوسفند خود را دید گفت سبحان الله که پیر سالخورده گوسفند مرا چرا دزدیدی

آن ملعون آهنگ کرد که امام زاده را بیازارد هر دو دستش بقدرت حق تعالی خشک شد و گفت بزرگوارا

بدولی

تو چه کسی که من ترا نشناختم اما امام زاده گفت برو که در خانه تو آتش افتاده است آن مرد گوسفندان خود را برداشت ص ۱۰

در وی بخانه نهاد و آن گوسفند گرگ شد و صاحب خود را بخورد و مردم آنجا عجایب و غرایبها بسیار دیدند و ملک استندار را

از آن علامتها خبردار کردند ملک چند پاره ده وقف کرد اول شهر سه دانگ و چهار دانگ و دو کله اخراج رباعیه

گوسفند و در ولایت یاوج بلاغ لفظ کوه و باغ که آنباغ را شابان گویند و در ولایت استندار در تاق رستاق

ده که آن را آل نده گویند که آنده را هنیز وقف کرد و این سند مشهور است چنانکه ملک فرموده که لعنت بر من

و بر اولاد من که وقف امام زاده سپه سالار بن برهان بن امام زین العابدین ع را ببرند و صرف خود بکنند و آنموضع را

شهید اکبر خوانند اما محمد بن سپه سالار بن برهان بن محمد حسین بن امام زین العابدین ع را در موضع کند شهید کردند

اما در اخبار آمده که الموت رودبار را ملک عجم داشت و حاکم آن اشرف بن ملک قباد بن ملک بهمن بن ملک کاوس

بن ملک کیخسرو بن ملک شاه غازی ملک یزدجرد بن شهریار بود دوستداران خاندان امیر المؤمنین علی بن

ابیطالب ع اما جمشید بن محمد بن جعفر بن سلیمان بن ابرهیم بن محمد عمار یاسر را در ولایت الموت رودبار بود اما در آن

زمان که اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد حسین بن امام زین العابدین ع در کوه پایه الموت آفتاب در آمدند

و وطن ساختند اما جمشید شنید که اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد حسین بن امام زین العابدین ع در موضع

آفتاب در وطن ساخته اند جمشید با فرزندان و برادران جمله بدیدن اسمعیل و محمود آمدند و نذر و علوفه

بسیار آوردند و دست و پای امام زاده را ببوسیدند تا مدت سه ماه در خدمت شاهزاده کان مشغول بودند بعد

از سه ماه جمشید همشیره خود را بعقد اسمعیل در آوردند روزی چند درگذشت جمشید روی بولایت استندار نهاد

چون بشهر رویان رسید روزی چند درگذشت ملک اشرف گفت که یا جمشید از اطراف و جوانب خبرداری آنگاه

جمشید از جای برخاست و گفت یا ملک دولت تو مستدام باد خبر آنست که اسمعیل بن سپه سالار بن برهان بن محمد بن

حسین بن امام زین العابدین ع با یک برادر محمود نام در کوه پایه الموت در موضع آفتاب در وطن ساخته اند چون ملک

این سخن بشنید شاد شد و ملک فی الفور بفرمود تا زر بسیار بر سر جمشید نثار کردند و خلعت ملوکانه بر وی دادند

آنگاه ملک اشرف کس فرستاد فضل بن یحیی بن سید بن محمد بن سید قعقاع خزائی را بخواند فضل ببارگاه

درآمد زمین را بوسه داد و خدمت کرد آنگاه ملک گفت یا مفضل ترا باید رفتن در کوه پایه الموت در موضع

آفتاب در دو معصوم زاده مطهر از نسل ولی کردگار علی ابن ابی طالب ع و امام زاده اسمعیل و محمود را زیارت

کن و دست و پای مبارک ایشان را ببوس و نیازمندی فقرا را بدرگاه دو شاهزاده بزرگوار رسان و ایشان را

با عزاز و اکرام بسوی من آور آنگاه فضل برخاست و گفت یا ملک هزار جان من بفدای شاهزاده اسمعیل

و محمود باد فضل سر برآورد و روی براه نهاد روز و شب میرفت تا بکوه پایه رسید الموت در موضع آفتاب

در رسید اما از آمدن رسول شاهزاده کان را معلوم کردند و شاهزاده ما بیرون آمدند چون فضل را چشم

برابر خسار مبارک آمد و سرور افتاد و سلام کرد و دست و پای امام زاده‌ها را ببوسید و پیغام را جواب ادا کرد آنگاه امام زاده‌ها را به
ولایت دار المرز استرآباد نهادند چون بموضع رودبار علیا رسیدند ملک را از آمدن معصوم زاده‌ها خبر دادند چون خبر بملک رسید
شاد شد آنگاه ملک اشرف با جمله سپاه پیاده شدند و پای امام زاده‌ها را ببوسیدند ملک بفرمود تا بسیار زر و مال بر سر امام
زادگان نثار کردند و ایشان را باعزاز و اکرام بشهر رویان آوردند جمله زنان و دختران بالای بامهای برآمدند و بر امام زاده‌ها
نظاره میکردند اما ملک امام زاده‌ها را بقلعه الموت برد مدت شش ماه نگاه داشت آنگاه ملک اشرف فرمود تا پیاده با کوه
فرستند و برده‌بان ترکان و جودلاک و میان آن و شورستان بیاورند آنگاه ملک اشرف بدان مردم گفت که دهات را
من فروخته و هرچه از من طلب کنید شما بدهم و مرا مقصود آنست که آن چهارپاره ده را بجرم و تسلیم امام زاده‌ها اسمعیل
و امام زاده محمود گردانم و ثواب آیه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب را حاصل کرده باشم آنگاه جمله مردم برخاستند
و گفتند ای ملک هزار جان شیرین ما بفدای امام زاده‌ها باد ملک بدان مردمان آفرین کرد بفرمود تا تمام کاوی را
از زر بیاوردند و جمع شرایی درمیان آوردند و چهار ده مزرعه خریده بخط شیخ عبدالله بن شیخ حبیب الله بن شیخ عزیزالله
بن شیخ نصرالله بن شیخ امان الله بن شیخ جابر انصاری علیه الرحمه باین عبارت آفتاب دژ و ترکان و جودلاک و میان
و ملک بالتسلیم آن و شورستان و فرستاد و زر را تسلیم ملک کرد امام زادگان و امام زاده‌ها را وداع کردند و روی بالموت
نهادند آنگاه ملک با لشکر صغار و کبار در خدمت امام زادگان بولایت طالقان بموضع شهرک رفتند آنگاه
ملک دست امام زادگان را ببوسید و وداع کرد ملک بولایت استرآباد رفت و امام زادگان متوجه شدند تا بولایت
الموت بموضع آفتاب دژ وطن ساختند و قرار گرفتند اما اسمعیل را شش فرزند بود بدین اسامی سیف الله
بن علاء الدین و ناصر الدین و نظام الدین و حسام الدین و عبدالله اما سیف الدین را دو فرزند بود بدین اسامی
علی و بایزید و ذریات وی بسیار شده بالقاب حسینی اما در آن مکان بودند تا در آن زمان که حضرت امام علی النقی ع را
که متوکل علیه اللعنه زهر داد و شهید کرد آنگاه ملعون حکم کرد که هرجا سیدی صحیح النسب باشد بکشند و بسوزانند از ظلم آنحرامزاده
سیدان ترسیدند و نسب خود را پنهان کردند بسیار سید مخفی النسب ماندند چون متوکل علیه اللعنه از کشتن حضرت
علی النقی فارغ شد لشکری بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهاد و بهر شهری و دیاری رسیدند دمار از اولاد
ائمه برآوردند چون متوکل به ولایت الموت بموضع شهرک رسیدند فرود آمد عباس بن سعید بن رحیم بن رشید
بن وهاب بن خالد بن ولید علیه اللعنه خانه ملعون در کوه پایه رودبار الموت بموضع شهرک بود آنحرامزاده به متوکل
علیه اللعنه گفت در کوه پایه الموت در موضع آفتاب دژ فرزندان اسمعیل بن سپهسالار بن برهان بن محمد بن حسین
بن امام زین العابدین ع در موضع آفتاب دژ وطن ساخته‌اند و نسب صحیح بدست دارند چون متوکل علیه اللعنه
این سخن بشنید شاد شد خواست شبیخون بر امام زادگان برد اما فرزند مالک اشتر در رودبار الموت بموضع
کیلا باد وطن داشت چون خبر بایشان رسید همه گریه آغاز کردند اما محمد بن عبدالله بن هارون بن علی بن

ص ۲۱ مالک اشتر که حضرت امیرالمؤمنین ع مالک اشتر را بانعام خوانده بود آنگاه محمد روی بموضع آفتاب دژ نهاد امام زادگان را
از آمدن مخالفان معلوم گردانید چون شاهزادگان این سخن شنیدند پریشان شدند و آنشب نسب خود را پنهان کردند چون
روز شد مخالفان بموضع آفتاب دژ رسیدند با امام زادگان بسیار مجادله کردند آخر الامر ترکان و جودلاک و میان
آن و پیش آن تمامی مردم کوه پایه آمدند و قسم خوردند که مردی بموضع آفتاب دژ صحیح النسب نیست آنگاه متوکل
علیه اللعنه از کشتن آن سیدان بیچاره دست بازداشت در آن زمان سادات آفتاب دژ مخفی ماندند و در آن زمان هجرت پیغمبر ص
سال بسیصد رسیده بود تا علما و فضلا العلوم شوند و این حکایت صحیح از بحر الانساب قدیم بخط حضرت امام جعفر صادق ع
نوشته شد اما در اخبار آورده اند که چون متوکل نامه باطراف فرستاد و حکم کرد که دمار از ابوترابیان برآورید چون نامه
باطراف رسید دیگرباره طالبان خروج کردند اما ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین ع را با فرزندان در شهر تبریز
شهید کردند و باقی فرزندان رو بهزیمت نهادند اما علی اکبر و مالک و محسن از شهر تبریز بولایت شمیران افتادند اما
علی اکبر و مالک امام زین العابدین ع در ده شیر زنده الان عبدالله یاس رسید آنگاه عبدالله یاس امام زادگان را دشنام
داد و گفت ای ابوترابیان منزل من بچه کار آمده اید آنگاه عبدالله یاس یک بیل برپیشانی علی اکبر زد و ویرا شهید کرد
لعنه الله علی قاتله اما ملک و محسن از شمیران روی بولایت دار المرز مازندران نهادند چون بار فروش ده رسیدند
ایشان را شهید کردند اما دانیال و صالح بولایت ماش افتادند چون بموضع جرجان رسیدند ایشان را شهید کردند اما
فائق و قادر در شهر بخارا افتادند و ایشان را شهید کردند اما ادریس بن ابراهیم بن حسین بن امام زین العابدین ع را
بولایت ری افتادند چون بموضع جمهران رسیدند ویرا شهید کردند اما حافظ بن ابراهیم بن حسین بن امام
زین العابدین ع را در ولایت شیراز شهید کردند الا لعنه الله علی القوم الظالمین **ذکر فرزندان** اسد بن حسین بن
امام زین العابدین ع چون بهزیمت متوکل علیه اللعنه روی باطراف نهادند بعضی بولایت نیشابور و بولایت و بعضی
استرآباد افتادند اما اسد بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع را در شهر سبزوار شهید کردند اما محمود و مسعود
بولایت نیشابور افتادند چون بشهر نیشابور رسیدند ایشان را نیز شهید کردند اما اسود و یحیی و ذکریا بولایت استرآباد
افتادند چون بموضع پسر ابراهیم رسیدند ایشان را شهید کردند اما اسحق و یونس بولایت هزارجریب افتادند و وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما صوباده و لوط و حیث در ولایت مازندران افتادند
چون بشهر ساری رسیدند ایشان را شهید کردند **ذکر فرزندان یوسف** بن حسین بن امام زین العابدین ع در زمان
متوکل علیه اللعنه روی باطراف نهادند اما یوسف با فرزندان در آن هزیمت از شهر سبزوار روی بولایت
شهریار ری رسیدند نهادند چون بشهر ری رسیدند یوسف و طالب و غالب را در شهر ری شهید کردند اما اهل و سهل را
در ولایت ساوج بلاغ افتادند چون بموضع کرکین رسیدند ایشان را شهید کردند اما مطلب و مطلب در شهر
قم افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابرار و مختار در ولایت ساوه

ص ۱۲

افتادند چون بشهر ساوه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما علمدار و اسلام و کنعان در ولایت استرآباد در موضع دبه نامه ده شهید
کردند اما در اخبار آورده اند که در زمانی که جناب امام حسین ع در کربلا بود و فرزندان و برادرزادگان و عمزادگان تمامی را در زمین
کربلا شهید کردند و حضرت امام حسن ع به حضرت امام حسین ع وصیت چنین کرده بود که دختر خود زبیده خاتون را بعقد قاسم
من درآورید اما جناب امام حسین ع را مقصود چنین بود که هرگاه بکوفه روند شاهزاده قاسم را کدخدا سازد چون یزید بن معاویه
کینهٔ جناب امام حسین ع را در دل گرفت و بسیار حیله کرد که امام معصوم را شهید کند لشکری بی اندازه جمع کرد و بجنگ امام حسین ع
فرستاد و سر راه بر حضرت امام حسین ع گرفتند و نگذاشتند که بکوفه روند چون اهل بیت مصطفی ص و مرتضی ع در زمین کربلا گرفتار
شدند یکان یکان را شهید کردند چون نوبت بقاسم بن حسن ع رسید حضرت امام حسین علیه السلام قاسم را در کنار گرفت
و گفت ای عزیز دیده عم تو از برادرم حسن الرضا ع یادگاری و برادرم حسن الرضا ع مرا وصیت چنین کرده که دختر خود زبیده خاتون را
بعقد قاسم درآوری ای جان عم تو باش تا من وصیت پدرت را بجای آورم تا فردای قیامت شکوه من در پیش جدم
نکنی آنگاه قاسم گفت ای جان عم امروز چه جای عروسی و دامادیست زیرا که بر ما محنت جان دادنست آنگاه حضرت امام حسین ع
بفرمود تا زبیده خاتون را بصورت عروسان بیاراستند و دست وی را بدست قاسم دادند جناب امام حسین ع نگذاشت
که آن روز قاسم بجنگ رود چون زبیده خاتون را بعقد قاسم درآوردند یک شب در حجرهٔ خویش بماند و با منکوحهٔ خویش صحبت
داشت بتقدیر خدای عز و جل فرزندی در وجود مادر پیدا شد چون حضرت امام حسین ع سوار شدند از کربلا روی بولایت
ری نهادند و آن اسب را میمون نام داشت اما در روایت صحیح آورده اند که هرگاه مخالفان در عقب شهربانو و زبیده خاتون
می آمدند ایشانرا بارگردانیده می شدند آن اسب بتقدیر خدا راه می برید چون از مخالفان دور شدندی هموار همواره رفتی
تا بولایت ری افتادند چون بشهر ری رسیدند در حوالی شهر غاری بود آنگاه شهربانو و زبیده خاتون روی بدان نهادند
چون نزدیک آن غار رسیدند آنگاه بنالید و گفت ای پادشاه پروردگارا تو میدانی که بعد از تو جناب امام حسین ع زنده گی
نخواهم که چشم مخالفان بر روی من افتد مرا از میان این غار جای ده چون شهربانو این دعا کرد در ساعت غار شکافته
شد و دری پیدا شد آنگاه شهربانو خواست که در غار رود زبیده خاتون دامان مادر را گرفت
و گفت ای مادر بمردی و مرا که بگذاری شهربانو گفت ای جان مادر تو امانت قاسم داری رخصت
نیست آنگاه شهربانو گفت ای جان مادر دختر خود را در کنار گرفت در دروازهٔ غار شد و زبیده خاتون تنها و بیکس بماند
اما در روایت آورده اند که در آن کنار رودبار زنی بود از نسل عمار یاسر و نام آن زن رابعه بود چون شنید که زبیده خاتون
و چندان بماند که وضع حمل او شد و آن طفل متولد شد و آن فرزند را قاسم ثانی نام کردند اما ملک شاه غازی ابن ملک
یزدجرد بن شهریار که ملوک عجم بودند اما ملک شاه غازی بقلعهٔ شمیران بود برفت و قاسم ثانی را بولایت شمیران آورد
اما ملک شاه غازی قاسم ثانی را بسیار گرامی داشت تا زمانی که حجاج بن یوسف علیه اللعنه خروج کرد و قصد اولاد
ائمه کرد و دمار از ائمه برآورد چون بولایت ری رسیدند از اولاد ائمه خبری پرسید آنگاه اسعد بن ابوهریره علیه اللعنه

شانحه

۱۰۶

ص ۱۳

شانحهٔ ری بود بحجاج گفت در ولایت شمیران ملوکیند که فرزند حضرت قاسم علیه السلام که قاسم ثانی باشد در پیش ایشانست
چون حجاج ملعون این سخن بشنید شاد شد و مخالفان همه یکباره روی بشمیران نهادند چون نزدیک قلعه رسیدند ملوکان از آمدن
مخالفان معلوم گردانیدند مخالفان با ملوکان مجادله کردند و بسیار از مخالفان بجهنم رسانیدند آنگاه مخالفان زیاده شدند و چندان
از ملوکان شهید کردند و قاسم ثانی را از دست ملوکان باز نتوانستند و شهید کردند چون خارجیان بازگشتند آنگاه ملوکان قاسم
ثانی را در موضع ذره علیا بردند خواستند که دفن کنند سر مبارک پدرش قاسم علیه السلام در قبر آواز داد که جسد مرا نزد او حسن
طلب آورید آنگاه ملوکان قاسم ثانی را در قبر پدرش نهادند تا علما و فضلا را معلوم شود **ذکر فرزندان امام حسن ع**

ذکر فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام

اما در اخبار آورده اند که حضرت امام حسن ع را چهار فرزند بود بدین اسامی قاسم و عبدالله و زید و حسن که حضرت امام حسن ع
نام خود را بفرزند خود عطا کرده بود و ویرا بآن سبب حسن مثنی گفتندی اما قاسم و عبدالله را در زمین کربلا شهید کردند مگر زید
و حسن ابن حضرت امام حسن که ماندند اما زید بن امام حسن را شش فرزند بود بدین اسامی سپه سالار و عبدالله و محمد و ابراهیم
و فضل و یک دختر بود فاطمه نام حسن بن امام حسن ع را چهارده فرزند بود بدین اسامی احمد و محمود و یعقوب و یحیی و یونس
و حارث و هاشم و طیب و هادی و جنید و مرتضی و مصطفی و ابوتراب اما محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع را
چهار فرزند بود بدین اسامی یوسف و موسی و علی و اسحق اما سپه سالار بن زید بن حضرت امام امام حسن ع را ده فرزند
بود بدین اسامی ذکریا و ادهم و قاسم و معصوم و مظلوم و مختار و عون و سالم و عبید اما ابراهیم بن زید بن حضرت
امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی سیاه اکبر و عبد مناف و عبدالمطلب و خضر و الیاس و عبدالحمید
اما فضل بن زید بن حضرت امام حسن ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و عبدالمعانی و عبدالباقی
و عبدالعوض و عبداللطیف اما احمد بن حسن بن حضرت امام حسن ع را سه فرزند بود بدین اسامی سلیم و حکیم و حلیم
اما محمود بن حسن بن حضرت امام حسن ع را نه فرزند بود بدین اسامی لقمان و نعمان و یزدان و برهان و عمران
و کنعان و طالوت و جالوت و سام اما یعقوب بن حضرت امام حسن ع را هشت فرزند بود بدین اسامی ایوب
و عزیز و عیسی و کمال و زاهد و عابد و راشد و غفار اما یونس بن حضرت حسن ابن امام حسن ع را پنج فرزند
بود بدین اسامی مالک و مالک و مؤمن و رزاق و رحیم تا زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه
حضرت امام محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد جملهٔ امام زادگان روی باطراف و جوانب
نهادند اما محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع را با دو فرزند یوسف و موسی نام داشتند در زمان مصعب بشهر
دمشق شهید کردند اما علی و اسحق را در جزایر شهید کردند اما حسن بن امام حسن ع را با فرزندان در زمان عبدالملک
مروان از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند حسن بن امام حسن ع را با فرزند دیگر احمد نام در مشهد
شهید کردند و ویرا بالقاب حسن مثنی که جنا خوانند و باقی فرزندان متفرق شدند بعضی بولایت
ورامین افتادند و بعضی روی بدار المرز مازندران نهادند اما یحیی و یونس را در ولایت ورامین

جمع ایرین لشکر از ترک شهید کردند اما محمود و یعقوب و جعفر فرزندان محمد بن حسن بن امام حسن ع لقمان و نعمان و یزدان
و برهان و عمران و کنعان و طالوت و جالوت و آنده تن را در دماوند در موضع قتلگاه شهید کردند اما سه روز تنهای مبارک ایشان
در خاک مذلت افتاده بود و کسی را زهره آن نبود که تنهای مبارک ایشانرا دفن کنند چون شب درآمد یحیی بن شجاع الدین
ابولؤلؤ انصاری بفرزندان خود گفت با ما عهد کنید با خوارجان از حال ما آگاه نشوند با تنب العاب تنظیف با ما عهد
بماند اما هاشم و حارث و نادی بده سوشا افتادند و حارث و نادیرا بده سوشا شهید کردند اما هاشم را بسیار
جراحت رسیده بود چون بحله شار رسید بجوار حق در پیوست اما مرتضی و ابو تراب بدار المرز مازندران افتادند و وطن
در نیت ایشان بسیار شد بالقاب مرتضوی و بعضی بالقاب رکابی اما سپه سالار و فرزندان از شهر ری روی بدار المرز
جیلان نهادند مدتی بتقیه روزگار بسر بردند بعد از آن روی بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند
سپه سالار بن زید بن حضرت امام حسن ع را با دو فرزند که اسلام نام بود آنسه تن را در شهر قم شهید کردند اما عبداله ذوکریا
و داود هم را در شهر ورامین شهید کردند اما قاسم بن عبداله بن زید بن امام حسن ع را بولایت دماوند بموضع کل
خندان شهید کردند اما معصوم و مظلوم را در ولایت ورامین بموضع آب باریک شهید کردند اما عبد مناف و عبد
المطلب را در شهر نمارستاق شهید کردند اما عبد الحمید بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن ع را در شهر همدان شهید کردند
اما سپاه اکبر بن ابراهیم بن زید بن حضرت امام حسن ع از بغداد بدار المرز جیلان افتادند مدتی بتقیه روزگار بسر
بردند و بیرا کیا سپاه اکبر گفتندی از جهت آنکه با اولاد هشام ابن عبد الملک مروان علیه اللعنه بسیار مجادله کرده بود
آخر الامر بدار المرز جیلان روی بولایت مازندران نهاد چون بکوه مازندران بموضعی رسید که آنموضع را تبرستاق
خوانند و وطن ساخت در نیت آن بسیار شد با زمان خلفای بنی عباس علیهم اللعنه آن ملعون حکم کرده بود که سید
صحیح النسب را بکشند و بسوزانند چون خلفای بنی عباس بکوه پایه مازندران بموضع تبرستاق رسیدند و سیدان
تبرستاقرا زجر و سیاست کردند اما مردمان ولایت تبرستاق آمدند پیش مخالفان قسم یاد کردند اینها
که در ده تبرستاق میباشند سید نیستند و شیخند در آن زمان خلفای عباس از کشتن سیدان دست باز
کشیدند و در آن القاب شیخی مذکور شد و سیادت ایشان مخفی ماند اما فضل بن زید بن حضرت امام حسن ع را از زمان
عبد الملک مروان علیه اللعنه روی بولایت سبزوار نهادند جمله فرزندان در عقب وی میرفتند چون بشهر دامغان
رسیدند فضل را با دو فرزند دیگر عبد الموالی و عبد المعانی در شهر دامغان شهید کردند اما عبد الباقی و عبد الرضی
بشهر سبزوار رسیدند و وطن ساختند در نیت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما عبد اللطیف بن فضل بن زید
بن حضرت امام حسن ع روی بولایت استراباد نهادند چون بشهر استراباد رسیدند وطن ساختند در نیت ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما ابو طالب بن فضل بن حضرت امام حسن ع را بکوه پایه فتح زاد در موضع دیر
کانه شهید کردند اما طیب بن حسن بن حضرت امام حسن ع را بتوابع سمران در موضع دیرکانه دین رئیس

خیرالدین و فرزندان شهید کردند اما سام و جالوت بولایت لمسر افتادند چون بپایان قلعه لمسر رسیدند ایشانرا شهید کردند اما
سلیم و علیم بولایت شیروان افتادند چون بشماخی رسیدند ایشانرا شهید کردند اما جمشید بن حضرت حسن بن امام حسن ع را
بتوابع سمران در موضع سونهک طایفه کاوسواران شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن حسن بن حضرت امام حسن ع
در زمان هشام بن عبد الملک مروان و عیسی و کاهل و زاهد و حامد و واحد و غفار در ده رستاق رسیدند مردم مروالک و مردم
حسن سونیا که بتقدمه لشکر طالت بودند در عقب شاهزادگان رفتند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن هشت تن امام
زاده کانرا در موضع ده رستاق حسن سونیا و علی سونیا شهید کردند اما فرزندان یونس بن حسن بن امام حسن ع بولایت یزد
افتادند اما جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بشهر یزد رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان حارث بن
حسن بن حضرت امام حسن ع مالک و مؤمن در ولایت آذربایجان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما مالک و رزاق بولایت
خراسان افتادند و وطن ساختند در نیت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ابو تراب بن حسن بن حضرت امام حسن علیه السلام
شش فرزند بود بدین اسامی سلیم و مسلم و عابد و صالح و ادریس و محمد اما سلیم و مسلم و محمد در ولایت استراباد افتادند
چون بموضع کلبا د افتادند وطن ساختند در نیت ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما ادریس بن ابو تراب بن حسن
بن حضرت امام حسن ع در ولایت قزوین افتادند چون بشهر قزوین رسیدند وطن ساختند در نیت ایشان بسیار شد
بالقاب حسینی ختم شد اخبار اولاد حضرت امام حسن علیه السلام مطلب سیم در بیان اخبار اولاد جناب امام حسین علیه السلام
اما در اخبار آورده اند که حضرت امام حسین ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام زین العابدین ع و علی اکبر و عبداله
و محسن دختر فاطمه و سکینه خاتون اما علی اکبر و عبداله را در زمین کربلا شهید کردند اما امام زین العابدین ع و محسن و فاطمه را
بشهر دمشق بردند اما خواهران جناب امام حسین ع سه تن بودند زینب و رقیه و ام کلثوم چون بشام رسیدند محسن بن
جناب امام حسین ع شش ماهه بود و پیشم مخالفان بروی نشسته بود در شام بجوار رحمت حق در پیوست و باقی اسیران را
بدمشق بردند روایت میکند سلمان بن عبداله شیرازی از اسیران اهل بیت مرتضی و مصطفی را که در دمشق آوردند من بودم
که ایشانرا نزدیک حرم یزید ملعون آوردند اما مردی در خدمت یزید پلید بود نام وی طاهر بن حارث دامغانی اما
طاهر گوید که من آنشب در پیش یزید پلید ایستاده بودم که یزید را خواب در گرفت مرا گفت یا طاهر بیا تا من سر خود را
بدامن تو نهم آنگاه بنشستم یزید پلید سر نحس خود را بدامن نهاد و در جانب روی سر مبارک جناب امام حسین ع را
دیدم که در طشت زرین نهاده بودند چون ساعتی از شب درگذشت یکبار دیدم که غریو و فریاد از پرده کیان حضرت
امام حسین ع برآمد ناگاه سر مبارک امام حسین ع از جای برخاست و بر سر آن طشت بقدر چهار ارش ایستاده مانند
ابر که ببارد میگریست و میگفت اللهم هذا اولادنا و هذا جدنا و هذا اصحابنا چون آن بدیدم گریه آغاز کردم و جامه را چاک
کردم و بآواز بلند گفتم ای مظلومان و محزونان بشما چه روی داده است آنگاه پرده کیان آواز دادند که حضرت
امام حسین ع را دختری مانده است فاطمه نام و در سن دو ساله است و جناب امام حسین ع را بغایت دوست داشت

ص ۱۸ وحال میکویه که پدرم کجاست که من بدیدن پدر بیروم آه چون من از پرده کیان این شنیدم فریاد برآوردم چنانکه یزید علیه اللعنه
جوانت که با من سخن کوید که سر مبارک حضرت امام حسین رو بیزید ملعون کرد و کفت ای پسر معاویه من در حق تو چه
بدی کردم که تو در حق من کردی که سهای مارا بر زمین کربلا و سرها بدین مکان آوردی و پرده کیان مرا اسیر کرده
و فرمان مارا غارت و سر من را طشت زرین و تن در زمین کربلا در میان خاک مذلت افکندی بار خدایا تو انتظام را بیدار
که یزید بن معاویه بر من و با اولاد من کرده است و داد من از مخالفان باز ستان چون یزید بن معاویه از سر مبارک
حضرت امام حسین این سخن بشنید لرزه بر اندام وی افتاد آنگاه یزید علیه اللعنه بفرمود تا سر مبارک حضرت را
بسوی پرده کیان بردند چون پرده کیان را چشم بدان سر مبارک افتاد همه گریه آغاز کردند دیگر باره نوحه و زاری
و وا ویلاه و وا حسرتاه و وا محمداه و وا علیاه و وا حسیناه و وا حسناه بر آوردند آنگاه فاطمه را چشم بدان سر مبارک حضرت
امام حسین افتاد فاطمه دوید و سر مبارک پدر خویش را برداشت و آن سر خون آلود را ببوسید و بکفت ای جان پدر
تو رفتی و ما را بکه گذاشتی و آن سر مبارک را بر روی خود مالید تا آنکه جان بحق تسلیم انا لله و انا الیه راجعون چون پرده کیان
آنچنان دیدند همه جامها چاک کردند و روی خراشیدند و مویها میکندند و نوحه و زاری کردند زاری ایشان
بفلک هفتم رسید دیگر باره گریه و همهمه ایشان زیاد شد اما در اخبار آورده اند که حضرت امام زین العابدین علیه السلام
هفده سال در بند یزید علیه اللعنه در کوه لبنان بود تا زمان مسیب قعقاع خزاعی رحمه الله خروج کرد دماء کشتکان
حضرت امام حسین علیه السلام برآورد خبر محمد بن زید بن حضرت امام حسن رسید لشکر جمع کرد و روی بدان مخالفان نهاد
چون خبر مسیب رسید از آمدن محمد بن زید بسیار شاد شد و با جمله سپاه باستقبال محمد بن زید بن امام حسن بیرون رفت
چون مسیب نزدیک محمد بن زید رسید پیاده شد و جمله سپاه پیاده شدند و دست و پای محمد بن زید را ببوسیدند
آنگاه مسیب وی را باعزاز و اکرام بمنزل خود آوردند و مدتی درگذشت که دمار از مخالفان برآوردند و بعد از آن
روی بدمشق بنهادند مدت دو ماه شد که دمشق را خراب کردند تمام سپاه دمشق را بقتل رسانیدند و تمام مال خزانه
بدست آوردند اما یزید بن معاویه علیه اللعنه و عمرو بن عاص و خالد بن ولید با چندی از مخالفان از بیم
مسیب بهزیمت بکوه لبنان رفته بودند چون خبر بایشان رسید که مسیب دمشق را خراب کرد و مال و خزانه را
بدست آورد آنگاه یزید ملعون قاصدی بسوی مسیب فرستاد و کفت مقصود آنست که حضرت امام زین
العابدین ع را از بند مذلت رها کردانم نه از برای سلطنت و پادشاهی قسم خورد و عهد کرد آنگاه یزید کفت
حضرت امام زین العابدین ع و جمله اسیران را نزد تو میفرستم مسیب شاد شد با محمد بن زید و تمامی بزرگان و امیران
باستقبال شاهزادکان بیرون رفته و جمله سپاه در عقب مسیب میرفتند چون نزدیک امام زین العابدین ع
رسیدند مسیب و محمد بن زید و تمامی سپاه پیاده و سر و پای برهنه بپای امام زین العابدین ع افتادند
و بوسه دادند و خاک حضرت بر سر ریختند و ماتم جناب امام حسین بن علی را باز از سر کرفتند و فریاد و وا ویلا

ص ۱۹ برآوردند و نوحه و زاری همچنان آغاز کردند که ناله سپاه بفلک هفتم رسید بود از آن مسیب بفرمود تا از برای جناب امام زین العابدین
خلعت شاهی و اسب گران مایه بیاوردند آنگاه خلعت شاهی بتن امام پوشیدند و بر اسب سوار کردند و جامهای حریر بتن پرده کیان
پوشانیدند مدت دو هفته درگذشت که محمد بن زید بن حضرت امام حسن همشیره خود فاطمه نام را بحباله جناب زین العابدین
در آوردند و امام زین العابدین را چهارده فرزند بود بدین اسامی حضرت امام محمد باقر و حسین و محسن و زید و علی و جعفر
و حسن و موسی و ازهر و ابو هادی و مهدی و ابو تراب و شیث بوده باشد **ذکر اولاد حسین بن امام بیمار**
در مجلس سیم گفته شد اما محسن بن امام زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی عین و عینین و امان و حیدر و خبازه
و مالک اما علی بن زین العابدین را شش فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و شبیر و شبر و عیسی و صالح اما جعفر
بن امام زین العابدین ع را پنج فرزند بدین اسامی لام و رضا و اشرف و یعقوب و احلام اما حسن بن امام زین
العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حمد و نعمت و حبیب و عابد اما موسی بن امام زین العابدین ع را فرزند
بود بدین اسامی شیث و اسحاق و اسمعیل و ایوب و یوشع و مایل و قابیل و روحیل و ادهم اما ازهر بن امام زین العابدین ع
را هشت فرزند بود بدین اسامی ابرار و کرار و حوث و نوح و لوط و هاشم و محتشم اما اکبر بن امام زین العابدین را
ده فرزند بود بدین اسامی قیدار و عکدار و ثواب و تمیم و یونس و خضر و الیاس و عباس و الیا و هرون اما هادی
بن امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی محمد و نذیر و عبدالله و عقیل و مسلم و ابراهیم و جابر
ذکر اولاد مهدی ابن امام زین العابدین علیه السلام از مجلس چهارم اما تقی بن محسن بن امام زین العابدین را چهار
فرزند بود بدین اسامی طیب و طاهر و فضل و حارث اما عسکر بن محسن بن امام زین العابدین ع را پنج فرزند بود
بدین اسامی طاهر و مطهر و یوسف و یونس و سعید اما عین بن زید بن امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین
اسامی اکمل و جنید و قوام الدین و قطب الدین و رضی الدین و سیف الدین اما عینین بن زید بن امام زین العابدین ع را
هشت فرزند بود بدین اسامی سیف الله و کتاب الله و عطاء الله و حباب الله و حجت الله و اسدالله و عنایت الله و هدایت الله
و نعمت اما جنید بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسامی حمید و مجید و مرید اما خوانه
بن زید بن امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حبیب الله و لطف الله و عین الله و عباد الله اما مالک
بن زید بن حضرت امام زین العابدین ع را دو فرزند بود بدین اسامی امین الدین و معین الدین اما طیب بن
علی بن امام زین العابدین ع را سه فرزند بود بدین اسامی ابو طاهر و ابو تراب و ابو سعید اما عیسی بن علی بن امام زین
العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حمد و جعفر و سلیمان و حیا اما ابو نبی بن جعفر بن امام زین
العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی ایوب و زکریا و هاشم و هارون و مامون و زینون و حمزه و ...
و ... اما احمد بن حسن بن امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی اولیا و فضل و معصوم و سالم
و سایم و ... و اشرف و فردوس اما عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع را پنج فرزند بود بدین اسامی

ص ۱۱ مالک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل و نوح آن روز بر فرز اولاد ائمه زیاده میشد تا زمان هشام بن عبدالملک مروان طوین که حضرت
امام محمد باقر را زهر داد و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کرد و جمیع امام زادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما حسین و
محسن و علی را در قم شهید کردند و زید روی بولایت مدینه نهاد و اما جعفر و حسن و موسی و ازهر و اصغر و هادی
و مهدی و ابوتراب با همه اصحاب و اولاد از شهر قم روی بولایت ری نهادند و هر شهر و هر ده که میرسیدند جوانان
از عقب میآمدند و یکان یکان را شهید کردند چون بولایت شهریار رسیدند مخالفان ده بده و صحرا بصحرا بعضی بشمشیر
و بعضی بتیر و بعضی بنیزه و بعضی بسنگ روی بامام زادگان نهادند و بسیار مجادله کردند اما محسن بن امام زین العابدین
نقی و عسکری در ولایت ساوج بلاغ واجیه حسین کردند اما فرزندان زید بن امام زین العابدین عین و عون بولایت
نیشابور افتادند چون بموضع دنها باد رسیدند مردم همین آباد عین و عون را شهید کردند اما امان و حیدر و خانه
بولایت ساوه افتادند چون بشهر ساوه رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان علی بن امام زین العابدین روی
بولایت فیروزکوه نهادند اما شبیر و شبر و علی و صالح را در شهر فیروزکوه شهید کردند اما طیب و طاهر بتوابع جبل
رود در کلال شهید کردند و ایشانرا در همان موضع دفن کردند اما جعفر بن امام زین العابدین را بولایت ساوج
بلاغ در موضع حرزان شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام زین العابدین روی بدار المرز مازندران نهادند چون
بموضع سواد کوه رسیدند سالم و لام را شهید کردند اما رضی و اشرف در شهرستان افتادند در محله زاغان وطن
ذریات ایشان شد بالقاب حسینی اما یعقوب و اسلام در ولایت ساوه افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب حسینی اما فرزندان حسن بن امام زین العابدین بولایت اردبیل افتادند احمد و نعمت و حبیب را
در شهر اردبیل شهید کردند اما موسی بن امام زین العابدین را در کوه پایه ساوج بلاغ بجار سوریه شهید کردند اما فرزندان
موسی بن امام زین العابدین اسحاق و اسمعیل و ایوب و یوشع و هابیل و قابیل و روحیل در ولایت رودبار
افتادند اما ایوب و یوشع را در موضع کوشک ده شهید کردند اما اسمعیل و اسحق را در موضع سیان ده شهید کردند
اما هابیل و قابیل را در موضع اردسامان شهید کردند اما فرزندان هادی بن امام زین العابدین بولایت امامه
افتادند محمد را در قبر و عبدالله را بموضع لوخان شهید کردند اما اظهر بن امام زین العابدین را در شهر درخزین
شهید کردند اما فرزندان اظهر بن امام زین العابدین قیدار و علمدار و ذباب و منیم و شش سیان بتیره کوه روی نهادند آن
پنج تن را در تیره کوه شهید کردند اما خضر و الیاس و عباس و الیا و هرون بولایت الموت افتادند چون بموضع
آدیه دشت رسیدند طایفه دزد برایشان خبر یافتند با امام زادگان بسیار مجادله کردند آخر الامر آن پنج تن امام
زاده کار بموضع آدیه دشت شهید کردند اما فرزندان اظهر بن امام زین العابدین ابرار و مختار و کرار و حوت
و نوح و لوط و هاشم و محتشم در ولایت طالش استان افتادند اما ابرار و مختار و کرار را در موضع رحمت آباد شهید
کردند حوت و نوح و لوط را در موضع پایین دشت شهید کردند اما هاشم و محتشم را در موضع سیوزان لوشان شهید کرد

اما عقیل و ابراهیم و مسلم و حامد بولایت پنجهزار افتادند در موضع اندرود در ولایت ارنک رودبار اما حسین را در موضع کلار ص ۱۲
کرابب در زمین برزم لا شهید کردند اما حسن را در موضع کوشک بالا ... بابا و فرزندان او شهید کردند اما محمود را در موضع
آهوارک شهید کردند اما یعقوب بن نقی بن محسن بن امام زین العابدین را با مطهر و فضل و حارث در ولایت صدبار
افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان عسکر بن محسن بن امام زین العابدین یعقوب و طیب را
در ولایت تون طارم د خال فال افتادند و ایشانرا شهید کردند اما فرزندان عین بن زید بن امام زین العابدین عیسی و یحیی را
در ولایت ساوج بلاغ در موضع اشتهار شهید کردند اما فرزندان عین بن زید بن امام زین العابدین اکمل و وحید و قوام
الدین و قطب الدین و رضی الدین و زین الدین در ولایت دار المرز مازندران افتادند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی میر بزرگ اما سیف الدین بن عین بن زید بن امام زین العابدین را بکوه پایه مازندران در موضع
قله شهید کردند اما فرزندان امام فرزندان زید بن امام زین العابدین سیف الله و کتاب الله و عطاء الله و حساب الله
و وجه الله و اسد الله و عنایت الله و هدایت الله و نعمت الله در ولایت بدخشان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب حسینی اما امان بن زید بن امام زین العابدین را در ولایت نیشابور در موضع مذکور شهید کردند اما فرزندان
حیدر بن زید بن امام زین العابدین حمید و مجید و یزید در ولایت بسطام افتادند در موضع کاهک شهید کردند اما فرزندان
خانه بن امام زین العابدین غیث الله و لطف الله و عین الله و عباد الله در ولایت قزوین افتادند چون بشهر قزوین
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مرعشی اما فرزندان مالک بن زید بن امام زین العا
بدین بولایت ری افتادند چون بموضع برنابک رسیدند اما مالک را با دو فرزند معین الدین و امین الدین را
در موضع برنابک شهید کردند اما فرزندان طیب بن علی بن امام زین العابدین ابوطالب و ابوتراب و ابوسعید
بپایین دماوند در رودبار کردستان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما طیب بن
علی بن امام زین العابدین را در ولایت لار شهید کردند اما فرزندان عیسی بن علی بن امام زین العابدین بولایت
ارنگ رودبار افتادند اما محمد را در ولایت لیکان شهید کردند و جعفر را در ده ازنگه شهید کردند و سلیمان را در موضع ایرباباد
شهید کردند و حیایا و رضی را در موضع غزر کلا شهید کردند اما فرزندان رضی بن جعفر بن امام زین العابدین ایوب
و ذکریا در ولایت دار المرز افتادند چون بموضع دوج علیا رسیدند ایشانرا شهید کردند اما هاشم و هرون در ولایت
ارنگه رودبار در موضع لیل اشتان شهید کردند اما ماسون و زیتون و حمزه و لرزه و طاها را در ولایت لوخان رودبار
افتادند آن پنج نفر را شهید کردند اما احمد بن حسن بن امام زین العابدین اولیا و فضل و معصوم در ولایت
ری افتادند چون بولایت و صفار رسیدند آنها نفر را شهید کردند اما صایم و سالم و اشرف و فردوس
و زاهد در ولایت فیروزکوه افتادند چون بموضع ارمکه رسیدند مردم ارمکه آن شش نفر را شهید کردند اما احمد بن حسن
بن امام زین العابدین در موضع وشوی رسیدند و در آن جا شهید کردند اما فرزندان عقیل بن هادی بن

امام زین العابدین ع مالک و سلیمان و ذکریا و اسمعیل و نوح در ولایت ری افتادند اما زین العابدین بن عقیل بن هادی
ابن امام زین العابدین ع را در ولایت دماوند در موضع کرمان شهید کردند اما مالک و سلیمان را در موضع سولقان شهید
کردند اما ذکریا و اسمعیل در ولایت لار افتادند چون بموضع باروه رسیدند مردم باروه با امامزادگان در آمدند بسیار
مجادله کردند آخر الامر امامزاده ذکریا و اسمعیل را در موضع باروه شهید کردند که لعنت الله علی قوم الظالمین اما نوح بن عقیل
بن هادی بن امام زین العابدین ع در ولایت شیراز افتادند مدتی بسر بردند بعد از آن نوح را کدخدا ساختند اما
عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع را هشت فرزند بود بدین اسامی ابوطالب طاهر و مطهر و عبدالله یعقوب و ادهم
و یونس و زید و جعفر و مالک و موسی اما مهدی بن امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود بدین اسامی ابوطالب طاهر
و مطهر و عبدالله اما شیث ابن امام زین العابدین ع را شش فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و حسین و رحیم و صاحب
و صالح و سالم اما جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع را ده فرزند بود بدین اسامی عباس و رزاق
و هیبت الله و عطارد و لقمان و خاقان و عبدالله را دختری بود رشیده خاتون نام و علاء الدین و عماد الدین را هشت
بود بدین اسامی قاسم و حمزه و ارمان و عمران و کنعان و یوسف و داود و عقیل و حافظ و کامل اما قاسم بن عماد
الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل هادی بن امام زین العابدین ع را نه فرزند بود بدین اسامی محمد و حسن و علی
و محسن و عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالواسع و عبدالکریم اما عبدالواسع را چهار فرزند بدین اسامی روح الله
و نور الله و عین الله و عبادالله اما روح الله بن عبدالواسع بن قاسم بن عماد الدین بن جعفر بن نوح بن عقیل
بن هادی بن امام زین العابدین ع را دو فرزند بود قوام الدین و رکن الدین اما رکن الدین را سه فرزند بود
بدین اسامی قاضی عبدالله و قاضی یحیی و قاضی سیف الله تا زمان امام علی النقی ع را که متوکل علیه اللعنه زهر داده شهید
کرد و قصد اولاد ائمه کرد لشکری بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب کردند و هر جا که یکی از اولاد ائمه
بدست آوردی کشتی و امان ندادی اما متوکل علیه اللعنه دوازده هزار اولاد ائمه را از مرد و زن و پیر و جوان
و طفل شیرخوار را بقتل آورد و صد هزار بار لعنت خدا و نفرین رسول ص و ملائکه بر متوکل علیه اللعنه باد آنگاه متوکل
ملعون نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامه من بشما برسد باید دمار از ابوترابیان برآرید
چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگرباره ظالمان خروج کردند جمعی اولاد ائمه را بقتل آوردند و باقی
اولاد ائمه روی باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و ادهم و ابراهیم و موسی و یونس و زید و جعفر و مالک
از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت ری رسیدند ابق سواران کفره خبر یافتند روی با امامزادگان
آوردند و چند نفر ایشان را شهید کردند اما زید بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع را
در موضع وصف بارد رئیس سرگ و برادران شهید کردند اما فرزندان مهدی بن امام زین العابدین ع را در موضع
از قلعه روی بولایت ری نهادند چون بموضع حمیره رسیدند اما طاهر و مطهر را رئیس ابوالخیر و فرزندان

شهید کردند

شهید کردند اما فرزندان شیث بن موسی بن امام زین العابدین ع ابوطالب و حسین و رحیم و صاحب و صالح و سالم
در ولایت بغداد روی بولایت ری نهادند چون در موضع کند رسیدند ابق سواران کفره خبر یافتند روی با امامزادگان
نهادند و بسیار مجادله آخر الامر شاه ابوطالب و حسین و رحیم را در موضع فیروز بهرام ابق سواران کفره ایشان را شهید کردند
اما صاحب و صالح و سالم روی بولایت نیشابور نهادند چون بموضع زبانک رسیدند محمود آب یار با جمع آب یاران آن
شهر را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع عباس و رزاق و هیبت و عطارد
و لقمان و خاقان از قلعه روی بولایت ری نهادند چون در پایین خرم آباد رسیدند کاوسواران لیران خبر یافتند بسر راه
امامزادگان رفتند و بسیار مجادله کردند آخر الامر آن هیچ تن امامزاده کان را کاوسواران لیران شهید کردند اما عماد
الدین و علاء الدین را رئیس جلال الدین سبکتانی ملعون شهید کرد اما عبدالله با یک همشیره زبیده خاتون از بغداد بری
رفته بموضع حمران رسیدند در همانجا ایشان را شهید کردند اما فرزندان عماد الدین بن جعفر بن عقیل بن هادی بن
حضرت امام زین العابدین ع قاسم و حمزه و ارمان و عمران و کنعان و یوسف و عقیل و داود و حافظ و کامل [illegible]
روی بولایت ری نهادند چون بولایت شهریار رسیدند خارجیان از عقب در آمدند و با امامزادگان مجادله آخر الامر
قاسم و ارمان و حمزه را در ولایت شهریار روی بولایت خوار نهادند چون بولایت خوار رسیدند عقیل را در موضع کناره
شهید کردند اما داود را در موضع کیه کلاه شهید کردند اما حافظ و کامل در ولایت رخ افتادند و وطن ساختند ذریت
ایشان بسیار بالقاب حسینی اما فرزندان جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع محمد و محسن در زمان
متوکل ملعون روی بکشمیر نهادند چون بشهر کشمیر رسیدند پیری بسیار زاهد و عابد و صالح بود آن پیر چهل هزار
مرید داشت و نام وی شیخ مسیح بن عطاء الله بن شیخ حسام الدین بن شیخ ابراهیم بن شیخ ادهم بن شیخ یعقوب بن
شیخ صهیب رومی که خادم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود اما محسن در کشمیر بجوار حق در پیوست اما محمد بن
جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع دست اخوت بشیخ مسیح داد و مرید او شد مدت پنجاه سال
ریاضت کشیده و خدمت کرد اما زید بن ابراهیم بن داود بن علی بن امام محمد باقر را دختری بود رشیده خاتون نام
در عقد محمد در آوردند اما محمد را سه فرزند بود بدین اسامی قاسم و قوام الدین و صالح الدین اما محمد همیشه بذکر خدای تعالی
مشغول بود تا چهاردهم بهمن ماه قدیم و بیست هشتم ماه رمضان المبارک شب پنجشنبه ندا از حضرت حق سبحانه تعالی
در رسید و کشف یا سید محمد نوربخش و از آن محمد نوربخش القاب ایشان شد و نسب صحیح ایشان در بحر الانساب مذکور شد
از خط شریف امام حسن عسکری ع سید محمد بن قاسم بن سید محمد بن سید جعفر بن سید بن نوح بن سید عقیل بن سید
هادی بن حضرت امام زین العابدین ع اما حسین و علی در ولایت غرستان ماندند و ذریات ایشان بسیار شده بالقاب
کاله اما عبدالرحمن و عبدالحمید و عبدالواسع و عبدالکریم از آنجا روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالواسع بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین

محمد

ص ۶۴ روح الله و عین الله و عبدالله از بغداد روی بولایت خوچه نهادند چون بشهر خوچه رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان
روح الله بن عبدالواسع بن قاسم بن عمادالدّین بن جعفر بن نوح ابن عقیل بن هادی بن امام زین العابدین ع
قوام الدّین و رکن الدّین از مکّه روی بولایت خارزم نهادند چون بشهر خارزم رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان
رکن الدّین بن روح الله بن عبدالواسع بن هاشم بن عمادالدّین بن جعفر بن نوح بن عقیل بن هادی بن حضرت امام
زین العابدین ع قاضی یحیی و قاضی سیف الله از مکّه روی بولایت لنگر نهادند چون بموضع کلابه رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قاضی و ایشان هزار رشت نوربخش ارشاد یافته بودند و آن سبب ایشان را نور
بخش گویند تمام شد اخبار حضرت امام زین العابدین ع **مجلس چهارم در اخبار اولاد امام محمّد باقر علیه السّلام**
امّا در اخبار آورده اند که بعد از وفات حضرت امام زین العابدین ع حجّاج بن یوسف علیه اللعنه خروج کرد و قصد اولاد ائمه کردند
دوازده هزار اولاد ائمه را بقتل آوردند و از مرد و زن و پیر و جوان و طفل شیرخوار صد هزار بار لعنت خدا بر حجّاج
بن یوسف باد امّا در اخبار آورده اند که در بغداد مردی بود بسیار شیعه و دوستدار خاندان امیرالمؤمنین علی بود امّا در آن محل
که حجّاج بن یوسف علیه اللعنه بر اولاد ائمه غضب کرد حضرت امام محمد باقر ع هشت ساله بود امّا آن مرد مؤمن محلب نام
داشت آنگاه شاهزاده محمد باقر ع را در منزل خود برد و دست و پای مبارک شاهزاده محمد باقر ع را ببوسید و بسیار بگریست
آمدند تا بدر خانه رسید آنگاه محلب در خانه رفت و با زن و فرزند خود گفت که امروز تا آن وای فرزندان ارغند
نور دیدهٔ مصطفی ع و میوهٔ دل مرتضی و جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا و مونس دل امام حسین شهید کربلا و یادگار جناب امام
زین العابدین ع شاهزاده محمد باقر ع امروز بدر خانهٔ ما مهمان است آنمؤمنان چون اینسخن بشنیدند همه یکبار فغان
برآوردند و از خانه بیرون دویدند چون زن و فرزند را چشم بر روی شاهزاده محمد باقر ع افتاد همه یکبار
گفتند السّلام علیک یا بن رسول الله این چه عجب الطاف که شما قدم مبارک رنجه کرده اید و ما را مشرّف ساخته اید آنگاه
شاهزاده محمد باقر ع فرمود من یتیمم و من مظلومم و من از پدر و مادر دورم آه چه گویم از بیچارگی و بیکسی و چه گویم از تشنگی
و بیخوابی خود این بگفت و بسیار بگریست چون محلب و اولاد و اتباع وی اینسخنان بشنیدند همه گریه آغاز
کردند و جامها چاک کردند بعد از آن شاهزاده محمد باقر ع را در خوابگاه بردند و در آن خانه زیر زمینی بود شاهزاده محمد باقر ع
را در آن زیر زمین بردند و محلب را فرزندی بود ابراهیم نیک زن خدمت شاهزاده را از جان و دل کوشید
و مدّت دو سال خدمت کرد امّا حجّاج بن یوسف را غلامی بود معقل نام و حرامزاده پیشه در خدمت حجّاج بود
و خانهٔ آن غلام همسایه یکی محلب بود امّا غلام حرامزاده را زنی بود حمیله نام از قضا یکروز در خانهٔ محلب رفت
دید که زن محلب هر لحظه در خانه میرود و با دیده گریان و دل بریان بیرون میآید امّا حمیله در آن روز هیچ نگفت
و برخواست در خانهٔ خود رفت چون ساعتی از شب در گذشت آنگاه حمیله با شوهر خود گفت که من امروز در خانهٔ
محلب رفته بودم زن محلب را دیدم که هر لحظه در خانه میرفت و گریان بیرون میآمد آنگاه معقل حرامزاده گفت
اوز

111
ص ۶۵ که تو همه روزه برو و ببین که ایشان پنهان گریه و زاری مشغول اند یا نه امّا حمیلهٔ پلیده تا مدّت دو روز در خانهٔ محلب رفت و اولاد
و اتباع محلب را میدید که ایشان بگریه و زاری مشغول اند چون مدّتی از این در گذشت آنگاه حمیله پلیده با شوهر خود گفت
که امروز مدّت ده روز است که من در خانهٔ محلب میروم و زن و فرزند محلب را می بینم که ایشان بگریه و زاری مشغول اند چون
معقل حرامزاده اینسخن بشنید گفت ای حمیله فردا برو در خانهٔ محلب و بگو که دوستدار خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع و شیعهٔ امام
و محبّت اهل بیت در دل دارم اگر از اولاد ابوتراب در خانهٔ ایشان است بمن خواهد نمود اگر تو اینسخن پنهان را آشکارا کنی من
مژده بسوی حجّاج برم و ما را از غلامی آزاد کند و از مال دنیا ما را غنی گرداند و ما را حاکم ممالک سازد چون روز شد
حمیله ملعونه جامهٔ سفیدی در پوشید و بخانهٔ محلب رفت و سلام کرد و بسیار بنشست تا ساعتی در گذشت یکبار
دیده را گریان کرد که در آن خانه همه گریه آغاز کردند و غریو و فریاد بر آوردند آنگاه حمیلهٔ پلیده فریاد بر کشید و او یلا بر آورد
چون گریه و زاری حمیلهٔ پلیده بگوش شاهزاده محمد باقر ع رسید شاهزاده بزن محلب گفت که این گریه و زاری از کیست
آنگاه حکایت حمیله را با شاهزاده گفتند که ای بزرگوار ما را همسایه هست زنی و نام وی حمیله هر روز بخانهٔ ما میآمد
و ما ندانستیم که مذهب و ملّت او چیست آنگاه زن محلب از خانه بیرون آمد و گفت یا حمیله برای چه فریاد و زاری
میکنی آنگاه حمیلهٔ پلیده بزن محلب گفت از برای آنکه امروز ده روز است که من در خانهٔ شما میآیم و می بینم که شما
بگریه و زاری مشغولید چون من مؤمنه و شیعه ام و دوستدار خاندان اهل بیت نبوّت و علی مرتضی و محبّت فاطمهٔ
زهرا علیها السلام بودم و میباشم و دیگر آنکه دل مؤمنان مانند آبگینه است چون شما را بدین گریه و زاری
می بینم بر من ظاهر است که یکی از اولاد ائمه در خانهٔ شما است و شما را گریه و زاری از آنست امّا مرا سخن از آنست که اگر
اولاد ائمه ع که ایشان در دنیا ضعیف و خوارند امّا پادشاه آخرت و سلطان حشرند و سر حشر محلو مانند و ما را
و شما را و جملهٔ خلقان عالم را حساب در دست ایشان است وای بر آن کسانی که طاعت ایشان را بجا نیاورند همه
در عذاب حشر گرفتار شوند و فردای قیامت در پیش جناب محمد مصطفی ع و علی مرتضی سرشنده بمانند آنا گرادی مرا
و حاجتی در پیش شما هست اگر حاجت مرا روا کنی فردای روز قیامت شکوهٔ شما را در پیش حضرت محمد مصطفی ع
و علی مرتضی ع و فاطمه زهرا ع خواهم کرد چون زن محلب اینسخن بشنید گفت یا حمیله مراد تو چیست حمیلهٔ پلیده گفت
من شنیده ام که شاهزاده محمد باقر ع در خانهٔ شما است و مراد و مقصود آنست که جمال جهان آرای مبارک
شاهزاده محمد باقر ع را ببینم آنگاه زن محلب گفت که میترسم شما را بنزدیک امام محمد باقر ع برم و شما این راز
نهفته را آشکارا کنی و خلق عالم از این حال خبردار شوند و حجّاج بن یوسف علیه اللعنه از این کار آگه شود و شاهزاده
محمد باقر ع را از ما طلب کند امّا محلب را از این احوال خبردار کردند آنگاه محلب بسوی حمیلهٔ پلیده را چشم بر محلب
افتاد برخواست و دست و پای محلب را بوسه داد و گریه و زاری کرد آنگاه محلب بعد نمود تا مصحف آوردند و حمیله
قسم یاد کرد که این سر را نگوید بعد از آن او را بسوی شاهزاده محمد باقر ع بردند چون حمیله را چشم بر جمال جهان

گویند آنگاه محلب فرزند خود را به نزدیک حجاج ملعون برد و گفت کودک فرزندیست از امام زین العابدین ع چون حجاج بن یوسف
علیه اللعنه این سخن بشنید شاد شد که هزاره بار لعنت خدا و نفرین ملائکه بر حجاج ملعون باد آنگاه حجاج بفرمود تا کودک بیچاره را
درمیان گرفتند و چهار گز دیوار بر سر وی بنا کردند و بعد از آن محلب با دیدهٔ گریان و دل بریان بخانهٔ خویش رو نهاد
و گفت الهی ملکا پادشاها معبودا پروردگارا بدرگاه الحمد لله که بسبب اهل بیت بمن رسید که فرزند من هم بدرجهٔ شهادت رسید
این بگفت و بسیار بگریست تا بدر خانه رسید گفت ای زن بدان که فرزند ما را بعوض شاه زاده محمد باقر ع به نزدیک
حجاج بن یوسف علیه اللعنه بردند حجاج بن یوسف علیه اللعنه بدان کودک بیچاره غضب کرد بفرمود تا ویرا درمیان دیوار بگل گرفتند
و بر سر آن کودک چهار گز دیوار بنا کردند آه چون زن این سخن بشنید آب از دیده گانش بگردانید و گفت که هزار جان
من و اولاد من بفدای سر محمد باقر ع باد آن نیک زن سر بسوی آسمان کرد و گفت الهی بارخدایا بدرگاه تو شکر که بهشت
مصطفی ع بمن رسید و بسیار بگریست و بعد از آن گفت یا فاطمهٔ زهرا تو شهادت حال ما باش که بمن اثر رسید که بر تو
و اولاد تو رسیده بود آنگاه محلب گفت یا عورت بدرگاه خدا تعالی شکر کن و صبر کن که خدا یار صابرانست آنگاه زن
محلب طعام لذیذی آراسته کرد و بسوی شاهزاده محمد باقر ع برد و شاهزاده را عادت چنین بود که همیشه با پسر محلب
طعام خوردی چون جناب محمد باقر ع با پسر محلب برادر خوانده بود شاهزاده محمد باقر ع فرمود برادرم را طلب کنید تا با او
طعام خورم محلب گفت یا پادشاه زادهٔ بزرگوارا شما طعام را تناول نمایید که غلام شما را البار بردهاند تا مدت شش ماه روز
دیگر خواهد آمد شاهزاده فرمود تا ابراهیم نیاید من طعام نخواهم خورد آنگاه محلب گفت یا شاهزادهٔ بزرگوار بدان و آگاه باش
که جمیلهٔ ملعونه شما را دیده رفته با شوهر خود گفته که شاهزاده محمد باقر ع را در خانهٔ محلب دیدم آنگاه معقل حرام زاده بنزدیک
حجاج بن یوسف رفته و گفته است که مدت دو سالست که شاهزاده محمد باقر ع در خانهٔ محلب است و وطن ساخته است
حجاج ملعون قاصدی بسوی من فرستاد و گفت که حضرت امام محمد باقر ع را بمن فرست تا ویرا زجر و سیاست کنم
و او را هلاک نمایم من درماندم فرزند خود را بعوض تو ای شاهزاده دین و دنیا بسوی حجاج فرستادم آنگاه حجاج
بن یوسف بدان کودک بیچارهٔ ما را غضب کرده بفرمود تا ویرا درمیان دیوار گرفتند و چهار زرع دیوار بر سر وی
بنا کردند که هزار جان من بفدای تو باد آنگاه شاهزاده محمد باقر ع فریاد و واویلا برآورد و سر بسوی آسمان
کرد و گفت الهی ملکا پادشاها تو این ظلم را نپذیری که ظالمان در حق ما و محبان ما میکنند این بگفت و زار زار بگریست
تا نماز شام رسید ناگاه شخصی در بکوفت چون آواز بگوشش محلب رسید محلب برخواست و در بگشود فرزند خود را
زنده دید از خرمی سر بسجده نهاد و گفت اللهی بدرگاه تو شکر ای آله العالمین و یا خیر الناصرین محلب گفت ای جان
پدر احوال خود را باز گو تا بر من ظاهر شود هرگز مرده زنده نشده است و نخواهد شد ابراهیم گفت ای جان
پدر در آن زمان که ظالمان مرا درمیان دیوار نهادند ناگاه دیدم مردی از آسمان آمد ما بنده گفته

از آن معصوم افتاد سلام کرد و دست و پای حضرت را ببوسید و بسیار بگریست بعد از آن روی بخانهٔ خویش نهاد و با شوهر خود گفت
که من امروز چندان سحر و حیله کردم و قسم یاد نمودم تا امام محمد باقر ع را دیدم چون معقل حرام زاده این سخن بشنید شاد شد که صد
هزار بار لعنت خدا و نفرین رسول الله بر جمیلهٔ پلیده باد چون روز شد آن معقل حرام زاده در نزد حجاج رفت و گفت ایها الامیر
عجب حکایتی دارم اگر تو مرا آزاد کنی بخدمت شما عرض نمایم حجاج گفت خبر از ابو تراب داری از مال خود آزاد کنم و از مال دنیا ترا آزاد
گردانم بسبب این خبر چندان چیز بدهم که ترا غنی گردانم و ترا حاکم و خلیفه گردانم و حاکمی بصره بتو دهم آنگاه معقل حرام زاده گفت
یا امیر اول خط آزاد نامه مرا بنویس و حاکمی بصره را بمن ده و دیگر آنکه درمیان مردم بغداد خلیفه باشم چون حجاج این سخن بشنید بفرمود
تا سه مکتوب بنویسند اول آزاد نامه دویم حکومت بصره و سیم خلیفهٔ مردم بغداد و این سه مکتوب را مهر نهادند و بدست معقل
حرام زاده دادند آنگاه معقل حرام زاده بحجاج بن یوسف علیه اللعنه گفت که در بغداد مردیست نام وی محلب سپاردوستار خاندان
اهل بیت و شاهزاده محمد باقر ع در خانهٔ محلب است و آن کودک ده ساله فرزندیست از حضرت امام زین العابدین ع و حال مدت دو سالست
که در خانهٔ محلب است در زیر زمین وطن ساخته است که صد هزار بار لعنت خدا و نفرین رسول الله ص بر معقل حرام زادهٔ باد
چون حجاج بن یوسف این سخن بشنید شاد شد فرمود تا زر و مال بسیار بر سر معقل نثار کردند آنگاه حجاج ملعون
بسوی محلب کس فرستاد و گفت شاهزاده محمد باقر ع را بنزدیک من آور تا ویرا جبر و سیاست کنم آه چون محلب بیچارهٔ مؤمن
این سخن بشنید فریاد برآورد و گفت هیهات که جمیلهٔ پلیده در حق ما چکارها ساخت آه اگر من شاهزاده را بدست مخالفان
دهم ویرا قصد هزار عذاب شهید کنند فردای قیامت من در پیش حضرت محمد مصطفی ص چه عذر آورم این بگفت و زار زار بگریست
گفت دریغا اگر شاهزاده محمد باقر ع را بدست حجاج بن یوسف ملعون دهم ویرا شهید کنند نسل امام از روی زمین منقطع
شود وای بر من که اهل بیت رسول خدا چگونه در عذاب مخالفان گرفتار شود آنگاه محلب فرزند خود را طلب کرد و گفت
ای پسر مصلحت انکار چیست پسر گفت ای جان پدر غلام را جان در محلی بکار آید که خواجه زاده کان وی بسلامت باشد
زیرا که خواجه زاده کان بچنین مصیبت گرفتار شوند غلام را جان بچه کار آید هزار جان من بفدای شاهزاده محمد باقر ع
باد آنگاه محلب از فرزند خود این سخن بشنید شاد شد و گفت ای فرزند بدان و آگاه باش که این دنیای بی اعتبار
با هیچکس وفا نکرده و اگر بکسی دنیا وفا کردی بایست که با حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع و فرزندان وی که حضرت
حق سبحانه و تعالی دنیا را بدوستی آنحضرت بیافریده و آنحضرت از دنیا رحلت یافته و فاطمهٔ زهرا شربت شهادت
نوشیده و جناب امیرالمؤمنین علی بن ابو طالب ع را ابن ملجم ملعون در مسجد کوفه ضربت زد و ویرا شهید کرد و حضرت
امام حسن ع را اسماء ملعونه زهر الماس داد و هفتاد و دو پاره جگر از حلق مبارک وی بیرون آمد ویرا شهید کردند
و امام حسین ع را بهرهٔ اولاد و اصحاب او در زمین کربلای پربلا گرفتار شدند و یکان یکان ایشان را شهید کردند و این
دنیای بی اعتبار با ایشان وفا نکرد با ما چکار خواهد کرد بیت دنیا که بقول مرتضی مردارست مانند سگیست هر که دنیا دارست
آنگاه محلب دست فرزند خود را گرفت و توکل بر خدای عالم کرد و از آن زمان القاب آن طایفه توکل شد و ایشان را توکل

آنگاه بر سر من افتاد و سر در دست تو بکرد خود را بر سر من نهاد سر بر زمین نهاد وی جان داد و سلامت چون آدم [illegible]
کردند ایشان هر یک بگوشه رفتند و قرار گرفتند بعد از آن شیر بیشه کرار و آن قاتل کفار و آن شیر خدا و پسر عم مصطفی
حیدر کرار حضرت امیر المؤمنین علی بن ابو طالب ع برادر میان دیوار بیرون آورد و گفت ای کودک برو با پدرت بگو الف
الف تو را سلام میرساند مرتضی علی و میگوید ای محلب اصل پاک و اعتقاد پاک صد هزار رحمت خدا بر تو باد من که علی هستم
از تو خشنود شدم که خدا و رسول از تو خشنود باد بدان و آگاه باش که فردای قیامت [illegible] قدم در بهشت نهم
ترا همراه خود جای دهم بدانکه یاری من کم از یاری تو نبود اگر چه فرزند خود را بعوض فرزند من بدان طالمان دادی
او را در میان دریوا گرفتند الکهی ذریت تو در روی زمین بسیار شود بالقاب توکل و چونکه شاه مردان فرموده بود القاب
ایشان توکل باشد پس محلب باید گفت که دوستی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع و اولاد حسنه ایست که در دنیا و آخرت
زیانی ندارد و دیگر بدان و آگاه باش که هر که بر اولاد پاک مصطفی و مرتضی ع یاری کند بدان که خدا تعالی یاری کند او را و شفاعت
خواه او محمد مصطفی ص است بدانکه دشمنی علی و اولاد علی بغض امنیت در دنیا و آخرت سودی ندارد و هر که در بغض امیر المؤمنین
علی بن ابو طالب ع کوشد خصم او خدا است و دشمن او مصطفی است و غضب کننده او جبرئیل است و آنکس در دنیا
دشمنی اهل بیت کوشد آن همیشه در آتش دوزخ خواهد بود چون محلب از فرزند خود این سخن شنید از تن جان
تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون اما در اخبار آورده اند که محلب را دختری بود بدیه نام بعقد شاهزاده محمد باقر
آورد اما حضرت امام محمد باقر را هشت فرزند بود بدین اسامی حضرت امام جعفر الصادق و عبد الله و قاسم و حسن
و ابراهیم و ابو طالب و زید و علی و ثابت اما عبد الله بن امام محمد باقر را شش فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر
و اسمعیل و حمزه و هارون و ابراهیم و خالد و یونس اما اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن امام محمد باقر را چهار فرزند بود بدین
اسامی ابراهیم و داود و شبیب و محمد اما ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن امام محمد باقر شش فرزند بود
بدین اسامی ابو طالب و عبد المعالی و عبد الفضل و عبد المجید و عبد الکریم اما ابو طالب را سه فرزند بود بدین اسامی ابو جعفر
و حسن و محسن اما عبد المعالی را دو فرزند بود بدین اسامی محمد و داود اما عبد الفضل را چهار فرزند بود بدین اسامی
جلال الدین و حسام الدین و نظام الدین و عماد الدین اما ابو طالب بن امام محمد باقر را ده فرزند بود بدین اسامی یونس
و یوسف و موسی و اسکندر و مظفر و حیدر و قاور و [illegible] و انور اما زمانی که منصور دوانقی علیه اللعنه که قصد اولاد
ائمه کرد امام زادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما علی و ابراهیم و حسن و ثابت را در شهر ساره شهید کردند اما ابو طالب
و زید و عبد الکریم از بغداد روی بولایت دشول نهادند چون بشهر دشول رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبد المجید
و عبد الحمید از بغداد روی بولایت نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده
بالقاب حسینی اما مالک و محمد مسعود و اسود از مکه روی بولایت ابرقو نهادند چون بشهر ابرقو رسیدند طایفه
رشیدان خبر یافتند با امام زادگان درآمدند و محاربه کردند آخر الامر هر چهار را در شهر ابرقو شهید کردند آنگاه فرزندان

ابوطالب بن امام محمد باقر یوسف و یونس و حسن و موسی و اسکندر و مظفر و صالح و حیدر و قاور و ابوذر و انور از ولایت مدینه
روی بولایت ارزنگ و ملاین نهادند چون بملاین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان حسن بن امام محمد باقر علی و یعقوب
و دانیال و شبیب و محمد و قاسم و یعقوب از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت شهریار رسیدند کافران در این شهر
با امام زادگان درآمدند و بسیار محاربه کردند اما دانیال و یعقوب را در موضع [illegible] شهید کردند اما قاسم بن حضرت امام محمد باقر ع
در ولایت شهریار در موضع [illegible] شهید کردند اما علی و معصوم و محمد از شهریار روی بولایت ری نهادند اما معصوم بن حسن بن
امام محمد باقر را در موضع بریانک طایفه کاوسواران شهید کردند اما علی بن حسن بن امام محمد باقر را تبوران در موضع
در موضع انجلک شهید کردند اما محمد بن ابو طالب بن حضرت امام محمد باقر ع از ری بولایت خراسان نهادند چون بشهر [illegible]
رسیدند او را شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن حضرت امام محمد باقر حسین و مطلب و محلب از بغداد روی بولایت شیراز نهادند
چون بشهر شیراز رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان محمود بن عبد الله بن حضرت
امام محمد باقر طاهر و مطهر و اسمعیل و رحمان و هارون و ابراهیم و موسی و خالد از مکه روی بولایت دار المرز نهادند چون بولایت
ساوج بلاغ افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما اسمعیل و رحمان در ولایت ساوج بلاغ افتادند
در موضع نقرآباد وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما هرون و ابراهیم در موضع بولقان افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما موسی و خالد در ولایت [illegible] افتادند در موضع زراده و [illegible] زرآباد وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما فرزندان اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ابراهیم و داود
و محمد و شبیب از بغداد روی بولایت طارم نهادند چون در موضع سلیمان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان
ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر ابو جعفر و حسن و محسن از مدینه روی بولایت دار المرز
نهادند چون بتوابع شهر عامل رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ابو جعفر مشهور شدند
اما عبد المعالی و فرزندان محمد داود از مدینه روی بولایت خراسان نهادند چون بشهر نیشابور افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراق تا زمان متوکل علیه اللعنه که حضرت امام علی نقی ع را بهر زهر داد و شهید کرد که
قصد اولاد ائمه کردند اما در آن محل محمد کیا بن جعفر بن موسی بن حضرت امام محمد باقر ع تقی در ولایت دار المرز بتوابع شهر رویان
بموضع قلعه کمان بخیره نشسته بود اما ابراهیم بن علی بن سلیمان بن محمود بن حسن بن علی بن ابراهیم بن عبد
المعالی بن ابراهیم بن اسمعیل بن محمود بن حضرت امام محمد باقر در خدمت حضرت سلطان محمد کیا در دید صالح
آمد و خدمت کرد در کوه پایه استرار در موضع بابو افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اوراق
و اما فرزندان عبد الفضل بن ابراهیم بن اسمعیل بن یعقوب بن محمد بن داود بن حسن بن مالک بن ابراهیم
بن اسمعیل بن عبد الله بن حضرت امام محمد باقر جلال الدین و عماد الدین و حسام الدین از بغداد روی بولایت
دار المرز نهادند اما جلال الدین و عماد الدین بولایت لارجان افتادند در موضع رودبار سفلی وطن ساختند ذریات

[margin note:] شنقرد نقد سوده اند ایشان ... در ولایت ... بموضع ... افتادند [illegible]

ذریت ایشان بسیار شد بالقاب امیر آقا حسام الدین بن عبد الفضل بن میرابراهیم بن اسمعیل بن یعقوب بن میر محمد بن میر
داود بن میر حسن بن میر مالک بن میرابراهیم بن اسمعیل بن امیر محمود بن سید عبد الله بن حضرت امام محمد باقر در زمان حضرت
امام حسن عسکری میر حسام الدین و میر نظام الدین در ولایت شمران افتادند اما ملک بیتون بن ملک بهمن بن ملک اشرف
بن ملک هاشم بن ملک شاه میران بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار که دوستار خاندان حضرت امیر
المؤمنین علی بن ابوطالب همیشه بودند و خواهند بود اما ملک بیتون میر حسام الدین را وزیر خود ساخت اما میر
حسام الدین در کوه پایهٔ شمران وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میران اما حاکم شمران ملک بیتون بود و در اخبار
آورده اند که در زمان خلفای بنی عباس علیهم اللعنه تمام خلق عالم از پادشاه و امیر و وزیر و سلطان و علما و فضلا و صلحا جمله بتقیه روزگار
بسر میبردند اما فرزندان ملک یزدجرد بن شهریار که ملک عجم بودند ایشان تقیه نکردند و روز بروز محبت جناب امیر المؤمنین
علی بن ابوطالب و اهل بیت وی زیاده میورزیدند که خدای تعالی ایشان را رحمت کند اما در زمان منصور دوانقی حضرت
سید عبد الله حضرت امام محمد باقر از قم روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی بسر بردند آخر الامر
سید عبد الله را شهید کردند ملحدان ری شد اما در اخبار آورده اند که در زمان خلفای بنی عباس ابراهیم بن محلب بغدادی
چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و حسین و حیدر و محمود و ایشان دست خط حضرت امام محمد باقر داشتند
که از جمع و اخراجات و بیگار و شکار حاکم بغداد با ایشان حواله نکند چون خلفای بنی عباس علیه اللعنه بدان مؤمنان بیچاره
ستم کردند و فرزندان ابراهیم بن محلب بغدادی در زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه از بغداد روی بولایت دار المرز
مازندران نهادند اما فرزندان حسین بن محمد بن قاسم بن نعمت الله بن هیبت الله بن رحیم بن یعقوب بن ابراهیم
بن محلب در یوسف و حسن دار المرز مازندران وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب قدیم توکل که میخوانند
اما فرزندان احمد بن هیبت بن رحمن بن محمود بن سلیمان بن حسن بن محمود بن ابراهیم بن محلب اما اسکندر
و محمد در کوه پایه امت و حسین افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب هنوز جو سور خاد میخوانند
اما در اخبار آورده اند که در زمان مامون الرشید که پادشاه ممالک شد و مکان الحمزه زاده در شهر طوس
بود و حضرت علی بن موسی الرضا را از مدینه بشهر آورد و پیشوای خود ساخت جمله فرزندان امام موسی کاظم از بغداد
روی بولایت خراسان نهادند اما فرزندان و فرزندزادگان حضرت امام موسی کاظم سیصد و سه نفر بودند با اولاد
و اتباع و خدم و حشم چون بولایت ساوج بلاغ آمدند اما عون و سالم با یک همشیره فاطمه نام مدت ده روز
در منزل شاهزاده قاسم ماندند بعد از آن عون و سالم گفتند یا قاسم اگر تو ما را بدامغان برسانی تا همشیره خود فاطمه را
به عقد تو درآوریم آنگاه قاسم بن امام محمد باقر ایشان را بدامغان رسانید عون و سالم همشیرهٔ خود فاطمه را بعقد
قاسم بن امام محمد باقر درآوردند خبر بدامغان افتاد که حضرت سلطان بن ابوالحسن علی بن موسی
الرضا را مامون الرشید علیه اللعنه بزهر داده شهید کرد اما قاسم با اهل و عیال از دامغان روی بولایت دماوند

نهادند چون بشهر آذره رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما چهار صد که خدایان می در آن شهر بودند ص ۱۰۳
قاسم بن حضرت امام محمد باقر را بسیار رعایت کردند اما شاهزاده قاسم را یک فرزند بود عبد الله نام ذریات ایشان بسیار شد تا زمان
بنی عباس علیه اللعنه که قصد اولاد ائمه کرده لشکر بی اندازه جمع کرد و روی باطراف و جوانب نهاد هر جا که سید صحیح النسب
یافتی او را کشتی یا بزندان دادی چون خلفای بنی عباس علیهم اللعنه در ولایت دماوند رسیدند بشهر آذره فرزندان تره بن عبد الحمید
بخلفای بنی عباس که در شهر آذره فرزندان ابوتراب اند هشت کف در شهر بوره بسیار اند چون خلفای بنی عباس این بشنیدند
شاد شدند آنگاه کس فرستادند و ایشان را سیاست کردند و گفتند که شما فرزندان قاسم بن حضرت امام محمد باقر را پنهان کرده اید
اما جمله ریش سفیدان و مهتران آذره آمدند و قسم یاد کردند بدین عبارت که امیر زمان که در شهر آذره میباشند شیخند و سید نیستند
آنگاه خلفای بنی عباس این سخن بشنیدند از کشتن آن سیدان دست باز داشتند در آن زمان سیدان شهر آذره بشیخی مشهور شدند
و سیادت ایشان مخفی بماند اما در اخبار آورده اند که مامون الرشید علیه اللعنه که حضرت علی بن موسی الرضا را زهر داد و شهید
کرد و نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما برسد دمار از ابوترابیان برآرید چون نامه باطراف
و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد ائمه کردند و جمله فرزندان و فرزندزادگان حضرت
امام موسی کاظم را که در هر شهر و هر ده و هر ولایت که بودند مخالفان ایشان را شهید کردند اما عیص بن امام موسی کاظم
را در کند حسن رئیس و فرزندان او بسیار جراحت رسانیده بودند و بدان جراحت که داشت می آمد تا بولایت ری
در موضع نزرتاباد رسید در خانهٔ حسین نجار فرود آمد تا مدت بیست و پنج روز بیمار بود آخر بهمان جراحت بجوار حق
در پیوست اما فرزندان یوسف بن حضرت امام موسی کاظم زکریا و محمد و اسمعیل در ولایت ری بموضع ابرین
آمدند رئیس قندیسای ابرینی و فرزندان وی خبر یافتند امام زادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر
الامر آن سه تن امام زادگان را در ولایت ری بموضع ابرین رئیس قندیسای و فرزندان او ایشان را شهید کردند
اما فرزندان محسن بن امام موسی کاظم ابراهیم و اسمعیل در ولایت طالقان افتادند اما ابراهیم بن محسن بن امام موسی
کاظم را در موضع اسارستان سبیدار طایفهٔ چشمه کیان شهید کردند اما فرزندان ابراهیم بن محسن بن حضرت امام
موسی کاظم موسی و جعفر از ساوج بلاغ روی بولایت الموت نهادند چون بالارشیم الموت رسیدند بابا رئیس
با فرزندان خبر یافتند با امام زادگان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر موسی و جعفر را در ولایت الموت
لارشیم در موضع دبین شهید کردند اما در اخبار آورده اند که معتصم ملعون حضرت امام حسن عسکری را زهر داد
و شهید کرد و قصد اولاد ائمه کردند نامه باطراف و جوانب فرستادند بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما رسد باید
دمار از ابوترابیان برآرید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگر باره ظالمان خروج کردند و قصد اولاد
ائمه کردند و در هر شهر و هر ولایت و هر دیار که یکی از اولاد ائمه بودند بعضی را شهید کردند و بعضی روی باطراف
و جوانب نهادند اما میر حسام الدین را دو فرزند بود بدین اسامی میر محمد و میر عبد الله تا او در زمان معتصم علیه اللعنه

از شیراز روی بولایت خراسان نهادند چون بخراسان رسیدند در موضع طبس افتادند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب میرآقا میر محمد اینه فرزند بود بدین اسامی میر قلیشاه و میر حسین و میر مهدی اما میر عبدالله را
یکفرزند بود میر حسام الدین اما میر قلیشاه ابن میر [illegible] بن محمد بن میر حسام الدین بن میر عبدالفضل بن میر ابراهیم
بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمود بن میر داود بن میر حسن بن میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر
محمود بن سید عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع با جمیع برادران از خراسان روی بولایت سمنان نهادند چون بقصبه
سمنان رسیدند وطن ساختند و ملوک سمنان ایشان را بسیار رعایت کردندی اما میر مهدی در ولایت دار المرز استرآباد
در موضع رانوق روستاق افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر آقا میر حسین در ولایت
دار المرز جیلان افتادند وطن ساختند ذریات داورا چهار فرزند بود بدین اسامی میر هادی و میر غیاث الدین و میر
محمد و میر هاشم متنی در دار المرز جیلان بسر بردند بعد از آن میر حسین و فرزندان از دار المرز جیلان روی
بولایت الموت طالقان نهادند چون بولایت الموت رسیدند اما میر محمد و میر هاشم در موضع نیل وادشت
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیر آقا میر حسین بن میر ابراهیم بن میر محمد بن میر حسام
الدین بن میر عبدالفضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر محمد بن میر داود بن میر حسن بن
میر مالک بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر محمود بن سید عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع اما فرزند
میر هادی و میر غیاث الدین در ولایت طالقان بموضع ارست و سوجان افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب امیر حشم شد اخبار اولاد امام محمد باقر ع

مجلس پنجم و ششم در ذکر اولاد عباس ابن امیرالمؤمنین و امام جعفر الصادق علیه السلام

اما در اخبار آورده اند که حضرت عباس علی را
سه فرزند بود بدین اسامی زید و عبدالله و ابراهیم اما حضرت عباس ع را در عقب برادرش حضرت امام حسین
در زمین کربلا شهید شد اما فرزندان عباس و فرزندان حضرت امیرالمؤمنین ع از مدینه روی بولایت ری نهادند چون
بولایت ری رسیدند ابلق سواران کند خبر یافتند با معصوم زادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند
اما جراحت بسیار بتن معصوم زادگان که زید و عبدالله و ابراهیم باشند رسانیدند وایشان روی بهزیمت نهادند
خوارجان در عقب میآمدند چون بموضع برمایک رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم بن عباس بن
حضرت امیرالمؤمنین ع از ولایت ری روی بطالقان نهادند چون بموضع لوده رسیدند در خانهٔ سلیمان
بقال فرود آمدند تا مدت چهل یوم بیمار بود و بسیار جراحت بتن مبارکش رسیده بود بهمان جراحت بجوار
حق در پیوست اما روایت میکند لوط بن یحیی خزائی که امام جعفر الصادق ع را هشت فرزند بود بدین
اسامی امام موسی کاظم ع و علی و مطهر و اسمعیل و محمود و یحیی و محمد و عبدالله اما علی بن جعفر الصادق را [illegible] چهار
فرزند بود بدین اسامی ناصرالدین و حسین و سلیمان و قاسم اما مطهر بن امام جعفر الصادق ع را شش فرزند بود

بدین اسامی هاشم و هرون و حمزه و زید و مالک و حارث اما اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع را پنج فرزند بود بدین اسامی حسن
و محسن و ابراهیم و دانیال و یوسف اما محمود بن امام جعفر الصادق ع را ده فرزند بود بدین اسامی عمران و برهان و کنعان اما یحیی
بن حضرت امام جعفر الصادق ع را دو فرزند بود بدین اسامی اهل و سهل یعقوب و یونس اما محمد بن حضرت امام جعفر الصادق ع را
چهار فرزند بود بدین اسامی اهل و سهل و کرار و مختار اما عبدالله بن امام جعفر الصادق ع را ده فرزند بود بدین اسامی طاهر و مطهر
و حیدر و طیب و رزاق و دختران حنیفه و لغیفه و لطیفه و فاطمه [illegible] زمانی که حضرت امام جعفر الصادق ع را منصور علیه اللعنه زهر داد و شهید
کرد منصور دوانقی علیه اللعنه خروج کرد و دمار از فرزندان امام جعفر الصادق ع برآوردند اما حضرت امام موسی کاظم ع و علی و محمود
از مدینه روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر حله رسیدند ایشان را شهید کردند اما امام موسی کاظم ع در ولایت بغداد افتادند اما مطهر
و اسمعیل و یحیی و عبدالله با همه اصحاب و اولاد و خدم و حشم از مدینه بهزیمت منصور علیه اللعنه روی بولایت عراق و فارس و دار المرز مازندران
نهادند و بهر دهی و بهر شهری که میرسیدند خوارجان در عقب ایشان میآمدند یکان یکان را شهید میکردند چون بشهر قزوین رسیدند
سنیان قزوینی خروج کردند و برسر امام زادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند اما اسمعیل بن جعفر الصادق ع آنروز
چندان حرب کرده بود که از هر کوچه و محله جوی خون روان شده اما حاکم قزوین چنگ صباغ بفرمود تا دروازه ها را
ببستند که مبادا ابوترابیان از شهر بیرون روند اما جملهٔ امام زادگان سی و چهار تن بودند و با مرید و معتقد صد نفر بودند که
سه روز با سنیان قزوین حرب کردند آخر الامر دوازده هزار خوارجی را بجهنم رسانیدند و چند تن امام زادگان را
در آن روز در شهر قزوین شهید کردند اما اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع را در شهر قزوین در نیمه علی بطرف آفتاب برآمدن
شهید کردند و اما مطهر و یحیی و محمد از شهر قزوین روی بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسیدند محمد و یحیی را شهید
اما مطهر بن امام جعفر الصادق ع از قزوین روی بولایت دماوند نهادند و جراحت بسیار بر تن مبارک ایشان
رسیده بود چون بموضع لوهن رسید در خانهٔ الیاس نام فرود آمد چهل روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست
اما فرزندان علی بن امام جعفر الصادق ع سید ناصرالدین و حسین از شهر قزوین بولایت ساوجبلاغ افتادند چون بموضع
کوه رسیدند حسن دالو و خضر دالو بسر راه سید ناصرالدین آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر چهارده جراحت بر تن
مبارک سید ناصرالدین رسانیده بودند و آن جراحت که داشت میآمد و مینالید تا بولایت ری در موضع طهران رسید اما
با بان طهران درویش صالح نامی بود سید ناصرالدین بن علی بن امام جعفر الصادق ع در خانهٔ درویش صالح فرود آمد
تا مدت چهارده روز بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق در پیوست اما حسین و سلیمان را در شهر ساوه شهید کردند اما قاسم
بن علی بن امام جعفر الصادق ع از شهر قزوین روی بولایت لسر نهادند چون بموضع امین رسیدند طوران امین
امام زاده را شهید کردند اما ابراهیم بن علی بن محمد بن عبدالله بن قاسم بن علی بن امام جعفر الصادق ع از شهر
قزوین روی بولایت لسر نهادند چون بموضع ده دوساب افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب جعفری اما زید بن امام زین العابدین ع در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه از مدینه روی

بولایت ری نهادند چون بموضع طهران رسید در خانهٔ حسین سماکی فرود آمد و حسین دست و پای امام زاده زید را
ببوسید و ویرا بخانهٔ خود برد با مدت شش ماه نگاه داشت و مدت کرد آخر الامر هلال بن عمرو فرزندان و برادران خروج
کردند و زید بن حضرت امام زین العابدین ع در خانهٔ حسین سماکی شهید کردند لعنة الله علی القوم الظالمین امّا فرزندان مطهر بن
امام جعفر الصادق ع هاشم و هرون و حمزه و زید و مالک و حارث از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند
چون بموضع خرم آباد رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری امّا فرزندان محمود بن
امام جعفر الصادق ع عمران و برهان و کنعان از شهروان روی بولایت فیروزکوه نهادند چون در موضع بازار رسیدند
ایشانرا شهید کردند امّا فرزندان اسمعیل بن امام جعفر الصادق ع حسن و محسن و ابراهیم و دانیال و یوسف
از شهر قزوین در ولایت ابهر افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفر امّا یعقوب بن یحیی
بن امام جعفر الصادق ع از شهر قزوین روی بولایت کردستان نهادند چون بموضع دینور رسیدند ویرا شهید
کردند امّا فرزندان محمد بن امام جعفر الصادق ع اهل و سهل و کرار و مختار از شهر قزوین روی بولایت اصفهان نهادند
چون باصفهان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد امّا عبدالله بن امام جعفر الصادق ع از شهر قزوین
روی بولایت دماوند نهادند چون بموضع عین ورزان رسیدند خوارجان با جمع خبر یافتند و با امام زاده
عبدالله در آمدند و مجادله کردند آخر الامر عبدالله بن جعفر الصادق ع را درآن موضع شهید کردند امّا در ده عین ورزان
شهید کردند آه در عین ورزان درویشی بود شرف الدین نام آنمرد آمده آن امامزاده را برداشت و بر سر سنگی نهاده و
میخواست که غسل داده دفن کند آب نبود بمعجزهٔ آن امامزاده چشمهٔ آب در آن صحرا پیدا شد و معجزه دیگر آنست که چون
امامزاده بر سر آن سنگ نهادند آن سنگ هر سال بزرگ میشود بقدرت حق تعالی تا روز قیامت امّا فرزندان عبدالله
بن حضرت امام جعفر الصادق ع مطهر و حیدر و طیب و رضی از شهر قزوین روی بولایت آذربایجان رسیدند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جعفری امّا دختران عبدالله بن جعفر صادق ع از شهر قزوین روی
بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند امّا خفیفه و حنیفه و لطیفه و لطیفه و فاطمه را در شهر ری شهید کردند ختم
شد اولاد اخبار حضرت امام جعفر الصادق ع مجلس هفتم در انساب اولاد حضرت امام موسی کاظم ع
امّا در اخبار آورده اند که حضرت امام موسی کاظم ع را سی و دو فرزند بود بدین اسامی حضرت علی بن موسی الرضا ع
و عبدالله و حسین و فرض علی و حسن و خواجه احمد و محسن و سراویز و عبدالله و عقیل و طیب و محمد و ناصر
و باسر و حمزه و احمد رضا و شاه رضا و سام و لام و یعقوب و جعفر و محمد و قاسم و الیاس و حاجی رضا
و عباس و نوح و عمران و ادنان و صالح و موسی و عون و سالم و مسلم و ذکریا و شعیب و یحیی و اسمعیل
و ابراهیم و ابو جواب و یوسف و امّا دختران سه فاطمه و آمنه خواتون و خانم امّا عبدالله بن امام موسی کاظم ع
را شش فرزند بود بدین اسامی فضل و فاضل و علاء الدین و عماد الدین و قوام الدین و صدر الدین امّا حسن بن

المجلس السابع در انساب اولاد حضرت امام موسی کاظم ع

امام موسی کاظم

۱/۶

امام موسی کاظم ع را نه فرزند بود بدین اسامی ثابت و احمد و عابد و هیبت و شیرین و لطیف و دختران زینب و زبیده
و صالح امّا فرض علی بن حضرت امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود بدین اسامی آذر و فاذر و ابوذر امّا سراوین بن امام موسی
کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی صادق و عادل و هادی و دختران صفیه و رقیه و فاطمه امّا محسن بن امام موسی کاظم ع
را یازده فرزند بود بدین اسامی نوذر و فیروز و منصور و اسود و عزیز و ابراهیم و اسمعیل و امان الله و عون الله و ذبیح الله
و هیبت الله امّا نوذر بن محسن بن امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود بدین اسامی عبدالله و هادی و مهدی آنچه فرزندان
حضرت امام موسی کاظم ع که مجرد بودند هفده تن بودند محمد قاصر و باصر و حمزه و محمود و احمد و رضا و شاه رضا و سام و لام و یعقوب
و جعفر و محمد باقر و الیاس و حاجی رضا و عباس امّا نوح بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی قاسم
و زید و مالک و ادهم و قایم و حاکم و سپهسالار امّا عمران بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی بلال و رضا
و جمشید و حال کیا و علی کیا و موسی کیا امّا ادنان بن امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حسین و ابوطالب
و علی و زید امّا صالح بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی محمود و بدر الدین و صدر الدین و قمر الدین
و یوسف و کریم الدین امّا خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی عبد الفضل و ابوالحسن
و ابوالحسین و دختران ستاره و هاجر امّا طیب بن حضرت امام موسی کاظم ع را نه فرزند بود بدین اسامی قاسم و
جعفر و جواد و محمد و احمد و مختار و دانیال و فخر الدین و شرف الدین و عبدالله امّا عون بن حضرت امام
موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی هارون و هاشم و مهدی و هادی امّا صایم بن حضرت امام موسی کاظم ع
را شش فرزند بود بدین اسامی جعفر و محمود و علی و حمید و مجید امّا سلم بن امام موسی کاظم ع را پنج فرزند بود بدین اسامی
یوسف و عیسی و داود خان امّا ذکریا بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی حمزه و الیاس و عباس
و الیا و غلام و یعقوب و حارث و مالک امّا شعیب بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی
حافظ و کامل و عقیل و مسلم و داود و غفار امّا یحیی بن حضرت امام موسی کاظم ع را ده فرزند بود بدین اسامی
سید محمد و قریش و محمود و حسن و حسین و ابوطالب و ابوطاهر و دختران زبیده و سکینه امّا اسمعیل
بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی هیبت و عابد و ثابت و نعمت و داور و محب
و احمد و ساجد امّا ابراهیم بن ابوجواب بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی باقر
و جعفر و احمد و ناصر امّا یوسف بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند بود بدین اسامی حیدر و یعقوب و اسکندر
و داور امّا فضل بن عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی مالک و صادق
و معصوم و صالح و رحمان و برهان و محمد و علیا امّا احمد بن حسین بن امام موسی کاظم ع را هشت فرزند بود بدین اسامی
فتح الله و نور الله و غیب الله و عین الله و عبادالله و روح الله امّا جعفر بن فرض علی بن حضرت امام موسی کاظم ع را
چهار فرزند بود بدین اسامی عبدالله و عبدالرزاق و سید مرتضی و میر مصطفی امّا قاسم بن حسن بن امام موسی

کاظم ع را دو فرزند بود بدین اسامی محمد و محسود اما صادق بن سرورین بن حضرت امام موسی کاظم ع را سه فرزند ص ۶۳
بود بدین اسامی جمال الدین و جلال الدین و علاء الدین اما مهدی بن نورنور بن محسن حضرت امام موسی کاظم ع را دو فرزند
بود بدین اسامی علی و مالک اما علی بن مهدی بن نورنور بن محسن بن امام موسی کاظم ع را یک فرزند بود عباس نام اما عباس را
دو فرزند بود حسین و محسن ما در زمان خلفای بنی عباس علیهم اللعنه که حضرت امام موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند
و قصد اولاد ائمه کردند اما جمع امام زاده کان روی باطراف و جوانب نهادند و حسین بن عباس بن علی بن مهدی بن
نورنور بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت ماهون کرمان نهادند چون بماهون کرمان رسیدند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نورنوری اما حسین را یک فرزند بود عباس اما عباس را چهار
فرزند بود بدین اسامی محمد و شمس الدین و حسن و یوسف در اخبار آورده اند که در زمان امام محمد تقی ع خواجه نورک
بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن عباس
بن علی بن مهدی بن نورنور بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از ماهان کرمان روی بولایت دار المرز
نهادند چون برودبار امامه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب نورنوری در اخبار
آورده اند که در زمانی میرزا قلیشاه و برادران که از خراسان فرار نمودند اول بولایت رودبار قصران بموضع
… فرود آمدند اما خواجه نورک بن عبدالله بن قاسم بن شمس الدین بن علی بن حسن بن یوسف بن محمد بن
عباس بن … بن مهدی بن نورنور بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع در ولایت امامه وزیر ملک اسکندر شیران
… رودبار قصران و امامه را خواجه نورک وزیر بود اما میرزا قلیشاه بن میر ابراهیم بن میر محمد بن میر حسام الدین بن
میر افضل بن میر ابراهیم بن میر اسمعیل بن میر یعقوب بن میر داود بن میر حسن بن مالک بن میر ابراهیم بن میر
اسمعیل بن میر محمود بن … عبدالله بن حضرت امام محمد باقر ع بولایت امامه رفت و خواجه نورک را ملازمت یا اهم نسخه
کرد آنگاه خواجه نورک و میرزا قلیشا با یکدیگر عهد کردند و قسم خوردند که خواجه نورک دختر خود صالحه نام را
بعقد میرزا قلیشاه در آورد و آنگاه میرزا قلیشاه رودک را از ملوک خریده وقف کرد از برای امام زاده محمد باقر
بن حضرت امام موسی کاظم ع کرد و روز نورنور باتفاق بولایت شیران در آمدند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب نورنوری و بعضی بالقاب میرآقا زید بن … بن حضرت امام موسی کاظم ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی … قادر و مقتدر و حافظ و مالک اما حسن بن ادمان بن حضرت امام موسی کاظم ع را
شش فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر و ابوتراب و ابولهب و عبدالله و رزاق و جعفر اما محمود بن
صالح بن امام موسی کاظم ع را سه فرزند بود بدین اسامی … و یعقوب و حمزه اما محسود بن صالح بن
اما عبدالفضل بن خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی داود و عقیل و یوسف
و اسد و حمید و واحد اما مختار بن امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود بدین اسامی عیسی و یحیی اما هرون بن

آن بن

هرون بن حضرت امام موسی کاظم ع را شش فرزند بود بدین اسامی خالد و شعیب و لقمان و سلیمان و غالب و طالب اما ابوجا… ص ۸۳
بن حضرت امام موسی کاظم ع را دو فرزند بود بدین اسامی یوسف و حسین در اخبار آورده اند که حضرت امام موسی کاظم ع را چهل
زن بود و شصت … دوازده هزار کنیز … حضرت امام موسی کاظم ع بر شتر بار میکردند هرگاه امام
موسی کاظم ع سوار شدی با اصحاب خود میفرمودی که هرگاه من سوار شدم فرزند و فرزند زاده کان مرا … ایشان را بر شتر
بار کنید تا بر خلق ظاهر شود از اولاد و اتباع من … بن یحیی خوئی علیه الرحمه روایت است که مامون الرشید علیه اللعنه
حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس برد و پیشوای خود ساخت جمیع فرزندان و فرزند زاده کان حضرت
امام موسی کاظم ع را در بغداد شهید کردند اما عبدالله و طیب و محمد و محسود و نوح و یوسف و سالم و لام و محمود و صالح و محمد
و باقر و عقیل و احمد و رضا و اسمعیل و جعفر و ابراهیم و ابو جواب با همه اصحاب و خدم و حشم از بغداد روی بولایت خراسان
نهادند چون بولایت ساوج بلاغ رسیدند … جوارجان در عقب امام زاده کان در آمدند و بسیار مجادله کردند
آخر الامر حسن بن امام موسی کاظم ع را بموضع کوه شهید کردند و بعضی را جراحت بسیار بتن مبارک ایشان رسانیدند چون شب آمد
جمع امام زاده کان روی باطراف و جوانب نهادند اما عبدالله بن امام موسی کاظم ع را در ولایت ساوج بلاغ مردم بروان
و مردم دره اتفاق کردند و با امام زاده عبدالله در آمدند و بسیار مجادله کردند اما از … امام زاده عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم
چندان حرب کرده بود که صحرای دره پر از کشتگان بود اما عبدالله بن امام موسی کاظم ع را در توابع … بموضع …
شهید کردند اما عبدالله و عبدالله از کوه روی بولایت دماوند نهادند چون بشهر دماوند رسیدند قاسم بالی …
فرزندان و برادران خبر یافتند بهمراه امام زاده کان نشستند و بسیار مجادله کردند آخر الامر عبدالله و عبدالله را در موضع دماوند
شهید کردند اما احمد رضا بن حضرت امام موسی کاظم ع را در ولایت شهریار در موضع … شهید کردند در اخبار آورده اند
که فرزند زاده کان حضرت امام موسی کاظم ع صد نفر بودند و همه را در ولایت شهریار شهید کردند و پنجاه نفر را در ولایت
ساوج بلاغ شهید کردند اما طیب و موسی و خواجه احمد از کوه روی بولایت لواسان نهادند چون بلواسان رسیدند طایفه
ابمری و سری خبر یافتند با امام زاده کان در آمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر امام زاده خواجه احمد بن امام موسی کاظم ع
و موسی که حضرت امام موسی کاظم ع فرزند کهین خود را دوست داشتی و نام خود را باو عطا کرده بود و … امام زاده کان را در موضع
لواسان شهید کردند اما طیب بن امام موسی کاظم ع را … الیاس و فرزندان و برادران علیهم اللعنه در موضع رساق
شهید کردند اما سرادین و ذکریا و محسود و محمد و نوح و سالم و لام و محمود با یک فرزند همشیره رسیده خواتون نام از کوه
روی بولایت دار المرز استرآباد نهادند چون برودبار علیای دربندک رسیدند حسن رئیس و علی رئیس و فرزندان
و برادران ملعونان بهمراه امام زاده کان در آمدند و بسیار مجادله کردند و جراحت بتن مبارک ایشان رسیده بود چون
… عبدالله خطیب رسید آنگاه … عبدالله خطیب امام زاده محمد … امام موسی کاظم ع را در خانه برد و از شر
طاغیان پنهان کرد تا اسکندر رئیس با فرزندان در عقب امام زاده کان در آمدند چون بموضع مردوان رسیدند

ص ۴۷

از احوال محمد بن امام موسی کاظم خبری پرسیدند تا بدر خانهٔ عبدالله خطیب آمدند و زن عبدالله را گفتند که هیچ آثاری
دیدی که از آنجا رفته باشد زن گفت که ما هیچ کس را ندیدیم امّا بعضی جراحت تن مبارک امام زاده رسیده بود آن نیک
زن جراحتهای امام زاده را ببست امّا سام و لام و محمود بابک همشیره رسیده خواتون امام را در میان آن رودبار سفلی در موضع
نخ کمر شهید کردند امّا نوح بن حضرت امام موسی کاظم را بر بود بار علیای دربندگ بسیار مجادله و کارزار کرده بود و بسیار
جراحت تن مبارکش رسیده بود و آن جراحتی که داشت می نالید و برفت تا بولایت دارالمرز بموضع حیذر رسیدند بخانهٔ
حسین کان نخ فرود آمدند آنگاه حسین کان نخ فرزندان و برادران خود را خبر کرد و گفت ای مؤمنان بیائید که میوهٔ باغ
ادم و سرچشمهٔ آب حیوان و نور دیدهٔ امام موسی کاظم بدر خانهٔ ما آمده است عجب واقع شده است امّا مدت
چهل روز بیمار بوده بهمان جراحت بجوار حق در پیوست امّا ذکریا بن حضرت امام موسی کاظم از رودبار علیای دربندگ
در موضع لروزا افتادند طایفهٔ شیرخیان خبر یافتند با امام زاده کان و امام زاده سرادین در آمدند و بسیار مجادله کردند
امّا جراحت بسیار بتن مبارک امام زاده رسانیدند چون بموضع لاوریج رسیدند بسیار تشنگی بروی غالب شده بود و آنجا از زاده‌ها
سر آب را گرفته بودند عبدالله دونج امام زاده سرادین را بدان حال تشنه دید جارق خود را بیرون آورد و پنهان
از غافلان آب بامام زاده داد و امام زاده گفت الهی پای شما بزرگ باشد و دولت شما بیکران آخر الامر امام زاده سرادین
در موضع لاوریج طایفهٔ بدنیسه و نشه خبر یافتند بگرد امام زاده سرادین در آمدند و بسیار مجادله کردند امّا جراحت بسیار بتن
مبارک امام زاده رسیده در آن محل شهید کردند امّا سهراب و عقیل و فرزندان وی خبر یافتند همه گریان و نالان بسر امام زاده
سرادین آمدند و بسیار بگریستند و آنگاه امام زاده سرادین گفت ای ابن عمّان مرا با این جامهٔ خون آلود در قبر نهید تا فردای
قیامت شهادت من ظاهر باشد و روی مرا بطرف بغداد کنید که من با ظالم لی اعتبار نفرت دارم امّا در آن موضع
که آنحضرت را دفن کردند ذغال چال بود در میان دو رودخانه بر سر تپّه بطرف آفتاب برآمدن و برا دفن کردند در محل دفن
کردن آنچه امام زاده فرموده بود فراموش کردند امام زاده از قبر گردید روی خود را بجانب بغداد کرد و تربت
آنحضرت در موضع لاوریج واقعست امّا حاجی رضا بن حضرت امام موسی کاظم از کوه روی بولایت ری نهادند چون
بموضع خورک رسید شهید کردند امّا صالح بن حضرت امام موسی کاظم از کوه روی بولایت ری شمران نهادند چون بموضع
بجلیس رسید بطرف آفتاب برآمدن بحوالی اوطایفه بهبهان شهید کردند امّا اسمعیل بن ذکریا ابن حضرت امام موسی
کاظم را در کوه محروج کرده بودند چون بموضع و توابع شمران شیراز رسیدند بطرف آفتاب برآمدن بیابان ده
بزیر ده هشت چنار شهید کردند و در اخبار آورده اند که مامون الرّشید علیه اللعنه حضرت امام علی بن موسی الرّضا را زهر
داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما برسد
دمار از ابوترابیان برآورید چون نامه باطراف و جوانب رسید دیگرباره مخالفان خروج کردند و قصد
اولاد ائمه کردند و دمار از اهل بیت برآوردند امّا حمزه و یعقوب و الیاس از بغداد روی بولایت طارم کردند چون

بموضع

ص ۴۸

بموضع سوزن لوشن کان رسیدند ایشان را شهید کردند امّا عون و سالم و مسلم را در شهر دامغان شهید کردند امّا شیث
و یحیی را در شهر سبزوار شهید کردند امّا علاء الدّین و عماد الدّین و فخر الدّین و صدر الدّین را در شهر بغداد شهید کردند امّا آمنه
خواتون بنت حضرت امام موسی کاظم رسیده و سکینه و حلیمه و آمنه و رحیمه از بغداد بشهر افتادند و حوارجان در عقب افتادند
تا محل تپّه رسیدند غایب شدند و آن سو ضعفا خواتون کوچک خوانند امّا بنی فاطمه خواتون و حضرت امام علی بن موسی
الرّضا از یک مادر بودند امّا بنی فاطمه بنت حضرت امام موسی کاظم و فرزندان حرفی دارد بن حضرت امام موسی کاظم
و جعفر و باقر و شاکر و حیدر و آذر و عاقر و ابوذر و صادق و ساجی و هادی و قاسم در سپاه خواتون و مالک و ابراهیم
و قائم و سام و حاکم و سپه سالار و حسین و ابوطالب و علی و ریدّه آنجمله امام زاده کان بیست و سه نفر بودند با بنی فاطمه
از بغداد روی بولایت قم نهادند چون بشهر قم رسیدند ملحدان ساوه خبر یافتند روی بشهر قم نهادند امام زاده کان
در آمدند بسیار مجادله کردند آخر الامر حضرت بنی فاطمه خواتون را در شهر قم شهید کردند امّا محسود بن حضرت با آن بیست نفر
امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت دارالمرز استراباد نهادند چون بموضع نائی رسیدند ایشان را شهید کردند امّا
دختران سرادین بن امام موسی کاظم حبیبه و رقیّه و فاطمه و ساره و هاجر و تاجر از بغداد روی بولایت ری
نهادند چون بموضع طهران رسیدند ایشان را شهید کردند امّا فرزندان عون بن امام موسی کاظم از بغداد روی
بولایت دارالمرز استراباد نهادند چون بولایت ناتل رستاق رسیدند بموضع نان و اکلا شهید کردند امّا حبیبه
بن عون بن حضرت امام موسی کاظم را بولایت در کچه رستاق شهید کردند امّا خالد بن عون بن حضرت امام موسی
کاظم را در کچه رستاق بموضع متبرک شهید کردند امّا ابراهیم بن حضرت امام موسی کاظم و جملهٔ فرزندان و فرزند
زاده کان امام موسی کاظم از بغداد روی بولایت مازندران نهادند امّا قائد و سعد و مالک و رند و حسین
و ابوتراب و ابوطاهر و ابولهب و علی و یعقوب و حمزه و عقیل و یوسف و صمد و اسد و مختار و طالب
و طالب و لقمان و سلمان و سلیمان و عیسی و موسی و خضر و الیاس و عبّاس و الیا و علام و حارث و موسی
و مالک و حافظ و کامل و عابد و داود و محمد و ثابت و نعمت و محبّ و حسن و حیدر و اسکندر و جان
و برهان و محمد و صادق و معصوم و حبیب الله و شیخ الله و نورالله و عین الله و عبدالله و روح الله و عبد
الرّزاق و سید رضی و میر مصطفی و جمال الدّین و جلال الدّین و عماد الدّین و با سایر آن شصت تن امام زاده کان
از بغداد روی بشهر آمل نهادند چون بموضع دله برجین رسیدند امّا ابراهیم بن حضرت امام موسی
کاظم مهتر جملهٔ امام زاده کان بود امّا حسین رئیس و برادران و فرزندان و فرزند زاده کان و اسکندر رئیس
و فرزندان و برادران و اصحاب و اولاد دو هزار چهارصد نفر بودند روی با امام زاده کان نهادند و بسیار
مجادله کردند امّا ابراهیم بن حضرت امام موسی کاظم آنروز چندان حرب کرده بود که صحرای آمل پر از کشته
کان بود آخر الامر شاهزاده ابراهیم را با جملهٔ امام زاده کان در شهر آمل بموضع دله برجین شهید

کردند آنا قاسم رضا ابن طیب بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت دارالمرز استرآباد نهادند چون بموضع کرکان رسیدند ویرا شهید کردند آنا علی کیا ابن عون بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت دارالمرز استرآباد نهادند چون بموضع رزوار زمین رسیدند ویرا شهید کردند بلکه در موضع حروه کیا نزد دفن کردند ویرا بالقاب سیّد کیا خوانند آنا عزیز بن محسن بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت شیراز نهاد چون بموضع ادین رسیدند طایفه از اسیابان خبر یافتند با امام زاده عزیز در آمدند وبسیار مجادله کردند اخرالامر عزیز بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم علیه السلم در بالای ده ادین بطرف آفتاب برآمدن بر تپه شهید کردند آنا طیب بن حسن بن حضرت امام حسن ع در پایان ده ادین بطرف آفتاب فرو رفتن رئیس حمزه و فرزندان او شهید کردند آنا شاهزاده عبد العظیم بن عبدالله بن فضل بن زید بن هارون بن محمد بن ابراهیم بن حسن بن حضرت امام حسن ع را در پایان شهری شهید کردند آنا عبدالله بن حسین بن ادمان بن حضرت امام الحسن موسی کاظم ع را در موضع کوشک که شب بده جا تیح شهید کردند آنا فرزندان محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع فیروز ومنصور واسود از بغداد روی بولایت سیروان نهادند چون بشهر شاهی رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی آنا فرزندان خواجه احمد بن حضرت امام موسی کاظم ع وابوطالب وعلی وزید از بغداد روی بولایت الموت نهادند آنا حسین وابوطالب در موضع آفتاب دره رسیدند طایفه حسن رئیسان خبر یافتند با امام زاده کان در آمدند وبسیار مجادله کردند اخرالامر حسین وابوطالب با یک غلام مقبل نام بیه آفتاب دره در موضع بورکنار شهید کردند آنا علی وزید را در ولایت الموت در موضع زرج کوه شهید کردند آنا شاه رضا ابن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بدارالمرز نهادند چون بموضع دادیه رسیدند ویرا شهید کردند آنا فرزندان یحیی بن حضرت امام موسی کاظم ع جعفر وسیّد محمد قریش از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بولایت فیروزکوه رسیدند آنا جعفر بن یحیی بن حضرت امام موسی کاظم ع را سجد شهید کردند آنا حضرت سیّد محمد قریش بولایت لارجان افتادند بموضع کرنک در خانهٔ شیخ ابراهیم فرود آمدند بسیار جراحت بتن مبارک حضرت سیّد قریش رسیده بود تا مدت چهل روز بیمار بود آنا دختر خضر سونا عایشه نام زن شیخ ابراهیم بود آنا طایفهٔ همیشه دشمن خاندان اهل بیت بودند ومنشور نامه از مامون الرشید داشتند که اگر اولاد ائمه ع بدست آید اگر امامزاده کان افتادی کشتندی وارجان امان ندادی آنگاه عایشهٔ پلید نزدیک پدر و برادر خود رفت وگفت ای پدر آنکس که شما طلب وی می کنید امروز چهل روز است که در خانهٔ ما بیمار است آخر الامر خضر سونا وبرادران وفرزندان این سخن بشنیدند جمله بده کرنک آمدند وسیّد محمد قریش را در موضع کرنک خضر سونا ملعون شهید کرد لعنة الله علی قوم الظالمین آنا فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم ع محمود وحسن وحسین وابوطالب وابوطاهر از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند متفرق شدند آنا محمود وحسن وحسین از ری

روی بکوه پایه نهادند چون بموضع آه رسیدند ایشان را شهید کردند آنا ابوطالب وابوتراب وابوطاهر از شهر ری روی بولایت یزد نهادند چون بولایت یزد رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی آنا از اولاد قاسم بن حسین بن حضرت امام زین العابدین ع در زمان منصور دوانقی از بغداد روی بولایت مازندران نهادند لیث وادریس وموسی با تن مجروح در ولایت مازندران بموضع چولک رسیدند ایشان را شهید کردند آنا حسین بن عدنان بن امام موسی کاظم ع در ولایت سیان رود شهید کردند آنا طاهر ومطهر بن محمود بن حضرت امام موسی کاظم ع بتوابع شهر رویان شهید کردند آنا خالد وشعیب را در پایان شاه کوه شهید کردند آنا ادمان بن حضرت امام موسی کاظم ع با دو فرزند عمران وزید را در شهر آمل شهید کردند آنا ابراهیم وحاقب بن امام موسی کاظم ع را بدواب شهید کردند آنا عباس وحارث را در موضع اندرود شهید کردند آنا خضر را در ولایت طالقان بشهید کردند وناصر را در ولایت ساوج بلاغ شهید کردند ودر اخبار آورده اند که سه زمین است که بر همهٔ روی زمین شرف دارد هر میّت را که در آن زمین دفن کنند فردای قیامت بی حساب باشد ونخواهد بود اوّل مکه معظمه که قدم گاه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله است دویم زمین قم که جای فرج است وسیم بتوابع شهر رویان که قدم گاه جناب امام حسین علیه السلام روحی وارواح العالمین له الفدا وچهارده روز حضرت امام حسین علیه السلام بر زمین تاجر نشسته بود آنا ملک شاه غازی ملک یزدجرد بن شهریار حضرت امام حسین علیه السلام را مهمانی عظیم کرد آنگاه ملک شاه غازی در خدمت جناب امام حسین روحی له الفداء در مازندران رفتند ومحاسب زبیر علیه اللعنه در قلعهٔ سامان بود آنگاه جناب امام حسین روحی له الفداء با اصحاب زبیر علیه اللعنه مجادله کردند و قلعهٔ سامان را از دست محاسب زبیر باز ستاندند وآن قلعه را خراب کردند وباز گشتند چون روی بولایت دارالمرز نهادند بر استدار بتوابع شهر رویان رسیدند بموضع تاجر دشت فرود آمدند تا مدت ده روز بماندند بعد از آن حضرت امام حسین ع روحی له الفداء ملک شاه غازی را وداع کردند وبجانب مدینه روان شدند آنا ابراهیم بن حسن بن حضرت امام حسین بولایت شهر رویان بموضع تاجر بجوار حق پیوست ودر اخبار آورده اند که حضرت ابراهیم ابوجواب بن حضرت امام موسی کاظم ع با مادر وهمشیره از کوه رو بولایت مازندران نهادند چون بموضع مشهد مازندران رسیدند ایشان را شهید کردند ویرا بالقاب ابراهیم ابوجواب گویند آنا موسی کیا ابن عون بن امام موسی کاظم را بولایت استدار در موضع رودبار در شبیک شهید کردند آنا افضل وفاضل بن عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد رو بدارالمرز نهادند چون بر انس رستاق در موضع کند بوس رسیدند ایشان را شهید کردند آنا حضرت سلطان سیّد اشرف وحضرت امام علی بن موسی الرضا ع از یک مادر بودند

وحضرت علی بن موسی الرضا ع ویرا بغایت دوست داشتی تا زمان مامون الرشید حضرت سید اشرف از بغداد روی بولایت
دار المرز جیلان نهادند چون بشهر لاهیجان رسیدند ویرا شهید کردند اما حسین وابو طالب وعلی بن عون امام موسی کاظم ع
از بغداد روی بولایت [illegible] ری نهادند چون بری رسیدند ایشانرا مدتی بسر بردند بعد از آن روی بولایت ورامین نهادند
چون بشهر جنداب رسیدند ایشانرا شهید کردند اما محمد بن عبد الله بن اشرف بن محمد بن حسن بن علاء الدین بن رکن
الدین بن ابراهیم بن یوسف بن صدر الدین بن حسین بن صالح بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی
بولایت ورامین نهادند چون بشهر جنداب افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی
اما هادی بن عزیز بن محمود بن نهیب بن داود بن عظیم بن کمال بن محمود بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی
بدار المرز مازندران نهادند چون بتوابع شهر امل رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کمال
کمال اما عبد الله بن حسن بن یعقوب بن سلیمان بن اسد بن محسن بن ابو طاهر بن زید بن عابدین بن
خلیل بن بلال عون بن امام موسی کاظم ع از بغداد روی بری نهادند چون بموضع پس کوهک افتادند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما ابراهیم بن عابد بن محمود بن یعقوب بن محسن بن علی بن
جعفر بن مالک بن عون بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع عبد العظیم
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما علی بن مهدی بن فضل بن قاسم بن
قیدار بن یونس بن وکیل بن رزاق بن برهان بن خالد بن عون بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد بنموی [illegible]
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما ابو طالب بن معصوم بن دانیال بن فردوس
بن زید بن عطار بن آذر بن یوسف بن ناصر بن بیشک بن ادهم بن افضل بن عبد الله بن حضرت امام موسی
کاظم ع از بغداد روی بولایت استراباد نهادند بولایت استراباد وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
موسوی اما صالح بن موسی بن قاسم بن [illegible] اسمعیل بن عزیز الله بن نعمت الله ابن مالک بن خالد
بن محمد بن حمید بن عون بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت شهریار نهادند چون بموضع
ورامین رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان قاسم بن حسن
بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع چادر رسیدند مردم
چادر محمد و محمود را شهید کردند اما عبد الله بن عون بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت فیروز
کوه نهادند چون بولایت جبل رود بموضع نزدران رسیدند ویرا شهید کردند اما محمد رضا بن حضرت امام
موسی کاظم ع از کوه روی بولایت فیروزکوه نهادند چون بموضع درزمان رسیدند ویرا شهید کردند
اما عبد الله بن هادی بن حضرت امام موسی کاظم ع از بغداد روی بولایت لارجان نهادند چون بموضع زاید
رسیدند ویرا شهید کردند اما فرزندان طیب بن امام موسی کاظم ع محمد و احمد و مختار و جعفر و دارا و دانیال

و شرف الدین و فخر الدین از بغداد روی بولایت نهادند چون بموضع شهری رسیدند متفرق شدند اما شرف الدین
و فخر الدین و دانیال را در شهری شهید کردند اما محمد بن طیب بن حضرت امام موسی کاظم ع از شهری بولایت شمران
نهادند چون بموضع سوهک رسیدند طایفهٔ کاوسواران خبر یافتند با امام زاده کان در آمدند و بسیار مجادله کردند
آخر الامر امام زاده محمد بن طیب بن امام موسی کاظم ع با پایان ده سوهک در میان روستای طایفهٔ کاوسواران
شهید کردند اما احمد و مختار و جعفر و دارا از شهری بولایت دار المرز استندار روی نهادند چون بموضع کالج رسیدند
طایفهٔ سرجان خبر یافتند بسر راه امام زاده کان آمدند و بسیار مجادله کردند و جراحت بسیار بتن مبارک امام زاده کان
رسیده بود آخر الامر احمد و مختار بن طیب بن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع کالج بطرف رودخانه بر سر چشمه
شهید کردند اما جعفر و دارا را در ولایت استندار در موضع بلی اسپرس بخانهٔ شیخ حبیب فرود آمدند و مدت چهل روز
بیمار بود و جراحت بسیار بتن مبارک وی رسیده بود بهمان جراحت بجوار حق پیوست اما فرزندان عون بن حضرت
امام موسی کاظم ع از بغداد روی بدار المرز استندار نهادند اما هارون و هاشم و مهدی و هادی را بدار المرز استندار
بموضع کلارستاق شهید کردند اما فرزندان صالح بن حضرت امام موسی کاظم ع قدر الدین و بدر الدین و قوام
الدین و صدر الدین از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع شهری رسیدند متفرق شدند اما حمزه و صدر
الدین از ری روی بولایت اردبیل نهادند چون بشهر اردبیل رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب موسوی اما قدر الدین و بدر الدین و قوام الدین از ری روی بولایت نائین نهادند چون بموضع شهر
نائین رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب موسوی اما فرزندان سام بن امام موسی کاظم ع
جعفر و محمد و علی و حمید و مجید از بغداد روی بولایت ماوراء النهر نهادند چون بشهر ماوراء النهر رسیدند ایشانرا
شهید کردند و در اخبار آورده اند که اگر دریاها مرکب کردند و درختان قلم و زمینها کاغذ و خلق کاتب باشند و روز
شب بنویسند نتوانند شرح فرزندان و فرزندزاده کان [illegible] موسی کاظم ع را نوشتن مگر حساب اولاد
و اتباع امام موسی کاظم ع را خدای تعالی داند و اوی که آنچه بعلم در آمد ذکر کرده شد اما باقی هم مذکور خواهد شد
و در روایت است که مامون الرشید ملعون که حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را از مدینه بولایت خراسان
آورده و پیشوای خود ساخت مردم از اطراف و جوانب بخدمت حضرت امام رضا ع آمدندی و از وی
ولایت و کرامت بدیدندی و تمامی مردم خراسان بروی اطاعت کردندی و از مامون الرشید ملعون روی
بگردانیدندی چون مامون دید که کار از دست رفت و آن حرامزاده در بخت در این فکر بود که حضرت امام
رضا ع را شهید کند حضرت از فکر و مکر وی خبردار شده نامهٔ بولایت مدینه فرستاد و خیل و حشم از اولاد
هر امامی که باقی مانده بود با اولاد امام موسی کاظم ع و بیشتر از آنجمله دوازده هزار شصد و هفتاد و سه تن بودند
و مهتر ایشان ابو جواب بود راویان روایت کنند که چون نامهٔ حضرت امام رضا ع بمدینه رسید و امام

من عمرم

با او حضرت را بدیدند و بهجت وی بگو بیشتر شد ابراهیم گفت که ای برادران ما را بزرگی باید که خشم و خشم را تواند برد

آنگاه امام زاده هادی گفت که ایجان برادر ما را بروضه جد بزرگوار حضرت محمد مصطفی صلعم باید رفت و سلام باید کرد هر که را حضرت

رسول صلعم جواب سلام باز دهد آنکس بهتر باشد و آنگاه جمله امام زاده کان بسر تربت حضرت پیغمبر صلعم رفتند و یک یک سلام

سیکردند و بازمی گشتند اما امام زاده ابراهیم هجده ساله بود بنزدیک سر تربت رسول صلعم فراز رسید و سلام کرد ناگاه آواز

از تربت شریف پیغمبر صلعم بیرون آمد و گفت علیک السلام یا ولدی و ولدک و با زینتی و دربیتک چون امام زاده کان

این سخن بشنیدند همه یکپاره کی بر دست و پای امام زاده ابراهیم افتادند و بیعت کردند و از مدینه بیرون آمدند

و همچنان می آمدند تا بولایت شهریار در موضع سار و قمش رسیدند فرود آمدند و آن وقت بیست یکم ماه محرم الحرام

و شب یکشنبه سکینه خاتون دختر حضرت امام موسی کاظم ع بخواب رفت و درمیان خواب بگریست و امام زاده

هادی ویرا از خواب بیدار کرد و گفت ایخواهر چرا بگریستی که علامت گریه کردن در سفر نیکو نبود و سکینه خاتون گفت

گفت ای جان برادر مرغی را دیدم که درمیان زمین و آسمان ایستاده بود و پر بر پر میزد و قطره قطره خون از منقار

آلود او روی می چکید و آن قطره ها یکی بر تن افتاد و آنخون برادرم علی بن موسی الرضا ع بود و آن مرغ گفت الله اکبر

انتقام را اجل رسیده اند و هر یکی را بد بلایی بیرساند چون این سخن بشنیدند آنشب اهل بیت نخفتند هر کس بصحبت

یکدیگر بگریستند اما راوی گوید که در شهریار قلعه بود که نوکر قلعه فخر الدین نام داشت که از متعلقان مامون

الرشید در آنجا حاکم بود چون از آمدن امام زاده ها خبردار شد نامه بنزدیک مامون فرستاد و گفت بدان

و آگاه باش که دوازده هزار و هشتصد و سی تن از اولاد ائمه از ولایت عربستان بولایت عجم آمدند

اگر این خشم و خشم که ما می بینیم بر بزرگی ایشان اندیشه ما یکی را زنده نگذارند چون مامون ملعون از این احوال واقف

شد همان شب حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را زهر داد و شهید کرد و نامه نزد محمد حسن شیبانی

ری فرستاد و نامه دیگر نیز بر حنک بتاج قزوینی نوشت و نامه دیگر نیز بر سیاه کوش بن خالد

سمنانی نوشت که چون نامه من بشما رسد باید که لشکر جمع کرده گرد برگرد ایشان روید و ایشان را

از موضع سار و قمش نگذارید که بیرون روند و السلام آنگاه راه ها بر سر راه ها فرستادند تا راه ها

بند کردند و کسی را نگذاشتند که بیرون رود چون آنکوه را بدین نوع قدغن نمودند خوارجان بر سر راه

امام زاده کان نشستند تا مدت شش ماه امام زاده کان در موضع سار و قمش بماندند یکشب امام زاده ابراهیم ع

در خواب گریه میکرد و برادران پرسیدند که ترا چه افتاده است گفت ای برادران من در خواب دیدم که لشکر

بسیار بر سر ما آمدند چون روز شد محمد حسن شیبانی علیه اللعنه با بیست چهل هزار خوارجی بر سر امام زاده کان

آمدند و علمهای کبود و زرد بر سر پا کردند و حرب عظیمی ابتدا کردند و از جانب دیگر سیاه کوش سمنانی با چهل

هزار خوارجی صعب در رسیدند و ستمکاران و از سوی دیگر حنک بتاج قزوینی با بیست و چهل هزار مرد و پنجهزار

ازمیدان

131

۴۵۱ / ۳

از میدان الموت رسیدند و منافقان از هر جانب با امام زاده کان رسیدند و جنگ عظیمی در پیوستند و در آن روز

امام زاده ابراهیم چندان جنگ کرد و آنقدر از خوارجان بکشت که جای سم اسب نماند و اهل بیت همه یکپاره حمله آوردند و از آن

خوارجان شش هزار مرد را بجهنم رسانیدند و چندان حرب کردند که تا شام عبدالرحمن اسد علیه اللعنه که بزرگ ملحدان الموت بود با لشکر

خود از دنبال امام زاده ابراهیم کشته شدند راوی گوید که کشته بر سر کشته و خسته بر سر خسته افتاده بودند که شش ماه مردم

ولایت شهریار از برای هیزم بیرون نرفتند آخر الامر لشکر خوارج زیاده شد و شکست بر اهل بیت افتاد چون شب درآمد

امام زاده کان متفرق شدند اما علی و جعفر و ابراهیم در موضع سلوک رسیدند مغفور دمشقی علیه اللعنه ایشان را شهید کرد

اما عبدالله بن هادی بن حضرت امام موسی کاظم ع در موضع اسکنان محمد حارث علیه اللعنه شهید کرد اما جعفر و محمد حسین

که فرزندان حضرت امام محمد تقی ع بودند و آن دو تن برادر را در موضع اسمعیل آباد در پیش سر امام ساریه سیاه کوش

سمنانی علیه اللعنه شهید کرد اما ابراهیم پسر حضرت امام محمد تقی ع اما سلیمان و زینب فرزندان علی بن عبدالله بن حضرت

امام جعفر الصادق ع بودند اما علی افطس بن حضرت امام زین العابدین ع با یکدیگر رفته بنام ها در ولایت شهریار

در موضع رستجرد رسیدند بر لب آب نشستند و وضو ساختند بطاعت حق مشغول شدند اما کل بانه بن نوفل علیه اللعنه

رئیس آنده بود و آن خوارجان بر سر امام زاده کان آمدند و ایشان را شهید کردند اما قاسم بن حضرت امام محمد باقر ع

و زید و محسن را در موضع شهریار در پایان قلعه بطرف قبله شهید کردند اما ابراهیم بن حضرت امام علی بن موسی الکاظم

علیه السلام را در ولایت شهریار در موضع سلیمان آباد بر سر چشمه مغفور دمشقی علیه اللعنه شهید کرد و روز تن مبارک او

درمیان خاک مذلت افتاده بود کسی را زهره آن نبود که آن امام زاده را دفن کند ناگاه صدائی آمد درمیان آن

درختی و سایه بر سر امام زاده افکند مردی از ده سلیمان آباد نام ذی الیاس با نوا امام زاده را در آن جایگاه دفن کرد

و آنموضع صحرا پر بند خوانند اما موسی و اصحر بابک همشیره زینب نام که خواهر زادگان جعفر بن امام موسی کاظم ع بودند آندو

تن را در پایان ده کبودین شهید کردند کشنده آن رئیس هلال علیه اللعنه بود و اما محمد و محمود و هاشم و حمزه و خالد

و یوشه در آن تپه سار و قمش در جنگ سعلو به شهید کردند و روایت دیگر آنست که هشت کس را از امام زاده

کان در آنجا شهید کردند و سرهای مبارک ایشان را بریدند و عون بن امام موسی کاظم ع را بجرح شد و دست و گردن

بسته بنزدیک مامون الرشید ملعون فرستادند چون نزدیک ابوانک رسیدند در ولایت ورامین دهی بود

که او را مامر آباد گفتندی و در آنده زنی بود نام وی رابعه از نسل ابوذر غفاری داود پسران و برادران و برادرزاده کان

و عم زاده کان صد نفر بودند بر سر راه خوارجان آمدند و محاربه عظیمی کردند آن نیک زن گفت ای فرزندان بکوشید

که ما این خوارج را بجهنم رسانیده و سرهای معصوم زاده کان را از دست ایشان باز ستانید و نگذارید که این سرهای

بزرگواران را خوارجان بدین گونه بیحرمتی بجایی ببرند چون پسران این سخن از مادر شنیدند بطریق مردی

بکوشیدند و بیرونهای از جگر برکشیدند و آنشب سه هزار خارجی را بجهنم فرستادند اما پسران ایشان که پیاده

ص ۴۸

گوشش سهمانی بود او را بگرفتند و بر سر راه پاره پاره کردند و غنیمت بسیار بدست آوردند و لشکرهای بزرگوار گرفتند و لله
موضع ناصرآباد بردند و امام عون را در سار وقتش چندان جراحت رسیده بود چون بناصرآباد در رسید بجوار حق در پیوست آنشرهای بسیار
با آن امام زاده آن سنگ زن در آن جایگاه دفن کرد و آن موضع را شصت آباد نام کردند بسبب آنکه شصت سر در آنجا مدفون شده
اما محمد و ایوب و یعقوب و زکریا و یونس و شعیب و عبدالله و ناصر و عمار و عبدالمطلب و عبدالحق و هارون و هاشم و ابوطالب
و طاهر و مطهر و خضر و الیاس که بعضی امام زاده کان و بعضی فرزندان و فرزند زاده کان امام موسی کاظم ع از سار وقتش روی بهزیمت
نهادند چون بموضع کندر رسیدند چهار طایفه در موضع کندر بودند که بغایت دشمن خاندان مصطفی ص و مرتضی ع بودند یکی از اولاد
زهیر بن نمیر دویم اشعث و سیم ازرق چهارم زنیان که از نسل سنان بن انس علیه اللعنه راوی گوید که چون آن هجده تن
امام زاده کان در موضع کندر رسیدند شب شد در پایان قلعه در که بزرگ ... که باغ حیاتی بود در آن موضع رسیدند آنشب
در آن جایگاه بسر بردند و بعضی از مردم ایشان را بدیدند و بر فتند یکی بود او را شرف الدین کالبه دور کفشدی و آن
دو خوارج مردم آنجا را خبر کردند چون ظالمان این سخن شنیدند جمله در باغ حیات رفتند و با امام زاده کان در آمدند و بسیار
مجادله کردند آخر الامر آن چهار طایفه که اسم ایشان گفته شد امام زاده کان را در همان موضع شهید کردند اما احمد
بن امام موسی کاظم ع را بسیار جراحت رسیده بود و بمرتبه می نالید که مردم در که از نالهٔ شاهزاده بفغان آمدند القصه
تا سه روز بدین نوع مینالید چون روز چهارم رسید امامزاده بجوار حق در پیوست اما در قلعهٔ در که مردی بود نام وی
احمد درائی امامزاده را دفن کرد در موضع مذبور و مقبرهٔ ایشان در آن باغ حیات واقعست اما امام زاده علی
رنجش ظاهر است و مردم آنجا او را میر زر خوانند اما فرزندان علی بن حضرت امام زین العابدین ع حسین و ابوالحسن را
در شهر بوزمان مجروح کردند و آن جراحت که داشت میآمد چون بموضع کندر رسیدند در کوچهٔ کهواره تر تشان افتادند
اما در آنکندر مردی بود نام وی حاجی حلوائی سه روز امام زاده کانرا در خانهٔ خود نگاه داشت آخر الامر خوارجان
کندر خبر یافتند و آن دو تن امامزاده کانرا در آنکندر شهید کردند و در چاه افکندند اما علی و موسی بن حضرت امام
موسی کاظم ع که او را موسی ظهیر خوانند و آن دو تن از هزیمت سار وقتش در موضع کندر افتادند در بالای کندر که علی
بود او را عبدالله مدنی خواندندی آنگاه امام زاده کان بدر خانهٔ وی آمدند و پیر زنی بود عصمت نام ناگاه از خانه
بیرون آمد دید که دو نفر بر در خانهٔ وی ایستاده اند مانند ماه و گیسوان سیاه آن نیک زن
سلام کرد و گفت ای بزرگواران شما چه کسید و کدام قبیله اید که چنین صورت زیبا می نمائید امام زاده موسی گفت
ای نیک زن احوال غریبانرا چه می پرسی ما از پشت آبی ده نیک زن گفت که من شنیده ام که خیل بزرگان از ایران
عرب و ذریت از اهل بیت مصطفی ص در ولایت ما آمده‌اند و هر یک بولایتی افتاده اند شاهزاده علی که پسر
جعفر بن حضرت امام موسی کاظم ع بود و عبدالله بن امام محمد باقر ع و موسی بن امام موسی کاظم ع گفتند ای نیک
زن مگر تو محب اهل بیتی آن نیک زن بگریه در آمد گفت که هزار جان من فدای اهل بیت رسول ص باد آنگاه امام

زاده کان

ص ۴۹ زاده کان ... نسب خود را اظهار کردند آن نیک زن خود را در دست و پای امام زاده کان انداخت و قدم مبارک ایشانرا ببوسید
و در خانه رفت عبدالله مدنی در نماز مشغول بود آن نیک زن گفت ای جوان مرد فرزندان رسول خدا بر در خانه ایستاده اند نماز برای که
سبکباری آنگاه آن مرد مؤمن در خانه بیرون آمد و دست و پای امام زاده کانرا ببوسید و ایشانرا در خانه برد و یک هفته پنهان کرد
بنی ... عصیان در کندر بودند بدر خانهٔ عبدالله مدنی رسیدند دو علم نور دیدند روان روان نزدیک عبدالله ملک اشعث کندی
رفتند و احوال باز گفتند دویست نفر سواره و پیاده آنشب بدر خانهٔ عبدالله مدنی آمدند و امام زاده کانرا شهید کردند که
لعنة الله علی قوم الظالمین اما هادی بن حضرت امام موسی کاظم ع با یک همشیرهٔ زینب نام در ولایت شهریار در شهر کرشته افتادند
در شهر کرشته دو هزار کدخدای مانی بودند و مردم شهر کرشته بیشترین خوارج بودند و در میان شهر قلعهٔ عظیمی بود در طرف
آفتاب فرو رفتن مسجدی بود که او را مسجد دار الشیعیان خواندندی و در بیرون مسجد مردی بود نام او عبدالوهاب مدنی اما امام
زاده کان سه روز و سه شب در حجرهٔ مسجد بسر بردند و مردم آن شهر کسی از این حال خبر نداشتند قضا را یکروز عبدالوهاب مدنی
در آن حجره نگاه کرد دید که دو تن نشسته اند روی چون ماه و گیسوان سیاه و در تن چندان جراحت دارند که بحساب نیاید آنگاه عبدالوهاب
مدنی گفت که ای ماه بزرگواران شما چه کسید گفتند که ما آنیم که ما نه ایم بکجا میرویم و ما فرزندان امام موسی کاظم ع هستیم آن مرد
مؤمن چون این سخن بشنید بگریه در آمد و از مسجد بیرون شد و زار زار بگریست و در خانه رفت با زن و فرزند خود این حال بگفت و بعد
از آن امام زاده کان را در خانه برد و چند روز پنهان داشت آخر الامر منصور دشتی علیه اللعنه که از یک آن ملعون بود خبر یافت
امام زاده هادی و زینب را شهید کردند و یوسف رازی ایشان را در حوالی مسجد دفن کرد که لعنة الله علی قاتلهم اما جعفر بن محسن بن حضرت
امام موسی کاظم ع در دره جاوه شهریار افتادند بخانهٔ درویش صالح فرود آمدند یک هفته در آن جایگاه ماندند خوارجی بود از نسل
سفین بن عبدالملک مروان علیه اللعنه آن ملعون برفت و کلبانه دست جور کرد و امرا کیف آنجا از ده با لشکر تمام بدر خانه آمدند و امام
زاده را شهید کردند ... و تربت مبارک وی در پایان ده چهار بر سر جاده واقعست و دیگر روایت آمده است که چون
امام زاده کانرا در موضع سار وقتش متفرق کردند اما فرزندان امام موسی کاظم ع عبدالرحمن و سلیمان و حمزه و سکینه خاتون
در ولایت زهراء افتادند اما عبدالرحمن و زید بن امام موسی کاظم ع در موضع ملک آباد شهید کردند و کوچه
ترکان رئیس بابا شاه و برادران و سلیمان بن حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع کوشاباد شهید کردند اما سکینه
خاتون بنت امام موسی کاظم ع را خوارجان مرده آباد از عقب آمدند اما در حوالی حیشیت چشمه بود سکینه خاتون خود را
در میان آب افکند و غایب شد و القاب آن موضع هزار خانی نامند اما حمزه بن عبدالله بن حضرت امام موسی کاظم ع را
در موضع غزالی شهید کردند اما زید و عسکری که فرزندان حسین بن امام موسی کاظم ع بودند و آنجماعت را خوارجان
بکینه شهید کردند و تربت شریف ایشان مشهور است در موضع ... اما دختران زید بن حضرت امام زین العابدین ع
صفیه و رقیه و آمنه در ولایت شهریار در موضع که خرابی جاوه بطرف آفتاب برآمدن در راه کجابی کبود ...
یکروز مدت راست برزهٔ سنج شهید کردند و کشندهٔ ایشان الیاس ... علیه اللعنه بود اما فرزندان هادی بن

ص ۴۷۰

امام موسی کاظم ع و ابراهیم و حسن در موضع مهرادین علی ساوش و فرزندان شهید کردند اما هارون بن امام موسی کاظم
را در موضع کرمین دالو و فرزندان وی شهید کردند و تربت آنحضرت مشهور است اما علی و قاسم و محمد که مشهور است
هادی بن امام موسی کاظم ع بودند آنحضرت امام زادهگان در موضع سرای محمد دالو و فرزندان وی شهید کردند اما ابراهیم
بن عبدالله حسن بن محمد بن علی بن حضرت امام زین العابدین ع را در موضع سفیده بن رئیس نام با فرزندان شهید کردند
اما خالد و محمود و ابوطالب را در موضع الیفه شهریار شهید کردند اما حضرت سید محمود بن حضرت امام موسی کاظم ع
با برادران و فرزندان و عم‌زادهگان و ایشان چهارصد تن بودند روی بولایت قم نهادند اما حضرت سلطان محمد
در ولایت حره یزد شهید کردند و باقی امام زادهگان را بعضی در شهر ساوه شهید کردند و بعضی را در حوالی ساوه شهید
کردند اما محمد بن حضرت امام موسی کاظم ع با برادران و فضل و علی و اسمعیل از زمین سار و قمش روی بکوه پایه نهادند
چون بموضع رودبار قصران در موضع رودک رسیدند راوی گوید که رودک دهی بود عظیم و چهارصد کدخدای نامی
در آن ده بودند و بیشترین دشمن و فرزندان اهل بیت بودند چون برادران نزدیک رودک رسیدند یکدیگر را وداع
کردند بسبب آنکه امام زاده محمد را بسیار مجروح کرده بودند و آنجراحتی [illegible] که رسید و خوارجی بود نام
وی اسفندیار رودکی در سر راه ایستاده بود و کار دید و دانید دید که مردی بصورت ماه برآمد با چندین جراحت خود را
بدرخت گردکان پنهان کرد ساعتی درگذشت خوارجان آمده در عقب وی آمدند گفتند یا اسفندیار ازین جا هیچ
ابوترابی دیدی که گذشته باشد آن حرامزاده اشاره کرد بطرف درخت گردکان چون اشاره کرد آن طایفه بدبخت
بدمنظر [illegible] خوارجان رودک بدان ظالمان اتفاق کردند و نزدیک آن درخت رفتند و امام
زاده را بیرون آوردند و هر کدام ضربتی بر آن معصوم بی گناه بزدند اما امام زاده بحالت نزع رسید گفت الیقیم
مرا شربت آبی دهید آن گروه بی حمیت آب ندادند آنگاه امام زاده عصای خود را بدان زمین اشاره کرد چشمه
آبی بیرون آمد امام زاده خواست که آب بخورد دندانهای مبارکش بیرون افتاد امام زاده آب نخورد
و گفت بارخدایا این قوم رحمت نخی آنگاه گفت از برای من اندک شربت عسل بیارید آن طایفه بدبخت مضایقه
کردند امام زاده نظر بدرخت دچار کرد و از آن درخت شیرخشت بیرون آمد و از آن اندکی بخورد جان بحق تسلیم کرد
انا لله و انا الیه راجعون و از زمان آنحضرت شیرخشت در آن ولایت بماند و هر ساله برآورد اما فضل بن علی بن
حضرت امام موسی کاظم ع در ولایت کوکش دشت [illegible] در موضع ماران نجاره بابا محمد حلوائی فرود آمدند و آن مرد
مؤمن وی را دو روز نگاه داشت آخر الامر ابق سواران الصباح خبر یافتند در موضع ماران آمدند و امام
زاده را شهید کردند و تربت آنحضرت مشهور است اما محمد تقی و عبدالله که فرزندان ابیض بن امام محمد
باقر ع در ابهاج ببر تپه زیر درخت همان ابق سواران شهید کردند اما اسمعیل بن حضرت امام موسی
کاظم ع را در موضع مالکه چالی بهمه رودبار طایفه الاسیان شهید کردند و طایفه [illegible] هم امام زادهگان را

شهید کردند

۱۲۳

شهید کردند اما امام زاده اسمعیل را پنهانی خوارجان شب برداشتند در بیابان ده بلک جان برزیر درخت چنار دفن کردند
اما تقی بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع را در ولایت [illegible] آه سهراب بن سفین بن عبدالملک مروان علیه اللعنه شهید
کرد اما حسین و محمد که فرزندان عقیل بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع بودند ایشان را در ولایت آه در موضع کل
آباد شهید کردند اما قاسم بن عقیل بن حضرت امام موسی کاظم ع و فرزندان محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع از زمین
سار و قمش شهریار روی بولایت مازندران نهادند چون بتوابع شهر آمل رسیدند قاسم را در آنموضع طایفه شوهان
شهید کردند اما امان الله و عزیز الله را پایان شهر آمل در پیش حمام حفیده شهید کردند اما عون الله و هبت الله بن محسن بن
حضرت امام موسی کاظم ع را در موضع مالکان افتادند وطن ساختند در زیارت ایشان بسیار شده بالقاب سادات مالکان
خوانند جهت آنکه در آنجا مردی بود نام وی عبدالمنصور دو دختر داشت یکی را هکلیره نام [illegible] آنگاه آن نیک زن هر دو
دختران خود را هر یکی را بیک برادر داد اما صالح و محسن و حسین و قاسم بن عبدالله علی بن امام زین العابدین ع در موضع بالو
افتادند اما در موضع بالو دهی بود در آن قلعه خوارجی بود نام وی زنا سوب از نسل هشیم بن عبدالملک مروان اما محمد حسن
شیبانی نامه نوشت نزد زنا سوب حرامزاده فرستاد و چهار نفر از اولاد بوترابیان در آن ولایت آمده اند و تفحص
ایشان را بجد باید کرد و یا گشته سرهای ایشان را در اینجا فرستید چون نامه نزد آن ملعون زندیق رسید راوی گوید که بالو دهی
بود عظیم و کدخدایان نامی بودند و بهتر ایشان جلال الدین سنی بود و امام زاده گان را دو هفته در خانه خود پنهان داشت
آخر الامر خوارجان بدین واقعه خبر یافتند امام زاده صالح و حسین و محسن را که فرزندان عاقب بن امام موسی کاظم ع
بودند و آن سه تن را در موضع بالو در بالای سرپشته بطرف آفتاب برآمدن بر سر راه ایشان را شهید کردند و خواستند
که سرهای مبارک ایشان را از تن جدا کنند بقدرت حق تعالی دو گوسفند کوهی پیدا شدند و شاخهای فولادین داشتند و بدان
ظالمان برآمدند و بکشتند تا شش صد خوارج را بجهنم رسانیدند و آنجا [illegible] چنین علامت بدیدند بترسیدند
و کسی را زهره آن نبود که از پیشم آید و گوسفند کوهی نزدیک امام زادهگان رفتند راوی گوید که در لار دهی بود
نام ده سلمانک و مردم آنده از فرزندان اسد بن محمد بن سعید بن قعقاع خزاعی بود شب در موضع پیدا افتادند
و امام زادهگان را در آنموضع دفن کردند اما قاسم بن عبدالله بن علی بن امام زین العابدین ع را خوارجان بسیار مجروح
کرده بودند و آنجراحتی که داشت مینالید و میرفت چون بموضع چهار سو رسیدند در خانه عبدالله مزنی آل نسل
ملال دشتی بود بابک نماز عصر بسر برده و امام زاده قعده زد و بیمار بود بهمان جراحت بجوار حق پیوست در روایت
آمده که کانیج رودبار شهری بود عظیم و چهل هزار کدخدای [illegible] در آن شهر بود و بند دروازه اول در موضع
بویک رونیم که بجانب کچه رستاق میرود و آندر موضع نهر رودبار ستیم در سایه دو کوه که بجانب سردار میرود و
دروازه چهارم در پایین کوه اسحاق بود و هشت هزار حمام و هشت هزار مسجد جمعه در پایان محله دارک میان
دو رود خوانه و امقت که شش هزار دکان از همه بابها و سوداگران که در مصر بازار بشدی بشهر کانیج رفتندی

ص ۸ آمیختندی اما امامزاده‌ای که در مازندران بودند هشتاد و سه تن از ذکور و اناث خدای شهر کالیج بهاذند و مهتر
ایشان صالح بن زید بن امام موسی کاظم بودند اما عبدالله و قاسم و حمزه که فرزندان علی بن امام محمد باقر بودند
رابعه و فاطمه و میمونه و شهربانو که دختران حضرت امام زین العابدین بودند اما عقیل و زکریا و زین العابدین و محسن
که فرزندان یحیی بن امام موسی کاظم بودند اما سلیمان و زکریا و اسمعیل و عباس که فرزندان هارون بن زید بن حضرت
امام حسن بودند و کنعان و ادمان و یوشع و شیث و یونس و یوسف و زید که فرزندان اطهر بن عقیل بن امام موسی
کاظم بودند و مریدان و معتقدان صد نفر بودند روی بدان شهر نهادند چون بشهر کالیج رسیدند در پایان محلت دارک
در مسجد جامع فرود آمدند و مدتی در آن مسجد بماندند و بسر بردند راوی گوید که آن مسجدی بود بزرگ و دوازده هزار قندیل بپایه نهاده
بودند و هر شب آدینه دوازده هزار چراغ در آن مسجد روشن کردندی راوی گوید که بزرگ آن شهر را در داستان شرح گفته‌ای
که از نسل شمر ذی الجوشن علیه اللعنه بود و فات آن خرازاده در محله لد و زبود اورا ابن عثمان بسیار بود اما بزرگ ایکر در محله کالیج
بود که نام وی عامر بن عبدالله بن ورقاء غالب که سقرجی حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بود و امام حسن
و امام حسین را در کتف خود نگاه داشته بود ایشان دو محله کالیج را حسینیه بودند و اسم ایشان بالقاب کالیج شهر
بود چون خوارجان خبر امامزادگان بشنیدند قریب شش هزار سواره و پیاده بر سر امامزادگان آمدند و حرب عظیمی
ابتدا کردند اما کسان سالار بن اسد زرقام بن قعقاع خزاعی بودند و القاب ایشان اسارکفشدی بر قشنه و عامر
بن عبدالله بن ورقاء غالب را خبر کردند آمرز مومن باقریب سه هزار مرد که همه دوستدار اهل بیت بودند چون بلشکر کفار
رسیدند خوارجان هشتاد و سه تن امامزادگان را شهید کرده در آن مسجد صالح بن زید بن امام موسی کاظم با هشتاد
مریدان در کوه سر دار بردند و شهید کردند و باقی مریدان روی باطراف و جوانب نهادند چون لشکر اسلام در آن موضع
رسیدند امامزادگان را کشته دیدند آنگاه عامر گفت من چندان از این حرب باز نگردم تا این کشندگان را
یکان یکان بجهنم برسانم این بگفت و طبلها فرو کوفتند و نایهای حرب بردمیدند و علمهای سبز و سفید بر
سر پای کردند و سواران مانند رعد بهار میغریدند و پیادگان بطریق شیران از بیشها بیرون آمدند و محله لد و زرا
فرو کوفتند آنگاه عامر گفت هر که داند داند و هر که نداند بداند که منم عامر بن عبدالله بن سلمی و رقاء بن غالب
من علی بن ابیطالب و منم طالب انتقام شهیدان میخواهم که یکی از خوارجان بیرون آیند و ضرب دست
من ببینید این بگفت و بانگ بر برگ زد و گفت ای لشکر اسلام بکوشید تا خون ناحق ریخته امامزادگان را باز
ستانیم چون لشکر کفار را از هم دریدند در داستان عبیدالله را بکشتند و تن پلید او را بانجاست بپوشیدند و ابن عثمان
الحرامزاده را بقتل آوردند و از آن لشکر سواری شش هزار مرد را بجهنم فرستادند و جای و ولایت ایشان را بگرفتند
و زن و فرزندان ایشان را اسیر کردند و بعضی را مغرور ساختند و خانهای ایشان را آتش زدند و خراب کردند و آن گروه را
آواره کردند رحمت خدا و رسول خدا و دعای ملائکه بر عامر کالیج باد اما چون امامزادگان از شهر قوتش روی

بهزیمت

ص ۱۵ 134 بهزیمت نهادند اما یحیی و هادی و محمد و عاقبت و یوسف و یونس و مریم و رقیه که فرزندان حضرت امام موسی کاظم بودند از دست
خوارجان روی بهزیمت نهادند چون بشهر امین رسیدند خواجه جلال الدین قزوینی آنجا بود در دکان بنشسته بودند آن شخص
تن امامزاده‌گان را بدید کسانی که خوارج بودند خبر کرد و بسیار مجادله کردند آخر الامر یحیی بن هارون بن زید بن امام حسین
را خواجه جلال الدین قزوینی شهید کرد و دست در عقب شاهزاده زد و بسیار بیرون آمد اما هادی بن علی بن امام موسی الرضا و علی
و زید و حسن و محمد و جعفر و طیب و رمنی و حسین و یوسف و صایم و قایم و فاطمه و آن دوازده تن امامزادگان از عقب
امامزاده هادی آمدند چون بشهر امین آباد رسیدند علی مروان و خالد و مروان با هزار مروانی با امامزادگان در بازار
ستیزی و خروشان درآمدند و مجادله کردند آخر الامر امامزاده هادی را با جماعت در شهر امین آباد شهید کردند راوی گوید که چون
امامزادگان معصوم که از ظلم خوارجان در مازندران متفرق شدند و بعضی از فرزندان حضرت امام زین العابدین عبدالله
و محمد و حسن روی بدار المرز استمدار نهادند چون بموضع یالو رسیدند طایفه زیربان خبر یافته بر سر امامزادگان
آمدند و بسیار مجادله کردند و امامزادگان را شهید کردند اما عبدالله را بسیار جراحت رسیده بود در پایان زید یار شغلی چون بموضع
جبل رسید بجوار حق پیوست اما خالد و جعفر باز روی بطبرستان نهادند چون بشهر قله رسیدند ایشان را شهید کردند
اما فرزندان عبدالله و جعفر و محمد روی بولایت دار المرز استمدار نهادند چون بموضع هطر رسیدند طایفه زیربان یالو و کنتان
هطر با امامزادگان درآمدند و بسیار مجادله کردند آخر الامر محمد تقی و ابراهیم که فرزندان اسحق بن امام موسی کاظم بودند
دو تن را در آنجا یکجا شهید کردند اما در موضع در زمین مردی بود نام وی سلیمان بن محمد کثیر امامزادگان را در آن موضع
دفن کردند و مشهد ساختند اما فرزندان جعفر بن عبدالله بن زید بن یحیی بن صالح بن حضرت امام موسی کاظم ابراهیم
و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود با مادر و یک همشیره که خیر النساء خاتون نام داشت و ایشان مدتی در شهر قله بودند و بتقیه روزگار
بسر بردند تا زمان امام حسن عسکری را زهر دادند و شهید کردند و طلب اهل بیت بودند هر کس را که بدست آوردند و امان
ندادند و کار بجایی رسید که امامزادگان در هر شهری و هر ولایتی که بودند رو بولایت و بهزیمت نهادند اما
ابراهیم و اسمعیل و اسحق و حمزه و داود و مادر ایشان جاریه خاتون نام داشت و گفت ای فرزندان بگریزید و روی بهزیمت
نهیم چون شب درآمد امامزادگان از شهر قله روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند مدتی روزگار
بسر بردند بعد از آن خوارجان از احوال امامزادگان خبر یافتند و تفحص مینمودند و اما اسد بن برهان بن محمد بن حسین بن
محمود بن عبدالکریم بن مسعود رحمه الله علیه با امامزادگان روی بهزیمت بولایت استمدار نهادند در موضع بدر طاهر رودبار کوه
پایه رسیدند اما از ربیع بد نیز که ایشان را بالقاب اسمعیل کفشدی آن خوارجان با امامزادگان درآمدند و بسیار مجادله
کردند و امامزادگان را شهید کردند و آن خوارجان میخواستند که تنهای مبارک ایشان را بسوزانند چون شب درآمد
یکپاره کوهی بر سر امامزادگان پیدا شد چون روز شد طالبان آن تنهای مبارک را نیافتند و ناپدید شده
بتاریخ اشان و جمعون شب جمعه ماه ذی الحجة الحرام بود **مجلس هشتم در اخبار...**

ص ۲۱۵

[illegible]

هشتم سلطان دین امام رضا علیه السلام اما روایت میکند ابو مخنف بن لوط بن یحیی خزاعی رحمه الله علیه چون
امام موسی کاظم ع را خلفای بنی عباس علیهم اللعنه شهید کردند حضرت امام علی بن موسی الرضا ع بعد از پدر امامت کرد اما
در اخبار آورده اند که مامون الرشید ملعون پادشاه شهر طوس بود و ممالک خراسان بزیر قلم آن ملعون بود اما حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع در شهر مدینه امام و پیشوای مردم بود تا در تهم بهمن ماه قدیم و پانزدهم ماه محرم الحرام شب یکشنبه
حضرت علی بن موسی الرضا ع بر تربت محمد مصطفی ص رفت و بسیار گریست و عبادت کرد و بر او خواب در گرفت یکساعت
آنحضرت سر مبارک خود را بر پایه قبر حضرت پیغمبر نهاد ناگاه دید که جناب محمد مصطفی ص می آید سرتاپا لباس سیاه پوشیده
با دیدهٔ گریان و دل بریان آمد حضرت امام رضا ع پیغمبر را چنان دید و گفت السلام و علیک یا جد بزرگوار این چه حالت است
که خود را سرتاپا بلباس سیاه آراسته حضرت رسول گفت ای فرزند مهربان امروز روزیست که ماتم ترا بگرفته ام
و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب از درد تو خاک بر سر ریخته و فاطمهٔ زهرا از فراق تو طپانچه سیاه و کبود دارد
و حسن مجتبی ع از مصیبت تو باندوه گرفتار شده و حسین شهید کربلا ع از محنت تو ضعیف و ناتوان شده و امام زین العابدین
از ماتم تو واویلا برآورده و محمد باقر از برای یکی تو خاک حسرت بر سر کرده جعفر صادق بهشت از برای تو گریه و زاری آغاز
کرده این بگفت و حضرت علی بن موسی الرضا ع را در کنار گرفت و گفت ایجان من تو در قهر دریا روی مامون الرشید
ملعون ترا شهید گرداند چون حضرت امام علی بن موسی الرضا ع از خواب بیدار شد و زار زار بگریست چون نماز صبح را
گزارد از روضهٔ جناب پیغمبر ص بیرون آمد جماعت مردمان آمدند سلام بر جمال جهان آرای مبارک آنحضرت معصوم کردند
و مردم شهر مدینه آنحضرت را پریشان خاطر دیدند جملهٔ مردم گفتند یا امام چرا خاطر مبارکت پریشانست حضرت امام
علی بن موسی الرضا ع فرمود که یاران بدانید که امشب جناب جدم رسول خدا خبر داده است که مامون رشید
علیه اللعنه مرا بصد هزار محنت و بلا شهید کند این بگفت و بگریست چون مردم شهر مدینه این سخن بشنیدند گریه و زاری
آغاز کردند و گفتند دریغا دیگر باره مصیبت اولاد ائمه طغیان کرد اما علی بن موسی الرضا ع را مریدی بود اباسلط نام حضرت
امام گفت یا اباسلط بدان و آگاه باش که مخالفان قصد کشتن ما دارند و ما توکل بر خدای عالم کردیم در اخبار آورده اند
که مامون الرشید بگفت تا تمامی بزرگواران و امیران و سرهنگان و علما و صلحا و فضلا را طلب کرد و مجلس عظیمی
بیاراست و آنگاه ملعون الرشید علیه اللعنه گفت ای مردم شهر طوس امروز ما را بپیشوائی و امامی نیست اگر صلاح دانید
امام علی بن موسی الرضا ع را از مدینه بشهر طوس بیاوریم تا امام و پیشوای ما باشد آنگاه سلیمان بن ابراهیم بن
محمد بن داود بن قاسم بن حبیب بن عبد الله بن حبیب بن شجاع از قسم رحمة الله که از اصحاب کبار حضرت
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بود از جای برخاست و گفت ای مامون الرشید میترسم که با تو حضرت امام
علی بن موسی الرضا ع همان عهد کنی که مردم کوفه با حضرت امام حسین ع کردند آنگاه مامون الرشید گفت
یا سلیمان بدان و آگاه باش که یک سر موی مبارک امام علی بن موسی الرضا ع را کم نکنم و بر من ظاهر است

۱۳۵

ص ۲۴۵

که ایشان را پیش نیازارم فردای قیامت در پیش محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع شرمنده خواهد شد و همیشه در آتش دوزخ گرفتار
باشد آنگاه مامون الرشید ملعون دست بر مصحف نهاد و قسم یاد کرد بدین عبارت که من هیچ ظلم و ستم بر اولاد ائمه
نخواهم کرد آنگاه سلیمان برخواست و مردم شهر طوس یکان یکان را قسم داد و بیعت بستاند تا آنکه چهل هزار مرد
بیعت کردند تا آنکه چهل هزار مرد بیعت کردند و بنوشتند و بدست سلیمان دادند آنگاه سلیمان آن بیعت نامه را مهر کردند و از
شهر طوس روی بولایت مدینه نهاد چون بشهر مدینه رسید از آمدن او امام معصوم را خبر کردند جناب امام ع سلیمان را
بخواند چون سلیمان را چشم بر جمال جهان آرای مبارک امام افتاد سلام کرد و دست و پای امام را بوسه داد و آن بیعت
نامه را بدست امام داد حضرت امام سر نامها را بگشاد و یک یک نامه را میخواند و آب از دیده گان مبارک میریخت
سلیمان گفت یا حضرت امام امروز روزیست که شما بشادی و نشاط مشغول شوید می بینم که خاطر شما پریشانست حضرت امام فرمودند
که من از این نامه بجز خبر مصیبت چیز دیگری نمی بینم و بر من ظاهر است که آخر الامر مامون الرشید علیه اللعنه مرا شهید گرداند
امام ع از مجلس برخواست و بحرم رفت و گفت ای فرزندان و ای برادران بدانید و آگاه باشید که مامون الرشید علیه
اللعنه مرا طلب کرده و من بجانب طوس میروم و میدانم که دیگر شما را نخواهم دید چون اولاد و اتباع حضرت امام این
سخن را شنیدند همه گریه و زاری آغاز نمودند و جامها چاک کردند و گفتند یا امام ع تو میروی و ما را بکه میگذاری حضرت
امام ع اولاد و اصحاب خود را وداع کرده روی بولایت خراسان نهادند چون بچشمه رسید دیدند جمعی آهوان بر سر چشمه
ایستاده بودند همه از دیده گان خون میبارید چون آهوان را چشم بر جمال جهان آرای حضرت امام ع افتاد گفتند یا امام
اگر صلاح بدانی پا در این راه باز کرد که مخالفان قصد کشتن تو دارند چون حضرت امام علی بن موسی الرضا از آهوان
این سخن بشنید گفت ای آهوان بدانید و آگاه باشید که هرگز کسی از اجل روی نتواند گردانید که من از پدر بزرگوار خود یاد دارم که حضرت
نوح پیغمبر ع را یکهزار و چهارصد سال عمر بود گفت بار خدایا من اجل از تو درخواست نکنم اجل بر من روا دار حضرت نوح را چهار
فرزند بود سام و لام و یعقوب و حنانه قضا را یکروز حضرت نوح در خانهٔ خویش خفته بود و پسران نوح چوبی در آتش نهادند
و آن چوب را سرخ کردند و تن مبارک وی را بسوزانیدند در این اثنا حضرت نوح ع از خواب بیدار شده و تن مبارک خود را سوخته دید
گفت بار خدایا اجل فرشته بر من گمار که من تاب آزار این فرزندان ندارم ناگاه ملک الموت در رسید که حضرت حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید فرموده است که اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستاخرون چون حضرت نوح ع این سخن بشنید
گفت مرا یکساعت امان ده تا دو رکعت نماز بگذارم ملک الموت یکدست باز داشت حضرت نوح پیغمبر ع از جا برخواست
و از خانه بیرون آمد گفت یکساعت در دنیا زیستن غنیمت است اما نوح از بیم ملک الموت روی به بیت
نهاد حضرت حق سبحانه و تعالی رگ زمین را برهم کشید و نوح در یکساعت یکسال راه رفت دید که چهار کس ایستاده
و قبری کنده با یکدیگر نزاع داشتند چون نوح پیغمبر ع آن مردم را بدید سلام کرد و گفت ای یاران شما را این نزاع
از سبب چیست جمله گفتند یا نبی خدا ما را شخصی وفات یافته و اندازه نیافته ایم و ندانستیم که این قبر تمام شده

نوح ع گفت ای یاران اگر من در قبر روم نگاه کنم بر من ظاهر خواهد شد که این قبر راست باید چون آمرزمان اینچنین شنیدند گفتند
یا رسول خدا اگر شما قدم مبارک خود را رنجه گردانی بسبب ما حباب ربانی بغریق رحمت خود ما مرزد آنگاه حضرت نوح ع قدم مبارک خود را
در قبر نهاد نگاه کرد دید که چهار کس یکی جبرئیل و یکی میکائیل و یکی عزرائیل و یکی اسرافیل بود جمع گفتند یا نوح اگر صد
سال بگریزی آخر مرگ اندر آید و گفته اند که تا امر حق سبحانه برگ از درخت نیفتد و از سرنوشت حق سبحانه و تعالی نمی باید گریخت بیت
سرنوشت تو بود همراه تو چون تو بگریزی بگرد پای تو بار گفتند یا نوح تو از دست اجل گر بگریزی سود ندارد بیت دل سنگ مشو
که عاقبت سنگ خواهد بود با چرخ فلک ستیزه و جنگ چه سود عمری که خداوند جهان ننویسد گر بگریزی هزار فرسنگ چه سود
باز گفتند که چاره نیست جان را بجان آفرین آفرین تسلیم باید کرد چون حضرت نوح ع اینچنین بشنید سر بسوی آسمان
کرد و گفت بار خدایا مرا چندان مهلت ده که یکبار دیگر مسکن خود روم ندا از حضرت حق سبحانه و تعالی در رسید که یا ملک الموت
یکسال عمر نوح ع بخشیدیم آنگاه ملک الموت حضرت نوح ع را بجانب وطن روانه کرد تا مدت یکسال در راه بود چون بمسکن خود
رسید ملک الموت در رسید گفت یا نوح السلام و علیک بدان و آگاه باش که اجل تو فرا رسیده و تو را چندان مهلت ندهم
که دمی آب خوری چون حضرت نوح ع اینچنین بشنید روی خود را بطرف قبله کرد و هر دو پای وی از آستانه در گذشت
آنگاه ملک الموت گفت یا نوح نبی الله هزار چهار صد سال عمر داشتی و چندان جای ساختی که من تو را قبض روح کنم
حضرت نوح گفت یا ملک الموت اگر من دانستی که هم چون تو کسی در عقب من بود هرگز این عمارت را هم نساختمی چون امام
علی بن موسی الرضا ع این نقل را تمام کرد جمله آهوان از زبان در بار حضرت امام ع اینچنین بشنیدند گفتند صدق یا ابن رسول الله
آنگاه حضرت امام ع روانه شد تا بولایت نیشابور رسید دهم تیرماه قدیم در سر یک راه باغی بود و باغبان بر در باغ ایستاده
بود حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را چشم بر باغبان افتاد گفت ای باغبان میتوانی که از برای ما انگور بیاوری باغبان
گفت درین فصل انگور در باغ نمیشود حضرت امام ع فرمود برو در باغ نگاه کن چون باغبان بر در باغ رسید و نگاه در باغ
کرد دید که بقدرت خدای تعالی آن باغ دیگر باره انگور آورده باغبان را دل نداد که انگور از برای حضرت امام بیاورد آنگاه
باغبان بازگشت و گفت در این باغ انگور پیدا نمیشود چون حضرت امام ع اینچنین بشنید عنان مرکب بگردانید و روی
براه نمود و باغبان در باغ ایستاده در اندیشه بود که چگونه انگور را تمام کند ناگاه آتش در باغ افتاد باغبان با باغ یکدیگر
بسوختند و لعنت خدا و نفرین ملائکه واصل شد اما حضرت امام ع بنزدیک شهر طوس رسید دو کوه عظیم درآمدند
یک کوه بدست راست و یک کوه بدست چپ حضرت امام ع در میان دو کوه میرفت تا بشهر طوس رسید اما مامون
الرشید علیه اللعنه را خبر کردند از آمدن امام علیه السلام چون مامون اینچنین بشنید شاد شد و فرمود تا تمامی بزرگان و امرا
و سرهنگان و علما و فضلا و صلحا جمله باستقبال حضرت امام ع بیرون رفتند چون نزدیک امام معصوم رسیدند
جمله پیاده شدند و سلام کردند و دست و پای مبارک امام ع را بوسه دادند و با عزت و جلالت بشهر طوس
درآوردند اما آورده اند که حضرت امام ع قدم مبارک را بشهر طوس نهاد در آن روز دوازده هزار لال و کر و کور

وشل و مبتلا شفا یافتند در همه روز خلق عالم از اطراف و جوانب میآمدند و کمال فضل آنحضرت را میدیدند و روز بروز امام عزیزتر
مردم از لال و کر و کور و شل شفا یافتند آخر الامر مامون الرشید ملعون کینه حضرت امام را در دل گرفت و بسیار چاره و تدبیر
کرد که آنحضرت را شهید نماید اما مامون الرشید را چند شیر درخانه داشت هر کس را که خواهد غضب کردی وی را بدان شیران دادی
اما روز دیگر مامون الرشید در خانه بخدمت امام آمد و سلام کرده عرض کرد که یا امام من چند شیر در خانه دارم و شیران بسیار درنده هستند
و من شنیده ام که با شما سخن میگویند مرا مقصود آنست که شما قدم مبارک بدان شیرخانه نهید تا شیران با شما سخن گویند تا شنویم
چون حضرت امام اینچنین بشنید از جای برخواست و باتفاق مامون الرشید رفتند بقصر بزرگ شیرخانه رسیدند و در شیرخانه را
بگشودند حضرت امام قدم مبارک را بدان شیرخانه نهاد و چون شیران را چشم بر جمال جهان آرای آنحضرت افتاد سجده کردند گفتند
السلام علیک یا ابن رسول الله این چه حالتست که خود را بدست دشمنان دادی تو ما را اجازه ده تا ما بیرون رویم و دمار
از دشمنان برآریم و تمام مردمان طوس را بدرانیم چون امام علیه السلام اینچنین بشنید گفت که جناب جدم رسول خدا فرموده
که ای فرزند بیروی و از دست مامون الرشید علیه اللعنه شهید خواهی شد اما در میان شیران شیری پیر بود و بسیار
ضعیف و ناتوان و لاغر و پریشان حال بود از جای خود برخواست و گفت یا جلال مشکلات جهان حضرت سلطان
دین ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة و الثناء بدان و آگاه باش که مامون الرشید ملعون که چون کله گاو وی با کوفته
با مسیده شیران جوان میخورند من که عاجز و ناتوان شدم مرا نمیگذارند بخورم چون حضرت امام ع از آن شیر پیر اینچنین
بشنید فرمود ای شیران من شما را نصیحت میکنم زنهار که بعد ازین هر چه مامون الرشید ملعون چیزی شما را غذا بدهد
اول بگذارید تا شیر پیر بخورد و آنگاه شما بیشتر بخورید چون شیران از حضرت امام علیه السلام اینچنین بشنیدند سمعا و طاعتا
بگفتند اما سخنانی که جمله شیران میگفتند مامون الرشید کاین یکی را شنید چون حضرت ع از شیرخانه بیرون آمد مامون الرشید
گفت یا امام جمله شیران با تو چه گفتند امام علیه السلام فرمود آنچه شیران گفتند شما شنیدید آنگاه مامون الرشید گفت که گاوی
بدان شیرخانه انداختند مامون الرشید نگاه کرد دید که جمله شیران از جای برخاستند و آن گاو را کشتند و باز بجای
خود رفتند و قرار گرفتند و آن شیر پیر ضعیف ناتوان از جای خود برخواست و بر سر گاو رفت و چندان بخورد که سیر شد
و باز بجای خود رفت و بعد از آن شیران دیگر برخواستند و بسر گاو کشته رفتند و بعد از آن خواسته خوردند چون مامون هارون
ملعون این معجزه بدید گفت لعنه الله و اگر اولاد ابوتراب همه جادوگر بودند آنروز حضرت امام ع در خانه خویش رفت مامون
ملعون گفت ای برادران بدانید که عاقبت امام علی بن موسی الرضا ع در شهر طوس پادشاهی خواهد کرد و خلق
عالم بر سر وی جمع خواهند شد و هر روز لشکر وی زیاده شود دمار از ما برآورند و فرزندان ما را اسیر کنند و مال
ما را غارت کنند و استخوانهای ما را آتش زنند و نسل ما را بر روی زمین منقطع گردانند چون مامون الرشید
علیه اللعنه اینچنین بشنید گفت ای برادران درین کار صبر باید کرد این راز نهفته را هیچکس نباید گفت تا خلق عالم بدین
کار آگه نشوند اما مرا فکر آنست که وی را بوزم مهمانی بخوانم و وی را تمام بسازم تا خلق عالم گمان بد نبرند این حکایت

ودر خانه رفت اما حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را مریدی خاص بود اباصلت آنگاه حضرت امام فرمود یا اباصلت تختی خاکی
نزدیک من آر بدانم که قبر من در کجا قرار گیرد آنگاه اباصلت برفت و یک مشتی خاک سیاه از دشت از هر جا گرفته نزد
حضرت امام ع آورد و حضرت امام آنخاک را از دست گرفته بلیک را ببوئید و گفت یا اباصلت در میان شهر خاک گریسند و در آن
قبر یک چشمه آب بیرون آید و در اندر آن آب غسل دهید و حنوط را از سر من قطع نکنید تا علما و فضلا و صلحای شهر طوس بجز
من آیند اما هیچ کس از آسمان پدید خواهد شد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و عیسی بن مریم بیایند و تابوت
من و کفن از آسمان ششم خواهند آورد و عیسی روح الله بر نماز خواهد کرد و تابوت من از جای برخیزند اول بآسمان هفتم
خواهد رفت و حضرت حق سبحانه وتعالی بر جامهای رحمت در پوشانند و هزاران ملائکه ذکر کنان خواهند آمد این بگفت
و بسیار گریست اباصلت گفت یا امام معصوم تو بیرون وی را که میگذاری حضرت امام ع فرمود ترا بخدا سپردم حضرت در این
سخن بود که قاصد مامون الرشید برسید و سلام کرد و گفت یا امام معصوم شما را مامون الرشید بدیر سوخته ولد اکبر را طلب
میکند چون حضرت امام ع از قاصد این سخن بشنید دانست که مامون الرشید قصد کشتن او دارد آنگاه حضرت امام ع
فرمود یا اباصلت متوجه خانه مامون الرشید شد چون نزدیک خانه آمدند مامون الرشید از خانه بیرون آمد و حضرت
امام را اجابت کرد مهمان خانه آورد آنگاه مامون الرشید یک طبق انگور آورد و در پیش حضرت امام ع بر زمین نهاد
گفت یا حضرت امام ع انگور تناول نمائید حضرت امام ع نگاه بدان انگور کرد و فرمود ای مامون از برای خوردن انگور چرا
چه تکلیف میکنی و من در این انگور غیر از مصیبت و محنت چیز دیگر نمی بینم مامون ملعون گفت یا امام بدان و آگاه باش
که من در این انگور هیچ مکر و حیله نکرده ام و بارواح پرفتوح جناب محمد مصطفی ص و علی مرتضی ع و فاطمه زهرا ع
و حسن الرضا ع و حسین شهید کربلا که حضرت حق سبحانه وتعالی دنیا را بدوستی ایشان آفرید که من در این انگور هیچ
مکر نکرده ام چون حضرت امام ع از مامون الرشید اینچنین بشنید فرمود یا مامون هزار جان من فدای نام حضرت
جدم باد من انگور بجز اسم خورد اما تو در عذاب آخرت گرفتار خواهی شد این بگفت و دست مبارک را دراز کرد و انگور
بخورد در ساعت از جای برخاست آنگاه مامون الرشید گفت ای امام بکجا میروی که من شما را بجهت ضیافت آورده ام
حضرت امام ع فرمود یا مامون آنجا میروم که تو مرا فرستادی این بگفت و از میان خانه بیرون آمد وجود مبارک
آنحضرت ع پریشان شده هر لحظه افتادی و گفتی یا اباصلت مرا نگاه دار که من بیتاب شدم و زهر استخوانهای مرا
در گرفت اینها را بگفت از بیکسی و بیچاره گی خود میگریست تا بدر خانه رفت در اخبار آورده اند که شاهزاده محمد
تقی ع در مدینه بود در مسجد رفت و بعبادت خدای تعالی مشغول بود آنگاه هاتفی از جانب حق سبحانه وتعالی
ندا داد و گفت ای پسر اگر میخواهی که پدر خود را زنده ببینی قدم در راه نه چون حضرت شاهزاده محمد تقی ع از هاتف
غیب اینچنین بشنید از مسجد بیرون آمد گفت الهی ملکا پادشاها پدرم را چندان مهلت ده که من بشهر
طوس رسم آنگاه شاهزاده محمد تقی ع در خانه رفت و مادر خود گفت که امام در بدان و آگاه باش که پدرم را مامون الرشید

شهید کرد آه چون اولاد اصحاب امام علی بن موسی الرضا ع این بشنیدند همه گریه آغاز کردند و جامها چاک کردند و وا بلا و
واحسرتا بر آوردند آنگاه شاهزاده محمد تقی ع از مدینه یکروز بطوس آمد بدر خانه رسید که پدرش حضرت امام خفته بود در را برزد
و گفت ای پدر بزرگوار من در بگشا چون حضرت امام علیه السلام آواز فرزند خود بشنید بعد پریشانی از جای برخاست و در
خانه را بگشود و چون محمد تقی ع را چشم بر جمال جهان آرای پدرش افتاد گفت السلام علیک ای پدر مظلوم من اینچه حالتیست
که اینقوم بیوفایان و بی اعتباران در حق شما کرده اند و اینچه ستمهاست که کرده اند و بعد از تهمتهای خلاف بیوفا شدند
و عهد خود را بجا نیاوردند ای پدر بزرگوار از غریبی و بیکسی تو بنالم که در شهر طوس غریب و بیکس ماندی و من بیکسی
و یتیمی خود بنالم که در ولایت مدینه یتیم ماندم این بگفت بسیار گریست آنگاه حضرت امام ع فرزند خود را در کنار گرفت
و سر و روی مبارک وی را ببوسید و سر فرزند خود را در زیر جامه خواب گرفت و آنچه شرائط امامت بود بروی ادا کرد چون
حضرت امام محمد تقی ع علم امامت را در یافت نمود آنحضرت امام علیه السلام جان بجان آفرین تسلیم کرد انا لله و انا الیه راجعون
آه ای عزیزان چون حضرت امام معصوم بجوار حق در پیوست آشوب در شهر طوس افتاد مردم شهر بر امام جمع
شدند و نوحه و زاری آغاز نمودند و جامها چاک کردند اما مردم شهر طوس آمدند و میخواستند که حضرت امام معصوم را غسل
دهند اما مرید خاص که علما و صلحا و فضلای شهر طوس بودند بر سر حضرت دور کردند و نگذاشتند که مردم شهر طوس
بر سر امام مظلوم روند آنگاه هیچ کس از آسمان پدید آمدند و تابوت و کفن آوردند حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را غسل
دادند و کفن پوشانیدند وی را در تابوت نهادند آنگاه تابوت از جای برخاست و روی بآسمان نهاد چون بآسمان هفتم رسید
حضرت حق سبحانه وتعالی وی را جامهای رحمت در پوشانید و هزار ملائکه ذکر کنان در عقب تابوت حضرت امام علیه السلام
آمدند تابوت حضرت بر قبر خویش رسید وی را عیسی روح الله نماز گذارد آنگاه مامون الرشید ملعون آمد و فریاد و اویلا
بر آورد که حضرت امام ع را بیماری از چه بود آنگاه اباصلت مرید خاص حضرت امام ع گفت یا مامون بدان و آگاه باش که امام معصوم را
شهید کردی و بلعنت خدا گرفتار شدی تا دنیا باشد تو در لعن خواهی بود مامون اینچنین بشنید در خشم شد گفت یا اباصلت
بی شرم امروز من پادشاه این شهرم و تو سخنهای بیهوده میگوئی من ترا زجر و سیاست خواهم کرد آنگاه اباصلت
گفت یا مامون اگر تو مرا بکشی بدرجه اعلی خواهم رسید در اخبار آورده اند که حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را هشت
بود بدین اسامی حضرت امام محمد تقی ع و هادی و علی نقی و حسین و یعقوب و ابراهیم و فضل و جعفر اما هادی بن
امام رضا ع را چهار فرزند بود بدین اسامی عبدالله و خضر و محمود و داود اما علی نقی بن امام علی بن موسی الرضا ع را شش
فرزند بود بدین اسامی ابوطالب و حسن و نعمت و صالح و ثابت و صایم اما یعقوب بن امام رضا ع را سه فرزند
بود بدین اسامی یوسف و یونس و اسحق اما ابراهیم بن امام رضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی محمد و احمد
و محمود و طیب و موسی و ابراهیم و یعقوب و حافظ اما فضل بن امام رضا ع را دو فرزند بود جعفر و عبدالله
اما جعفر بن امام رضا ع را شش فرزند بود بدین اسامی سلیمان و اسمعیل و شعیب و یحیی و مالک و حمید اما دانیال

هفت

و عبدالله بن هادی بن امام رضا ع را نه فرزند بود بدین اسامی یزدان و عمران و برهان و لقمان و دختران فاطمه
و خدیجه و سلیمه و شریفه و حنیفه اما ابوطالب بن علی نقی بن امام رضا ع را ده فرزند بود بدین اسامی یعقوب و یوسف
و خالد و حامد و صالح و ناصر و یاسر و دختران سلیمه و حلیمه و رحیمه اما یوسف بن یعقوب بن امام رضا ع را پنج فرزند بود بدین
اسامی حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم اما محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع را هشت فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن
و حسین و قاسم و زید و علی و از دختران زهرا و کبرا اما عبدالله بن جعفر بن امام رضا ع را ده فرزند بود بدین اسامی
یحیی و موسی و سیب و مختار و عباس و هارون و دختران سکینه و حلیمه و آمنه مادر آن زمان که حضرت امام محمد تقی ع را
هارون الرشید ملعون زهر داد و شهید کرد قصد اولاد ائمه کرد نامه باطراف و جوانب فرستاد بدین عبارت که چون
نامه من بشما برسد دمار از ابوترابیان برآرید و چون باطراف و جوانب نامه رسید دیگر باره طالبان خروج کرده و قصد اولاد
ائمه کردند جمله امامزادگان روی باطراف و جوانب نهادند اما یعقوب و ابراهیم و فضل را در مدینه بموضع قبرستان
بقیع شهید کردند اما هادی علی نقی و جعفر از مدینه روی بولایت ساوج بلاغ نهادند چون بدانجا رسیدند هادی و علی نقی را
در موضع پوشین شهید کردند اما جعفر را در موضع جنبدار شهید کردند اما حسین بن امام علی بن موسی الرضا ع در زمان
شیخ بایزید بسطامی شاهزاده حسین را از خراسان برداشته رو بولایت قزوین نهادند چون بموضع خرمدان رسیدند کیفیت
نبشته و چاشت کردند بعد از آن رو براه نهادند چون بحوالی شهر قزوین رسیدند ناگاه شیخ بایزید بسطامی را حضرت
چشم سوریچه اشاره کرد است وی بود مادن همیچو زی شیخ بسطامی شاهزاده حسین را کفت بیرون شهر باش تا سوریچه را بمنزل
رسانم آنگاه شیخ بایزید بسطامی سوریچه را برداشت و روی براه نهاد حضرت شاهزاده حسین بنشست در بیرون شهر
و هر لحظه صدای شهر قزوین بگوشش حضرت شاهزاده حسین میرسید شاهزاده حسین از جای برخاست و در شهر
قزوین رفت چون بدر حمام رسید و بحمام رفت کوری نشسته بود و هر کس که می آمدی گفتی که بدوستی امام علی بن
موسی الرضا ع یک کاسه آب بر سر من بریز آنگاه شاهزاده حسین کاسه آبی بر سر کور ریخت در ساعت کور بینا شد
کور دست دراز کرده دامن شاهزاده حسین را بگرفت و آواز بلند کرد که ای یاران بدانید که شخص امام یا امام
زاده در حمام است آنگه کور ملعون از حمام بیرون آمد و مردم شهر قزوین را خبر کرد چون مردم شهر قزوین این سخن
بشنیدند بعضی بدوستی و بعضی بدشمنی هجوم کردند و در حمام ریختند و حضرت شاهزاده حسین را شهید کردند
که لعنت الله علی قوم الظالمین اما فرزندان هادی بن امام رضا ع عبدالله و خضر و محمود و داود از مدینه روی
بولایت نخجوان نهادند چون بشهر نخجوان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
علوی اما فرزندان علی نقی بن امام رضا ع ابوطالب و حسین و نعمت و صالح و صایم از مدینه روی
بولایت فار کلپایگان نهادند و در آنجا وطن ساختند ذریات ایشان شد بالقاب علوی اما
فرزندان یعقوب بن امام رضا ع یوسف و یونس و اسحق از بغداد روی بولایت ابرقو نهادند چون

بشهر ابرقو رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابراهیم بن امام رضا ع را دو فرزند بود موسی و طیب از بغداد روی
بولایت قمران رودبار نهادند چون بموضع ایکک رسیدند ابراهیم بن امام زاده ع را در ده ایکک شهید کردند بر سر تپه
بیرستان طرف آفتاب برآمدن اما ابراهیم و یعقوب و حافظ روی بولایت کاشان نهادند چون بشهر کاشان
رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان فضل بن امام رضا ع جعفر و عبدالله از مدینه روی بدار المرز نهادند چون برود
بار قمران رسیدند بموضع لالان افتادند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام رضا ع سلیمان و اسمعیل و عیش و
و یحیی و مالک و جمشید و دانیال از ری روی بولایت اردستان نهادند ایشان را در آن موضع شهید کردند اما فرزندان
عبدالله بن هادی بن امام رضا ع یزدان و عمران و برهان و لقمان از مدینه روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر
بغداد رسیدند ایشان را در آن موضع شهید کردند اما دختران عبدالله بن هادی بن امام رضا ع فاطمه و خدیجه و شریفه
و حنیفه و سکینه از شهر بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما ابوطالب
بن علی نقی بن امام رضا ع یعقوب و یوسف و خالد و حامد و سالم و ناصر و یاسر از مدینه روی بولایت یمن و طایف
نهادند چون بشهر یمن رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما دختران ابوطالب بن علی
نقی بن امام رضا ع سلیمه و رحیمه و حلیمه از بغداد روی بولایت تبریز نهادند چون بشهر تبریز رسیدند ایشان را شهید کردند
اما فرزندان یوسف بن یعقوب بن امام رضا ع حمزه و لمزه و عزیز و نوح و ابراهیم از بغداد روی بولایت
خراسان نهادند چون بشهر طوس رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما فرزندان محمد بن ابراهیم
بن امام رضا ع حسن و محسن و حسین و قاسم و زید و علی از مدینه روی بولایت همدان نهادند اما حسین و محسن و حسن را
در شهر همدان شهید کردند اما قاسم و زید و علی از همدان روی بولایت سلطانیه نهادند چون بشهر سلطانیه رسیدند
ایشان را شهید کردند اما دختران محمد بن ابراهیم بن امام رضا ع زهرا و کبرا از بغداد روی بولایت کاشان نهادند
چون بشهر کاشان رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان عبدالله بن جعفر بن امام رضا ع یحیی و موسی و سیب
و مختار و عباس و هارون از مدینه روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند در آنجا مدتی بسر بردند و عبدالله
بن جعفر بن امام رضا ع از ری روی بولایت شهرالف نهادند چون بموضع حصار بوعلی رسیدند وی را شهید کردند
اما سیب و مختار از ری روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر رسیدند ایشان را شهید کردند اما عباس و هارون را بشهر
ری شهید کردند اما سکینه و حلیمه و رحیمه و آمنه از بغداد روی بولایت چین نهادند چون بشهر چین رسیدند ایشان را
شهید کردند ختم شد اخبار اولاد امام رضا ع

مجلس نهم در اخبار حضرت امام محمد تقی علیه السلام

روایت کند لوط بن یحیی خزاعی علیه الرحمه که حضرت امام تقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی
حضرت امام علی نقی ع و ابوالحسن و ابوطالب و زید و موسی و جعفر اما ابوالحسن بن امام تقی ع را سه
فرزند بود بدین اسامی عبدالله و زید و مالک اما ابوطالب بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی

ص ۶۰ باقر و جعفر و قاسم و محسن اما موسی بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی ابوطاهر و مطهر و فضل و جعفر
اما جعفر بن امام محمد تقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی زین العابدین و مطهر و اسد و ابراهیم و اسمعیل و داود اما ابوطالب
بن ابوالحسن بن امام محمد تقی ع را هشت فرزند بود بدین اسامی شبیب و محمد و محمود و حسن اما دختران میمونه و رابعه
و فاطمه اما ابوطاهر بن امام محمد تقی ع را ده فرزند بود بدین اسامی سالم و صادق و ایوب و ذکریا و مسلم و عقیل
و دختران ام صغرا و ام کبرا و ام کلثوم و زینب اما زین العابدین بن جعفر بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود
بدین اسامی حسین و فضل و مالک و ابراهیم و خالد و محمود و حسن و سلیمان و یعقوب و ثابت اما دختران حبیبه و رقیه
و سکینه و رشیده اما مطهر بن امام محمد تقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی موسی و محمد و حسین در اخبار آورده اند که هارون
الرشید ملعون امام محمد تقی ع را زهر داد و شهید کرد و بعد از او دائره کردند جمله امام زاده کان روی باطراف و جوانب
نهادند اما ابوطالب و زید را در ولایت بغداد در موضع [illegible] شهید کردند اما حضرت امام علی نقی ع بشهر سامره افتادند
وطن ساختند اما ابوالحسن و جعفر و موسی با همه اولاد و اصحاب و خدم و حشم از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بولایت
ری رسیدند مخالفان بر سر امام زاده کان در آمدند و بسیار محاربه کردند و بسیار جراحت بتن مبارک ایشان رسیده
بود آخر الامر ابراهیم بن جعفر بن امام محمد تقی ع را بولایت ری در موضع [illegible] شهید کردند اما اسمعیل بن جعفر بن
امام محمد تقی ع در ولایت ری در موضع طهران افتادند و در خانه فخرالدین حداد فرود آمدند تا مدت یک ماه بیمار بود
و بسیار جراحت بتن مبارک امام زاده اسمعیل رسیده بود آنگاه فخرالدین حداد آن جراحتها را بسبب آنکه آخر الامر
یزدان و [illegible] فرزندان و برادران خروج کردند بمنزل فخرالدین و بیاد فرود آمدند و امام زاده اسمعیل را
شهید کردند که لعنة الله علی قوم الظالمین اما ابوالحسن بن حضرت امام محمد تقی ع با یک فرزند دیگر زید نام بولایت
ری در موضع [illegible] افتادند ایشان را شهید کردند اما موسی و جعفر با جمله فرزندان و فرزندزاده کان
و اولاد و اصحاب از ری روی بدار المرز نهادند چون امام زاده کان بموضع آهنگ لار رسیدند با همه مریدان و متعلقان
بار بکر [illegible] و آورده شدند آنجا آهنگ لار آب یاری ایستاده بود [illegible] بد بخت و شقی بد راه گمراه بلعنت
خدا و نفرین ملائکه گرفتار امام زاده های مظلوم را بدید و آن ملعون شعبان نامی داشت و برفت و مردم [illegible]
و مردم انار را خبر کرد از آمدن امام زاده کان آنها در لار چهار صد و چهار پاره ده بود راوی گوید که ولایت لار
منشور نامه از مامون الرشید ملعون داشتند که اگر از اولاد ائمه در ولایت لار افتند خوارجان ایشان را شهید
گردانند آخر الامر جمله دهات لار خبر یافتند آنها را [illegible] مامون الرشید ملعون عبیده نام که در ده [illegible]
بود لشکر برداشت و روی بآهنگ لار نهاد چون بموضع [illegible] رسیدند شعبان آب یار بر سر راه ایستاده
بود [illegible] امام زاده گفت ای شعبان اینجا هیچ ابو ترابی دیدی که گذشته باشد شعبان گفت آری دیدم
اگر شما درهمی چند بدهید من شما را [illegible] ایشان برسانم آنگاه هزار درهم بشعبان آب یار دادند و آن امام زاده

ص ۶۱ بلد تا [illegible] شد و [illegible] پیدا باز سر امام زاده کان رسیدند راوی گوید مردمان چهار صد و چهل پاره ده [illegible] امداد
خوارجان کردند اما چهار پاره ده که اولاد مسیب بن قعقاع خزاعی بودند در رشت [illegible]
اما مخالفان با امام زاده کان محاربه عظیمی کردند اما عمران بن موسی و جعفر و امام زاده موسی بن امام محمد تقی آن روز با جمله ابن عمان
خویش شش هزار از خوارجان بجهنم رسانیدند آخر الامر عمران و جعفر و موسی و ابوطالب و قاسم و محسن و باقر و داود
و مطهر و یوسف و حسین و اسد و عبدالله و زین العابدین و محمد الجواد و حسن آن بیچاره امام زاده کان را در موضع
آهنگ لار شهید کردند راوی گوید که در همان ساعت خبر آمد که هارون الرشید ملعون بلعنت خدا واصل شد اما عبدالله بن
قاسم بن محمد بن ثابت بن علی بن محمود بن فضل بن یحیی بن اسد بن محمد بن مسیب بن قعقاع خزاعی رحمة الله علیه چون این خبر
بشنید شاد شد گفت ای ابن عمان برخیزید و کمر عداوت بر میان بندیم و حق خون فرزندان امام محمد تقی ع را از این ظالمان
گمراه باز ستانیم همه یکبار گفتند که فرمان برداریم آنگاه علم مسیب را بر پا کردند روی بدان مخالفان نهادند و زنان
و دختران همه سر و پا برهنه و دست بر سر زنان و روی خراشان بیرون شدند چون بشعبان آب یار رسیدند عبدالله گفت
ای حرامزاده دیدی که آتش بزیر درخت شجر المبارک نهادی و شاخ و برگ را سوختی ایشان را گفت یک ضربتی
بر سر آن حرامزاده زد تا سینه وی بشکافت و لشکر اسلام همچنان تا بر سر کشتگان آهنگ لار رسیدند و خود را در میان
خاک و خون ایشان انداختند و فریاد و واویلا بر آوردند و امام زاده کان را دفن کردند آن روز عبدالله با پانصد نفر از ابن
عمان در عقب خوارجان رفتند و دو هزار خارجی را بجهنم رسانیدند اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع از آن که کشته شده
اما عبدالله امام زاده جعفر را بده او [illegible] آورد چون جراحت بتن مبارک امام زاده جعفر رسیده بود و زن عبدالله
عفیفه نام داشت آن جراحتها را بسبب تا مدت شش ماه در گذشت عبدالله دختر خود زینب را بعقد امام زاده جعفر در آورد
اما جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی عبدالله و روح الله و اما عبدالله را سه فرزند بود
محمد و حسن و حیدر اما روح الله را شش فرزند بود محمود و مسعود و اسود و ابراهیم و اسمعیل و داود تا زمان متوکل
علیه اللعنه که حضرت امام علی نقی ع را زهر داد و شهید کرد و لشکر بی اندازه جمع کرده روی باطراف و جوانب نهاد
هر جا که اولاد ائمه بدست او افتادی بکشتی و امان ندادی آنگاه متوکل علیه اللعنه بولایت لار رسیدند و کیایان آنجا
از آمدن آن خوارج خبر یافتند ایشان هم نیز ابن عمان خود را جمع کردند و حرب عظیمی کردند و از هر دو سپاه لشکر
بسیار کشته شد متوکل علیه اللعنه گفت ای کیایان [illegible] شما فرزندان ابو ترابیان را پنهان کرده اید و بما نمی دهید [illegible]
شما را زنده نخواهم گذاشت تا ایشان را [illegible] کیایان گفتند ای خوارجان اگر تو ما را قتل عام کنی ما ایشان را
بشما ندهیم آن حرامزاده دید که چاره نیست و مردم کوه پایه سخت ترند دست از ایشان بازداشت اما جعفر بن موسی بن
حضرت امام محمد تقی ع در موضع [illegible] بجوار حق پیوست اما محمد کیا ابن جعفر بن عمران بن موسی بن امام محمد تقی
در ولایت دار المرز استدار افتاد چون در پایان قلعه [illegible] رسید مدتی [illegible] و بحجره نشست [illegible]

میکرد و همهٔ مردمان مرید و معتقد آنحضرت گشته بودند و از وی ولایت و کرامت بدیدند در آن زمان پادشاه عراقین سلطان سنجر بود چون
خبر به سلطان سنجر رسید آرزوی دیدار مبارک وی کرد و متوجه دار المرز استراباد شد چون بپایان کوه در رسید در خواطرش گذشت
که اگر حضرت محمد کیا را کراماتی هست در این راه بجا باید چون قدم در آن کوه نهادند بقدرت خدا تعالی آنکوه بلرزه در آمد و هیبت
عظیم بر سلطان سنجر افتاد مردم تبر رسیدند و خوف آن بود که تمام کوه فنا شود ناگاه آوازی شنیدند که بگیف ایها الجبل
آرام بگیر در همان ساعت قرار گرفت وراه داد ایشانرا تا بنزدیک سلطان محمد کیا رسیدند چون علامت معجز آنحضرت بایشان
رسید نذورات و صدقات و حسنات بسیار نمودند و کمر خدمت در میان بستند و پادشاه را هر چه در خزانه بود به تحت
تصرف آنحضرت در آوردند و نقاره خانهٔ خود را در آستانهٔ مبارکه برشریف گذاشت همچنان مانده است تا روز قیامت
و حضرت سلطان محمد کیا در همان موضع بجوار حق در پیوست اما سحاب کیا و شداسب کیا در ولایت دار المرز استراباد
افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سحاب و شداسب بمانند اما زرین کمر بن موسی بن امام
محمد تقی ع من تمام در ولایت دار المرز مازندران افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شده بالقاب زرین کمر اما
حسین بن علی بن محمد بن جعفر بن زید بن حضرت محسن بن محمد بن عبدالله بن زرین کمر بن جعفر بن موسی بن عمران
بن حضرت امام محمد تقی ع از رود بار مازندران رو بری نهادند چون بری رسید وطن ساخت ذریات ایشان بسیار
بالقاب زرین کمر اما فرزندان روح الله و مسعود و محمود و اسود و ابراهیم و اسمعیل در ولایت استراباد
رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان ابیطالب بن ابو الحسن بن حضرت امام محمد تقی ع شعیب و محمود و محمد
و حسن در ولایت قم افتادند و ایشانرا در قم شهید کردند اما دختران ابو طالب میمونه و رابعه و فاطمه در ولایت
هزار جریب افتادند بدیهی رسیدند که آنده سرا لواسان گفته شدی آنمظلومان را در آن ده شهید کردند اما فرزندان
ابو طاهر بن موسی بن امام محمد تقی ع صالح و صادق و ایوب و زکریا و عقیل از بغداد روی بولایت نیشابور نهادند
چون بشهر نیشابور رسیدند ایشانرا شهید کردند اما دختران ابو طاهر ام صغرا و ام کبرا از بغداد روی بولایت
نهادند چون بموضع کلمتین رسیدند ایشانرا شهید کردند اما ام کلثوم و زینب از بغداد روی بولایت ری
نهادند چون بری رسیدند ایشانرا شهید کردند اما فرزندان جعفر بن امام محمد تقی ع حسین و فضل و خالد و محمود
و حسن و سلیمان و یعقوب و ثابت از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند ایشانرا شهید
کردند اما دختران زین العابدین حبیبه و رقیه و سکینه و زبیده از بغداد روی بولایت اصفهان نهادند چون بشهر
اصفهان رسیدند ایشانرا شهید کردند اما حسن و محمد و حسین از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بموضع
برکج رسیدند ایشانرا شهید کردند اما راوی گوید که چون متوکل علیه اللعنه حضرت امام علی النقی ع را زهر داد و شهید
کرد آنحضرت امامزاده حکم کرد که از هر جانب سید صحیح النسب باشد بکشند و بنوازند نامه باطراف و جوانب فرستاد
و قدغن تمام فرمود راوی گوید که اولاد حضرت امام عسکری در شهر اصفهان مدتی بتقیه روزگار بسر بردند

چون نابهٔ آنحضرت امامزاده بشهر اصفهان رسید دیگر بار بدعه طالمان خروج کردند دروازهٔ شهر را بستند و امامزاده
گانرا در میان گرفتند و بسیار مجادله کردند آخر الامر هارون بن محمد بن زید بن حضرت امام حسن ع را در اصفهان شهید
کردند وی را بالقاب هارون ولایت میخواندند اما هارون را سه فرزند بود بدین اسامی محمد و یحیی و ابراهیم اما محمد را دو فرزند
بود موسی و اسحق چون شب در آمد جملهٔ امامزادگان از شهر اصفهان روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند
در آن موضع که آنرا دار السلام خوانند محمد و یحیی و ابراهیم را در آن موضع شهید کردند اما موسی و اسحق در ولایت ورامین افتادند
در پایان سرچه در آن موضع دو پاره ده بود و در میان دو ده قلعه بود موسی و اسحق را در آنجایگاه شهید کردند اما موسی را
سه فرزند بود بدین اسامی حسین و قاسم و صالح این سه تن را در شهر ورامین شهید کردند اما حسین را یک فرزند
بود ابو طالب اما ابو طالب را چهار فرزند بود بدین اسامی جعفر و ناصر و یعقوب و عبدالله در کوهک دشت جرد
شهید اما جعفر را دو فرزند بود بدین اسامی قاسم و علی هر دو را در ولایت ری در موضع لجلک شهید
کردند اما قاسم را شش فرزند بود بدین اسامی حسن و محسن و یوسف و زبیده و خدیجه و حبیبه آنشش تن را
بنزد شهر ورامین در پیش در مسجد جامع شهر دمشقی علیه اللعنه شهید کردند سه روز آن تنهای مبارک بمیان
خاک مذلت افتاده بود و کس را زهرهٔ آن نبود که امامزادگان را دفن کند چون شب در آمد در محلهٔ قصابان کرایی
بود نام وی حاجی حلوایی آنمرد چهار پسر داشت که محب اهل بیت بودند و شب چهارم امامزادگان را
در آنموضع دفن کردند رحمة الله علیه اما حسن را چهار فرزند بود محمود و زید و حمزه و یونس در شهر ورامین در موضع بنهر
بمحلهٔ کرباس فروشان رسیدند ایشانرا شهید کردند کشندهٔ ایشان سعید بن ازرق دمشقی بود لعنه الله علیه اما محمد را
سه فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و محمود و دیگر با ایشانرا در ولایت ورامین در موضع دستگرد شهید کردند
اما ابراهیم بن محمد بن حسن بن قاسم بن جعفر بن ابی طالب بن حسین بن موسی بن محمد بن هارون بن
محمد بن زید بن حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب ع از شهر اصفهان رو بولایت ورامین نهادند
چون بموضع ورامین برزین رسیدند وطن ساختند اما در برزین چهار سه که خدای نامی بود و مراسم
در موضع برزین بود که نام وی سلیمان بن عبدالوهاب کلبی او را دختری بود با امامزاده ابراهیم داد اما ابراهیم را
چهار فرزند بود بدین اسامی حسین و قاسم و محمود و ابو الحسن در برزین وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب برزین ماندند **مجلس دهم در اخبار امام علی النقی علیه الصلوة والسلام**
اما در اخبار آورده اند که حضرت علی النقی ع را شش فرزند بود بدین اسامی حضرت امام حسن عسکری ع و محمد و حسین
و عبدالله و زید و موسی اما محمد بن امام علی النقی ع را ده فرزند بود بدین اسامی جعفر و محمد و زین العابدین
و داود و حبیب الله و رحمت الله و لطف الله و ضیاء الله و هدایت الله و نعمت الله اما عبد الحسین بن امام علی
النقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی ابراهیم و اسمعیل و یعقوب اما موسی بن امام علی النقی ع

ص ۴ ع

را چهار فرزند بود بدین اسامی لام و سام و محمود و محمد اما زید بن امام علی النقی ع را سه فرزند بود بدین اسامی ابراهیم
و اسمعیل و یعقوب اما ابوطالب بن محمد بن امام علی النقی ع را هشت فرزند بود بدین اسامی قایم و سالم
و صالح و صادق و خالق و ادریس و مالک و جعفر بن امام علی النقی ع را چهار فرزند بود بدین اسامی جبرئیل
و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و اما محمود بن عبدالله بن امام علی النقی ع را ده فرزند بود بدین اسامی یوسف
و یونس و سلیمان و عزیز و محسن و قایم و ابوالفضل و ابوالمعالی اما ابراهیم بن زید بن امام علی النقی ع را
شش فرزند بود بدین اسامی ازهر و افطر و هادی و حیدر و محمود و الیاس در آن زمانی که معتصم علیه اللعنه خروج
کرد محمد و حسین و عبدالله و زید را بشهر سامره شهید کردند اما موسی النقا با برادران چند روزی روی بقم نهادند
چون بشهر قم رسیدند ایشان را شهید کردند و در آنجا یگاه مشهد ایشان است و ویرا بالقاب موسی النقا خوانند اما فرزندان
محمد بن امام علی النقی ع از سامره رو بولایت خوی سلماس نهادند چون بشهر خوی رسیدند بعضی را در آنجا یگاه
شهید کردند و بعضی در آنجا یگاه وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد اما اسحق و احمد و محمود و جعفر را
در ولایت سلماس شهید کردند اما فرزندان حسین بن امام علی النقی جعفر و محمد باقر و زین العابدین از بغداد
روی بولایت لار و شیراز نهادند چون بولایت لار و شیراز رسیدند ایشان را شهید کردند اما عبدالله و رحمت الله
و هبة الله و نعمت الله از سامره روی بولایت کرمان نهادند چون بشهر کرمان رسیدند ایشان را شهید
کردند اما فرزندان عبدالله بن امام علی نقی ع سام و لام و محمد و محمود روی بولایت ری نهادند چون بولایت
ری رسیدند مدتی در روزگار بتقیه روزگار بسر بردند بعد از آن روی بهمدان نهادند چون بر رودبار درشبک
رسیدند محمد را در موضع ترامس شهید کردند و محمود را در رودخانه غور شهید کردند و سام و لام را در ولایت
قم اقامت ... در شهر قم شهید کردند اما فرزندان زید بن حضرت امام علی النقی ابراهیم و اسمعیل
و یعقوب از سامره رو بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر میبردند و بعد
از آن از همدان روی بولایت الموت نهادند چون بولایت الموت رودبار رسیدند ابراهیم و اسمعیل و یعقوب را
بر رودبار الموت در موضع خواره شهید کردند اما جعفر بن حسین بن امام علی النقی ع از ولایت شیراز روی بولایت
دارالمرز استراباد نهادند چون بموضع انگرود رسیدند در آنجا شهید کردند اما فرزندان ابوطالب بن
محمد بن حضرت امام علی النقی ع قایم و صایم و سالم و صادق و خالق و ادریس از بغداد روی بولایت
سمرقند نهادند چون بشهر سمرقند رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان جعفر بن حسین بن حضرت
امام علی النقی جبرئیل و میکائیل و عزرائیل و اسرافیل از سامره روی بولایت روم نهادند چون بارگاه
ما بین رسیدند ایشان را شهید کردند اما فرزندان محمود بن عبدالله بن امام علی النقی ع یونس و یوسف و سلیمان
و عزیز و محسن و قایم و عبدالفضل و عبدالمطلب و عبدالمعالی از بغداد روی بولایت طارم نهادند و اهل

بیت

۱۳۱

ص ۵ ع

بیت از ذکور و اناث پنجاه تن بودند همه شجاع و اصحاب کبار صد نفر بودند هم چنین بیرون رفتند و امیران عرب صد نفر
بودند همه شجاع و دلیر و رزم آزموده بودند هم چنین بیرون رفتند تا گذرگاه ایشان بشهر نکان افتاد پنج هزار خوارج
در آنجا بودند نقلست از شیخ بریه همدانی که در اسناد سند روده از امیرالمؤمنین ع روایت است که در آن زمان که امیرالمؤمنین
علی ع که چهل هزار خوارج از جنگ نهروان بقتل آورده از آنجمله نه خوارج گریخته و در شهر کاین لیکان وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شده بود و امیر ایشان ابوالمعالی بن نوفل بن لعان بن شمر ذی الجوشن ملعون بود و سپهسالار
سپاه اسلام حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف بود که برادر حضرت امام علی بن موسی الرضا ع بود آنگاه از هر دو سپاه
طلایه بیرون رفت اما امیران ترک چند کس بخدمت سلطان سید جلال الدین اشرف آمدند و ایشان را نام حسن بیک و
قاسم بیک و جعفر بیک و موسی بیک و دانیال بیک استجلو ایشان را قبایل بسیار بود آمدند و رکاب حضرت سلطان
جلال الدین را ببوسیدند و گفتند یا ابن رسول الله مادر و پدر ما فدای تو باد شما در اینولایت غریب میباشید و طرح
و منع اینولایت را نمیدانید صبر کنید تا یک هفته درمیان بگذرد و ما را قبایل بسیار است نامه بایشان بنویسیم
تا همه حاضر شوند و کار خوارج را تمام بسازند آنگاه امامزاده برایشان آفرین کرد و از برای ایشان دعای خیر کرد
در کتاب روضة الواعظین مسطور است از شیخ بابویه قمی رحمه الله که آمدند مردم استجلو ده هزار گاو و ده هزار گوسفند
ده هزار شتر و صد بدره زر و ده هزار اسب از برای حضرت سلطان جلال الدین اشرف آوردند و نامه چند بقبیله
فرستادند قدغن فرمودند از آنجمله پنجهزار هزار محب اهل بیت آمدند روز یکشنبه بیست و هفتم ماه رجب حرب
اختیار کردند و هر دو سپاه قلب و جناح بیاراستند و رایه حضرت سلطان جلال الدین اشرف را بدولت حضرت سید
ابراهیم ...انی دادند میسره را بربیعه سلیمان بن یحیی بن زرقام بن قعقاع خزاعی دادند و میمنه را بدست کریم بن
قعقاع بن ابراهیم بن مالک اشتر دادند و در قلب سپاه حضرت سلطان جلال الدین اشرف کوه پایه آمد
و نایها در دمیدند و طبلها فرو کوفتند چنانکه تو گفتی روز قیامت برپاست از صف طاغیان ملعونی بیرون آمد مردی
بود بر اسب سیاه دم سفید و هر دو پای سفید و نام آن خوارج عبدالرحمن بن خالد بن عتبه بن ربیعه بن قیس بن
زره علیه اللعنه بود چون بمیدان آمد سخنهای ناسزا گفتن گرفت آنگاه از سپاه مؤمنان سواری بیرون و بر اسب
کبودی نشسته و جامههای حریر سیاه پوشیده عمامهٔ کبودی بسته بود و نیزهٔ خطی در دست داشت نام وی حسن
بیک استجلو بود پیش آمد و رکاب حضرت سلطان جلال الدین اشرف را ببوسید گفت یا امیر مؤمنان
بدان و آگاه باش در آن روزی که جد بزرگوارت امام حسین ع را شهید کردند از آن روز تا این حال جامه سیاه و عمامه
کبود میپوشم مرا دستوری ده تا بنبرد آن خوارج روم و داد شما را بستانم آنگاه اجازت دادند بمیدان رفت
آن خوارزاده بدبخت گفت ای مرد نام خود را بگو تا از دست من بی نام و نشان نگشته نشوی حسن بیک چیزی نگفت
و پیش دستی کرده یک نیزه بر دهن آن خوارج زد که از پشت سرش بیرون آمد گفت نام من ...

ص ۶۶ ورش را از تن جدا کرد واسب وسلاحش را بگرفت بدست غلام خود داد قدم پیش گذاشت گفت ای خوارجان یکی
پیشتر آئید تا ضرب دست مردان را ببینید از صف خوارج سواری بیرون آمد بر اسب ابلق نشسته وحریر پاستی
پوشیده وخودی مرصع برسر نهاده وتا جوشن بر سر یکدیگر پوشیده ونام آن الیاس بن جعفر بن فضل بن
یحیی برمکی علیه اللعنه بود گفت ای ناجوانمرد بکشتی تو خالوزادهٔ مرا که هزار بار بهتر از ابوترابیان بود آنگاه حسن بیگ
گفت ای خوارج غم مخور که همین ساعت ترا نیز بدو رسانم این بگفت وبریکدیگر حمله کردند روایت است که هفتاد
حمله درمیان ایشان رد وبدل شد نیزه های ایشان برهم خورد وبشکست آنگاه حسن بیگ تیغ ضرب
شمشیر درمیان آن حرامزاده زد همچون خیار تر بدو نیم کرد واسب وسلاحش را بگرفت وبغلام داد چون جملهٔ
امیران استجلو چنان دیدند همه یکباره بدان خوارجان حمله بردند میمنه ومیسره برهم شکسته سه هزار خوارج اسیر
کردند چون حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف آنچنان دید گفت ای سید ابوالمعانی راحت بس یکبش
وهمه یکبار حمله کنید شاید که این خوارجان را بیخ برکنیم روایت میکند ارشیث بن نعمان حبشی که سپاه
خوارج هشتاد وپنج هزار مرد بودند ولشکر اسلام شش هزار مرد بودند حضرت سلطان جلال الدین اشرف
گفت ای یاران من هرکس که با شما حرب کنند شما نیز با وی حرب کنید وهرکه از شما امان بخواهد امان
بدهید همه یکباره دست بر قبضهٔ شمشیرها زدند وصلوات بر مصطفی ومرتضی فرستادند وطبلها فرو
کوفتند وناینها بدمیدند پیادگان برسر پیادگان وسواران بروی یکدیگر نهادند چنان حرب کردند
که رودخانهٔ زنگان همچو ابر بهاران پر از خون شد از صف طاغیان هشتاد هزار کشته شدند واز آن جمله
بیست تن از استجلو بودند مثل ابراهیم بیگ وقاسم بیگ وجعفر بیگ وموسی بیگ وحسن بیگ را
جراحتی رسیده بود امام دعا کرده ودست مالید به شد چون از او چابک سواری دیده بود گاه گاه امامزاده
ویرا چابکلو خواندندی امامزادگان مردان را نماز کردند ودرآنجا بگاه دفن کردند وامام زاده ابوالمعانی
بن محمود بن عبدالله بن امام علی النقی ع درآنجا بگاه شهید کردند وهفت تن امام زاده که از اسیر رهیده
کردند مثل عبدالله وهرون وصالح وقاسم ثانی وسلیمان که فرزندان عاقب بن امام موسی
کاظم ع بودند آنگاه امام زاده معصوم ایشانرا درآنجا بگاه دفن کردند وبعضی سود تا کلنگها را
برداشتند وآن شهر را تمام خراب کردند وزن وفرزند ایشان را بطریق کنیزان در ولایت عربستان
بموضع خرانی بردند وبعضی را بقتل آوردند وبعضی اسیر شدند وغنیمت بسیار گرفتند
وآنها که پیاده بودند سوار کردند همهٔ خیل وحشم پیدا کردند وحسن بیگ بخدمت امام زاده معصوم
آمد وگفت بعرض ما که این کشتگان که از خوارج است بسوزانیم امام زاده دستوری داد آن خوارجان را
تمام بسوزانیدند وابوالمعانی خوارج که بزرگ بود از دست امام زاده گریخت در ولایت طارم

بحوالی سوزن بوشکیون قلعهٔ بود که اورا قلعهٔ سوم بردکفشدی آن خوارج درآن قلعه رفت ونامه باطراف ص ۶۷
وجوانب فرستاد بدین عبارت که چون نامهٔ من بشما برسد باید که لشکر جمع کرده برسر من آئید که ابوترابیان
شهر زنگان را خراب کردند وزن وفرزند ما بطریق کنیزان بردند روایت است از شیخ ابوسعید فارزمی
رحمة الله علیه آورده است که فرزندان محمد بن علی نقی بن امام محمد تقی ع هاشم وقاسم وطیب وحمزه درمدینه بودند
شبی جمال مبارک حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله را درخواب دیدند فرمود ای جان فرزند برخیز وعزم سفر
عراق درپیش گیر که حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف بن امام موسی ع وفرزندان امام محمد تقی ع وفرزندان
امام علی النقی ع دردست خوارج طارم گرفتار اند گویند که امام زاده هاشم را شیخ زن گفتندی از آن
سبب که حضرت امیر المؤمنین ع زبان خود را بدهن وی کرده بود وبازوبند خود را ببازوی او بسته بود چون
از خواب بیدار شد ساز سفر کرد وراه درپیش گرفت دوازده هزار مرد بعضی از طایفهٔ بنی اسد بودند وبعضی از آل
هاشم اقربای وی بودند وبعضی از اهل بیت برادرزادگان وعلمهای سبز وسفید برپا کردند وعلمدار ابوالقاسم
بن حمزه بن امام موسی کاظم ع داد ورایت لشکر بدست حسین بن محمود بن امام محمد باقر ع داد وهمچنین میآمدند
تا مدت چهار ماه وپانزده روز بمنزل رسیدند چون خبر بحضرت سلطان سید جلال الدین اشرف رسید که هاشم بن
محمد بن حنفیه بن امیر المؤمنین ع با قرب چهار هزار مرد بامداد میآیند شاهزاده چون این سخن بشنید شاد شد آنگاه حسن بیگ
استجلو با قرب شش مرد که خویشان وی بودند باستقبال بیرون آمدند هنوز امام زاده هاشم در زنیامده بود
که خبر آمد که ملک شاه ایران بن ملک شاه غازی بن ملک کاوس بن ملک اشرف بن ملک کیخسرو بن ملک
قباد بن ملک بهمن بن ملک شاه ایران بن ملک شاه غازی بن ملک یزدجرد بن شهریار با قرب چهل هزار
یکجهت ویکرنگ آل محمد ع بخدمت میرسند چون سید جلال الدین اشرف این سخن بشنید شاد شد وبدان
مردم دعای خیر کرد بعون نبود تا طبلها فرو کوفتند درین فکر بودند که از آن طرف شاه زاده هاشم شیخ زن در رسید
واز جانب شرق ملک ایران در رسید وخود را بدست وپای سید انداخت امام زاده فرمود هر غنیمتی که از شهر
زنگان گرفته بودند بر شیعیان قسمت کردند وامام زاده هاشم وسلطان سید جلال الدین اشرف در یک
قالیچه نشسته بود جاسوس ابوالمعانی خوارج آن لشکر را دید همان شب بجانب طارم روانه شد گفت
با امیر لشکر ابوترابیان بسیارند وسید جلال الدین اشرف ایشانرا دیده پشت او قوی شد منقول دیگر
از سلطان محمود حاجی بابکی آورده است که هاشم شیخ زن از اولاد محمد حنفیه بود که نام او ابا هاشم پسر محمد
حنفیه است او را پیش از زمان حضرت امام زین العابدین ع در شهر طارم در موضع سوزن بوشکرم
شهید کردند آنحضرت نیز هاشم نام داشت چون ابوالمعانی علیه اللعنه این سخن بشنید خشم بروی غلبه
کرد لشکر را بفرمود تا روبراه نهادند ولشکر کفار صد وبیست سه هزار خوارج بود ولشکر اسلام بنجاه هزار مرد

بود آنگاه حضرت سید جلال الدین اشرف بفرمود که سرا پرده بیرون بزنند و لشکر روی بطارم نهادند چون بدان
موضع رسیدند آنجا یکجا هرا با بارک خوانند در آنجا یکجاه ترسائی بود که دویست و بیست سال عمر داشت آواز داد که ای امیر
مؤمنان نزد من بیا که مرا چند سخنی با تو هست بگویم اگر قبول شما قبول دارد فبها والّا قبول نکنی نگویم حضرت سیّد عالی
مرکب بدان جایگاه راند ترسا سلام کرد گفت یا امیر المؤمنین امسال سال عظیم است و ستاره در نحوست است کار خوارجان
قوت دارد که روی سپاه ایشان بجانب قبله است و روی شما بجانب دریا امام زاده فرمود تو علم نجوم میدانی و انساب
میشناسی ترسا گفت میشناسم امام زاده گفت حکم زمین را میدانی که در زیر پای تو چه هست ترسا گفت تو این سخن را از روی چه میگوئی
امام زاده فرمود دوش قدم رسول خدا صلعم را در خواب دیدم و مرا خبر داد که سپاه ترا حضرت رب الارباب توفیق دیار
گرده و بهو مغنی خواهی رسید که مقام ترساست و چند کلمه سخن ترا خواهم گفت که آنحضرت است امّا زیر پای ترسا هفت خم
زرست و خشتهای طلا بر سر او نهاده و خانه ایست پر از سلاح و خانهٔ دیگر است پر از نعمت خدایتعالی اگر صد سال
خورند پایان ندارد چون ترسا این سخن بشنید بفرمود که آن زمین را بکندند ترسا ایستاده بود که هفت خم زر پیدا شد و خانهٔ
پیدا شد پر از سلاح و خانهٔ دیگر پر از نعمت خدایتعالی و هر چه خواستند خوردند و در آنجا یکجاه معجزه مذکور شد چون ترسا
آن بدید در ساعت کلمهٔ شهادت عرض کرد آنها را با لشکر قسمت نمودند و غنیمت بسیار برداشتند و در پای قلعه رفتند
روایت است از شیخ سهیب همدانی که هفت سال لشکر اسلام در آنجا نشستند آخر خوارجان بجان آمدند و لشکر
از قلعه بیرون آمد و حرب عظیمی در پیوست اوّل کسی که از خوارجان بمیدان آمد مروان علیه اللعنة بن منصور کوفی بود از سپاه
از سپاه مؤمنان ملک شاه میران بود حرب عظیمی در پیوست گویند که ملک شاه میران آنروز هفتاد خوارج را
بکشت آخر الامر از لشکر خوارجان تیری آمد بچشم راست ملک شاه میران نشست چنانکه چشمش ضعیف شد چون لشکر
اسلام ملک شاه میران چندان باز بکشت که از کشته پشته میساخت ویرا شهید کردند رحمة الله علیه پس از وی شاه
زاده هاشم تیغ زن بیرون آمد جامهٔ سفیدی پوشیده و بر اسب سفیدی سوار شده چون شیر غرّان که از بیشه
بیرون آید هر کرا از سر زدی تا سینه اش بشکافتی و هر کرا میان زدی چون قلم دو پاره کردی همچنان میکشت تا هزار خوارج
را جان بجهنم رسانید آخر الامر نامردی از کمینگاه بیرون آمد و ضربتی بشاهزاده هاشم زد ویرا شهید کرد و در آنجا
ویرا دفن کردند و مشهد باخشند رحمة الله علیه چون لشکر وی بزرگان خود را کشته دیدند همه یکپاره حمله کردند
و از آن خوارجان ده هزار ملاعین را بدوزخ رسانیدند امّا قاسم و حمزة بن حضرت امام موسی کاظم ع و حسین بن
محمود بن حضرت امام محمد باقر ع در آن روز کشته شدند و در آنجا یکجاه مشهد باخشند چون حضرت سلطان سیّد
جلال الدین اشرف دید که کار بدینجا رسید و دیدهٔ روزگار بروی تنگ شد چون شب در آمد بفرمود که نقم
چندی زدند و باروت بخشیدند و آتش زدند آن قلعه را آتش در گرفت سه هزار خوارج بسوخت و آن قلعه
خراب شد و ابو المعانی خوارج روی بهزیمت نهاد چون بزرگان رسید سی هزار خوارج از شام بامداد آن آمدند

و حضرت سلطان سید جلال الدین اشرف در طارم نشسته بود خبر آمد که اینک ابو المعانی خوارج با سی هزار خوارج
بر سر شما میآیند آنگاه حسن با پنج هزار مرد از ابن عمّان خویش بدان خوارجان جنگ کردند حسن بیک با ابو المعانی
گفت تا چند کززی بمیدان حرام اگر مردی داری که ما را با دیگران کاری نیست چون آنک حرام زاده این بشنید بمیدان
حسن بیگ آمد و حسن بیک او را بگرفت و حلقهٔ کمند در گردنش انداخت و کشان کشان ببارگاه حضرت سلطان جلال
الدین اشرف آورد ویرا بکشتند بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شد حضرت سلطان جلال الدین اشرف گفت
با حسن بیک امیری زنگان را بتو دادم و دعای خیر در حق وی کرد و لشکر شام سی هزار کرد بدست استجلو بقتل
آمدند و غنیمت بسیار گرفتند و حضرت سید جلال الدین اشرف با قرب سی هزار مرد مؤمن روی بدار المرز جیلان نهادند
چون بشهر لاهیجان رفت قرار گرفتند و مردم آنشهر با آنحضرت بیعت کردند تمام جیلان بحکم آنحضرت آمدند و هر ساله
حسن بیگ استجلو با جماعت از خویشان بزیارت وی بیامدند و آنحضرت در حق وی دعای خیر بیکرد روایت است
که حضرت سیّد جلال الدین اشرف در اسناد خود آورده است که استجلو از ما اند و از ما جدا شده اند و جان را از برای ما
و اولاد ما فدا کرده اند حضرت سلطان جلال الدین اشرف نوزده سال در شهر لاهیجان بماند و حکومت کرد چون سال به بیست
رسید نبیرهٔ شمر ذی الجوشن که در ولایت کلیجان در شهر شمرود بودند آن خوارجان خروج کردند در موضع لاهیجان
آمدند و حرب عظیمی در پیوستند آخر الامر امیر ابی جلکوش علیه اللعنة تیری در سینهٔ مبارک سید جلال الدین اشرف
زد و شهید کرد انّا للّه و انّا الیه راجعون روایت است وقتی که آنحضرت را شهید کردند تا مدت سه سال باران کی نشد
و خشکی پدید آمد بسیاری از گرسنگی بمردند حضرت سلطان سیّد علی کیا که در موضع کوکه بود حضرت سلطان سیّد
جلال الدین اشرف را در خواب دید و گفت که ای اولاد من بیا و مرا دفن کن چون روز شد حضرت سلطان سید علی کیا
با هزار مرد مؤمن رفتند دیدند که نعش مبارک حضرت سید جلال الدین اشرف زیر درختی افتاده است
جبّار علم نور بر سر وی تا ساق عرش پیوسته دو پلنگ بر در پای وی نهاده و جامهٔ وی از خون وی آلوده گشته
و سر روی گرد آلود شده ویرا از آنجا بیگاه برداشتند بحوالی شهر لاهیجان بردند و دفن کردند و مشهد عالیشان
باخشند هر سال از وی کرامت و ولایت بسیار ظاهر میشود و می بینند روایت دیگر آنست که بعضی از اولاد
امام علی النقی ع از بغداد روی بولایت ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدّتی روزگار بسر بردند امّا یوسف
و یونس و سلیمان از ری روی بولایت نظر نهادند ایشان را شهید کردند امّا عزیز و محسن و قاسم از بغداد روی
بولایت لمر نهادند چون بموضع حسین آباد رسیدند ایشان را شهید کردند امّا حمزه و رضا ع پسران حضرت
امام موسی کاظم ع در زمان مأمون الرّشید علیه اللعنة در شهر و رامین شهید کردند بموضع هوسناه مدفونست
امّا قبر برادران ابراهیم بن امام علی نقی ع اطهر و حافظ و هادی و محمود و الیاس از بغداد روی بولایت
ری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدّتی روزگار بسر میبردند و بعد از آن روی بولایت دار المرز آمدند

نهادند چون برودبار علیای دربندک رسیدند اما جمشید را در رودبار نایی شهید کردند و محمود را در موضع سنگ رود شهید
کردند و الیاس را در موضع بل شهید کردند اما ظهر و ابتر و هادی از ری روی بولایت استرآباد نهادند چون بشهر استرآباد
رسیدند ایشان را شهید کردند ختم شد اخبار اولاد امام علی النقی ع **مجلس پانزدهم در ذکر اخبار امام حسن**
العسکری علیه السلام اما در اخبار آورده اند که حضرت حسن العسکری ع بعد از وفات پدرش ده سال پادشاهی
کرد و از ولایت شام تا بولایت مدینه در تحت تصرف آنحضرت شد و لشکر بی اندازه جمع کرد منقولست از حضرت شیخ حسن
خوارزمی در اسناد خود آورده است که هجده هزار اکابر بدیوان آنحضرت نشستند اول کسی که بیعت کرده بود محمد
بن عبدالله بن ابو المعالی بن مسعود شیرازی بود هم چنین مردم بیعت میکردند چون حسب المراد آنحضرت از جانب
الهی برآمد روی بشهر شام نهاد و شام را مسخر کرد از ایشان چندین اسیر بگرفت و غنیمت بدست آوردند هفتاد هزار
خوارج را بقتل آوردند بعد از فتح شام روی بولایت ری نهادند چون بشهر قم رسیدند تمام اکابر باستقبال بیرون
آمدند شیخ مفید علیه الرحمة گوید که چون حضرت امام حسن العسکری ع بشهر قم درآمد دیدم که جامه سبز پوشیده بود
و عمامه سفیدی بر سر بسته و دراعه رسول صلعم خدا در دوش افکنده و مصحف حضرت امیر المؤمنین ع را حمایل
کرده بود و خلق بیشمار بر دست و پای آنحضرت افتاده بودند بسیار کور و کر و مفلوج شفا یافتند چون حضرت
امام حسن العسکری ع بشهر قم نزول فرمود تا مدت ده روز بماند بعد از آن روی بشهر ری نهاد و مردم باستقبال
آمدند و علوفه و نذر بسیار آوردند چون حضرت امام حسن العسکری ع تحفهای مردم را بدید نه قبول نفرمود بلکه
عرض کردند یا ابن رسول الله صلعم مادر و پدر ما همه فدای جان تو باد در زمان عبدالملک مروان ما خویشان را دیدیم
و محبت شما را از دل بیرون نکردیم و گناه ما چه شد که ما را بیکبار از نظر خود انداختی حضرت امام حسن العسکری ع
این سخن بشنید و فرمود ای یاران بدانید که این شهر ری است که خون ناحق ریخته جناب امام حسین ع را بسبب
ری شهید کردند و این زمینی که غله بروید و هر باغی که او میوه بدهد تمام خون شهدای ری است آنگاه جناب امام حسن
العسکری ع مردم را وداع کرده روی بکوه پایه لواسان نهاد چون بموضع لواسان نزول فرمود عامر بن عبدالله را
بخواند و بفرمود که نامه باطراف و جوانب فرستادند مضمون آن نامه این بود که چون نامه من بشما رسید مسجدی
بنا کنید راوی گوید که چون نامه باطراف و جوانب رسید بعضا مسجد بیکروز بنا کردند که اگر خراب شود باز
آباد کنند اول مسجد همانکه در موضع لواسان است بنا کردند و دویم در موضع دارالمرز استندار بنا کردند
بهمین طریق بنا کردند سیم مسجد را و چهار بنا کردند چون تمام مسجدها تمام رسید حضرت امام حسن العسکری ع ده
روز در لواسان بنشست آنگاه امام حسن العسکری ع یحیی بن عبدالله بن فضل بن حسن بن محمد بن قاسم بن اسحق
بن هارون بن محمد بن زید بن امام حسن ع را در موضع لواسان گذاشت و آن مسجد را بدست وی سپرد

روی

روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر سامره رسید معتصم علیه اللعنه وی را زهر داد و شهید کرد که لعنت الله علی القوم الظالمین
حضرت امام حسن العسکری ع را یک فرزند بود نام وی حضرت محمد مهدی ع در چاه سامره غایب شد و زنده است و ظهور خواهد
کرد و عالم را از نور پروردگار منور خواهد ساخت ختم شد والسلام در اخبار آورده اند که مهدی بن عبدالله بن محمود بن رضا
ابن هارون بن حضرت امام زین العابدین ع از قله روی بولایت دارالمرز جیلان نهادند چون بموضع تنکابن افتادند
وطن ساختند مدتی روزگار بسر بردند محمد کیا گفتند و محمد کیا را چهار فرزند بود بدین اسامی یعقوب و علی
و محمود و حسین اما یعقوب و علی از دارالمرز جیلان روی بدارالمرز استندار نهادند چون بنواحی رستاق رسیدند
در موضع [illegible] افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مهدی کیا ماندند دوازده
سیدان علوی و حسینی و موسوی و رضوی در ولایت دارالمرز جیلان بظلم مخالفان مختفی ماندند بعضی را شیخ گویند
و بعضی را کیا اما از اولاد ابراهیم بن علی بن اسحق بن حسن بن جعفر بن یحیی بن هارون بن محمد بن حسین بن
زید بن حضرت امام زین العابدین ع محمد و قوام الدین و رکن الدین از قله روی بولایت شهریار نهادند چون بخشت
مرداباد افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما قوام الدین از خشت
مرداباد فرار نموده بدارالمرز افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب میربزرگ مشهور شدند
و رکن الدین در ولایت [illegible] افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی
و اما محمد را چهار فرزند بود بدین اسامی سید قاسم و سید مجتبی و سید مرتضی سید محمود و فرزندان در موضع
خشت مرداباد افتادند بماندند اما سید قاسم در ولایت ساوج بلاغ در موضع کیفو افتادند وطن ساختند
و سید مرتضی در ولایت شهریار المعروف بقبله پلیاه افتادند وطن ساختند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
حسینی سید کل حسب و نسب لا شک فی ذریة علی بن ابیطالب ع اما از اولاد علی بن محمد بن حسام الدین بن
محمود بن سلیمان بن حمزه بن مطهر بن عبدالله بن هادی بن حضرت امام زین العابدین ع جعفر و ابراهیم و حسن
از قله روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند و در آنجا در ولایت
فرمان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حسینی اما از اولاد عبدالله بن جعفر
بن یوسف بن یعقوب بن محسن بن حضرت امام موسی کاظم ع ابان و حسین و عمران از بغداد
روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند مدتی روزگار بسر بردند اما حسین و ابان
و عمران از آنجا فرار نمودند در ولایت تفرش افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب حسینی اما از اولاد جعفر بن عقیل بن قاسم بن سلیمان بن سعید بن احمد بن هادی بن حضرت
امام علی بن موسی الرضا ع یعقوب و یونس و محمد از بغداد روی بولایت شیراز نهادند چون بشهر
شیراز رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب علوی اما از اولاد امام زین العابدین ع

که عبدالمرز چپلان افتادند وطن ساختند دو هزار و سیصد تن مخفی النسب ماندند مجلس دوازدهم در ...

اولاد مسلم بن عقیل و محمد حنفیه علیهما السلام اما در اخبار آورده اند که مسلم بن عقیل را چهار فرزند بود
بدین اسامی محمد و ابراهیم و عبدالله و جعفر اما مسلم را دو فرزند محمد و ابراهیم را در شهر کوفه شهید کردند اما
عبدالله و جعفر را در زمین کربلا شهید کردند اما جعفر بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب را چهار فرزند بود بدین اسامی
عبدالمطلب و حمزه و محسن و ابوتراب تا در زمان حضرت امام حسین ع بودند از قوم ایشان را شهید کردند در زمین
کربلا و فرزندان جعفر بن مسلم بن عقیل در هزیمت عبیدالله زیاد علیه اللعنه از کربلا روی بولایت بغداد نهادند چون
بولایت بغداد رسیدند بدانجا رفتند که آنجا سه بهروز کوینه افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب عقیل اما عبدالمطلب را دو فرزند بود فضل و عبدالله اما فضل را سه فرزند بود بدین اسامی
حسن و حسین و زید اما عبدالله را سه فرزند بود یوسف و قاسم و ابراهیم بودند تا زمان خلفای بنی عباس
علیه اللعنه فرزندان حسین بن ابوطالب بن حسین بن یوسف بن محسن بن زید بن ابراهیم بن عبد
بن عبدالمطلب بن جعفر بن مسلم بن عقیل بن ابوطالب شمس الدین و شرف الدین و رکن الدین
و علی و زید تا زمان خلفای بنی عباس از بغداد روی بولایت مازندران نهادند بولایت مامان
سرا افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما شمس الدین در پایان قلعه
کوهستان بموضع کبل افتادند وطن ساختند ذریات وی بسیار شد بالقاب عقیل اما
اما شرف الدین بدارالمرز استمدار در رودخانه غور افتاده وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب عقیل اما رکن الدین در ولایت دارالمرز استدار بموضع لاوریج افتاده وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب عقیل اما عون بن حضرت امیرالمؤمنین ع را دو فرزند بود ابراهیم و علی
در زمان منصور دوانقی علیه اللعنه از مدینه روی بولایت قزوین نهادند چون بکوه پایه قزوین رسیدند
علی بن عون بن حضرت امیرالمؤمنین ع را در کوه پایه قزوین در موضع شکرآباد شهید کردند اما ابراهیم
بن عون بن حضرت امیرالمؤمنین ع از کوه پایه قزوین روی بولایت الموت نهاد چون بموضع کر رسید
ویرا شهید کردند در ذکر اولاد جعفر اما در اخبار آورده اند که محمد حنفیه بن علی بن ابیطالب ع را چهار فرزند
بود بدین اسامی هاشم و حمزه و محمود و یوسف تا در زمان عبدالملک مروان علیه اللعنه اما هاشم
و حمزه از مدینه روی بولایت طارم نهادند چون بموضع سپورزن لوشکان رسیدند ایشان را شهید کردند اما
اما محمود و یوسف از مدینه روی بولایت برز نهادند چون بشهر برز رسیدند ایشان را شهید
کردند در ذکر اولاد مالک اشتر اما در اخبار آورده اند که مالک اشتر را چهار فرزند بود بدین

اسامی

اسامی ابراهیم و محمد و انیس و احمد و اما ابراهیم بن مالک اشتر در زمان عبیدالله زبیر علیه اللعنه از کوفه
روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند وطن ساختند تا زمان خلفای بنی عباس علیه اللعنه
فرزندان علی بن ابراهیم بن حارث بن محمود بن انیس بن اسد بن هاشم بن محمد بن قاسم بن مالک
بن جعفر بن عبدالله بن ابراهیم بن مالک بن جعفر بن عبدالله بن ابراهیم بن مالک اشتر اسکندر
و عسکر و مهراب از بغداد روی بدارالمرز نهادند چون بموضع رودبار قصران در موضع میکان افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار بالقاب سپیل حکایت کنگره نوازان که خود را بناحق سید [illegible]
اما در اخبار آورده اند که ملک یزدجرد بن شهریار دختر خاقان چین را بجهة
فرزند خود ملکشاه غازی خواست آنگاه خاقان چین قاصدی نزد ملک فرستاد گفت که در ولایت
ری چه ساز شهرت دارد که من در عقب دختر خود فرستم چون ملک این سخن بشنید شاد شد گفت که در و
لایت ما همه ساز هست الا کنگره نواز که در ولایت ما نیست اما بسیار کنگره نواز در عقب دختر بادشاه
چین آمدند بولایت ری افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد حکایت تا زمانی که
ملکشاه غازی در دنیا سفر کرد بجوار حق درپیوست بعد از آن تا پانصد سال جمله کنگره نوازان فغان برآوردند
که ما سیدیم اما عرب کنگره نواز و فرزندان در شهر ری افتادند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد خود را سید خواندند اما ابراهیم کنگره نواز فرزندان و برادران و ابن عمان بولا
همدان بموضع کهک افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما حسن کنگره نواز با فرزندان و برادران
و برادرزادگان و خویشان در ولایت طارم در موضع آرده افتادند وطن ساختند خود را بناحق سید
خواندند اما ایران شاه کنگره نواز و فرزندان و محمدشاه کنگره نواز و فرزندان با اولاد و اصحاب
سه هزار و سیصد تن بودند در شهر تبریز افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما سهراب کنگره
نواز و فرزندان و مهراب کنگره نواز و فرزندان چهار هزار تن در شهر آذربایجان افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما قاسم علی کنگره نواز در و
لایت سمران افتادند در موضع ده علیا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق
سید خواندند اما قاسم کنگره نواز نواز در ولایت رودبار قصران در موضع رودک افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما رستم کنگره نواز در شهر (در حاشیه: دیگر کنگره نواز)
استرآباد افتادند و خود را بناحق سید خواندند اما یوسف کنگره نواز و حیدر کنگره نواز در شهر حاجی
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند اما دیگر
کنگره نواز و فرزندان و برادران و ابن عمان هزار و چهارصد و پنجاه نفر در شهر برز

افتادند و وطن ساختند و خود را سید خواندند اما جمشید گنگره نواز و منصور گنگره نواز و فرزندان و برادران
و برادرزادگان و ابن عمان هزار و چهارصد و پنجاه نفر روی بولایت اصفهان نهادند چون بموضع گلستانه افتادند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد و خود را بناحق سید خواندند و اکنون مشهورست بگلستانه
حکایت ملکشاه یزدجرد بن شهریار اما در ولایت آورده اند که بصحت رسیده که در زمان جناب امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب ع معاویة بن ابوسفیان علیه اللعنه لشکر بی اندازه جمع کرد و میخواست که با حضرت امیر
المؤمنین ع حرب کند حضرت شاه ولایت نیز لشکر خود را جمع کرده نوشته بولایت عجم فرستاد و ملک
شاهپور ابن ملک یزدجرد بن شهریار نامه را بخواند سپاه خود را جمع آوری نموده از قلعه شمیران روی
بولایت مدینه نهاد چون بولایت مدینه رسید حضرت شاه مردان و سرور مخلوقان عالم را خبر دادند
از آمدن ملک شاهپور و سپاه وی چون حضرت شاه ولایت این سخن بشنید شاد شد و بر ملک شاهپور
آفرین کرد آنگاه حضرت امیر المؤمنین ع بفرمود تا تمام سپاه مدینه باستقبال ملک شاهپور بیرون
رفتند و ویرا بصد عزت و جلالت ببارگاه حضرت امیر المؤمنین علی ع آوردند ملک شاهپور را چشم
بر جمال جهان آرای حضرت امیر المؤمنین ع افتاد گفت السلام علیک یا اسد الله السلام علیک
یا حجة الله السلام علیک یا قدرة الله السلام علیک یا امام المتقین یا وارث رسول الله و یعسوب الدین و یا خلیفة
رب العالمین السلام علیک یا حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب هزار جان من فدای نام تو باد
آنگاه حضرت امیر المؤمنین ع از جای برخاست و ملک شاهپور را در کنار گرفت و سر و روی ملک شاهپور را بوسه
داد و ویرا گرامی داشت و مدت دو هفته در مدینه بود بعد از آن حضرت علی ع با سپاه روی بولایت نهروان
نهادند و با لشکر مخالفان بسیار مجادله کردند آخر الامر ملک شاهپور عبدالرحمن بن ولید را بکشت چون
حضرت علی ع آن دست برد ملک شاهپور را بدید شاد شد گفت ای یاران بعد از این ملک شاهپور را شاه غازی
بخوانند و از آن روز نام وی ملک شاه غازی بماند مدت یکهفته درگذشت که دمار از مخالفان برآوردند بعد
از آن لشکر ائمه روی بولایت مدینه نهادند چون نزدیک فرات رسیدند حضرت امام حسین ع
بیماری داشت بیهوش شده چون ملک شاه غازی جناب امام حسین ع آنچنان بدید از مرکب پیاده شد
و بر پای مبارک امام حسین ع بنشست چندانکه امام حسین ع بیهوش بود چون بهوش آمد و بر ملک شاه
غازی آفرین کرد گفت یا ملک شاه من از تو خشنود شدم که خدای تعالی از تو خشنود باد آنگاه
ملک شاه غازی برخاست گفت یا امام حسین ع مرا حاجتیست بدرگاه تو توقع دارم که حاجت مرا
روا کنی حضرت امام حسین ع فرمود یا ملک شاه مقصود تو چیست با من روا کنم عرض کرد یا امام حسین ع
مقصود من آنست که سه حجت بمن دهی حجت اول آنکه فردای قیامت بی من قدم در بهشت

نن

ننهی دوم آنکه اگر از اولاد من بهزار پشت برسد از اولاد تو روی بگردانند و حجت سیم آنکه فرزندان و خویشان و اهل
بیت من اگر چه گناه کار باشند شفاعت ایشان را در پیش قدمت جناب محمد مصطفی ص درخواست کنی چون حضرت امام حسین ع
این سخن بشنید شاد شد آنگاه دوات و قلم طلب نمود بدین عبارت نامه نوشت یا ملک شاه غازی بدان و آگاه
باش که فردای قیامت بی تو قدم در بهشت ننهم تا ترا بهمسایگی خود جا ندهم و حجت دیگر آنست بدین عبارت
نوشت که هرگز از اولاد تو و ذریات تو و اهل بیت تو از من روی بگردانند و نخواهند گردانید دیگر آنکه اولاد و اهل بیت
تو اگر در دنیا بر کفر و فساد و معصیت بسر برده باشند از اول عمر تا آخر عمر من فردای قیامت درخواست ایشان را در پیش
قدم محمد مصطفی ص خواهم کرد حضرت امام حسین ع آن مکتوب را بنوشت و مهر مبارک نهاد بعد از آن بدست ملک شاه
غازی داد حضرت ملک شاه آن دست خط مبارک را ببوسید و بر سر و چشم خود بمالید و نگاه داشت و حضرت امام حسین ع
و ملک شاه غازی بولایت مدینه رفتند ملک شاه غازی حضرت امیر المؤمنین ع را وداع کرده روی بولایت عجم
نهاد چون بولایت شمیران رسید در قلعه رفت و قرار گرفت که رحمت خدا بر ملوک عجم باد و در اخبار آورده اند که در آن
زمان که حضرت امام حسین ع با اولاد و اصحاب در زمین کربلا گرفتار شد یزید بن معاویه علیه اللعنه لشکر بی اندازه
جمع کرد سر راه حضرت امام حسین ع را بگرفت و نگذاشت که بکوفه روند اما راوی روایت میکند که زهیر را بحضرت
امام حسین ع بفرستاد آنگاه حضرت امام حسین ع بریر همدانی را بخواند فرمود یا بریر امروز می بینم که استان بی
وفایان و بی اعتباران حضرت محمد مصطفی ص بر فرزندان وی چه ستمها کردند و خواهند کرد یا بریر
ترا برسولی در پیش یزید بن معاویه باید فرستادن ورا بگو که فرزندان حضرت امیر المؤمنین ع در حق شما
چه کرده اند که شما میخواهید دمار از روزگار اولاد ائمه برآرید و فردای قیامت در پیش جدم محمد مصطفی ص
و پدرم علی المرتضی ع و مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها و برادرم حسن ع چه عذر خواهند آورد بیا از سر
کشتن ما درگذر و ما را راه ده تا دیگر بجانب مدینه بسر قبر جدم محمد ص و پدرم علی ع و فاطمه زهرا روم و بعبادت مادرم
خدای تعالی مشغول شوم یا ما را بگذار که بکوفه روم و در گوشه قرار گیرم یا ما را و فرزندان و اصحاب
مرا آب ده که از تشنگی هلاک شویم اما بریر مرد بسیار شجاع و دلیر بود و سن وی بنود رسیده بود گفت
یا حضرت امام حسین ع جان ما بفدای جان تو باد آنگاه بریر سر فرود آورد و روبراه نهاد آنگاه حضرت
امام ع فرمود یا بریر پیش دستی نکنی بر مخالفان بریر عرض کرد که فرمان بردارم بریر رفت تا ببارگاه
یزید بن معاویه علیه اللعنه رسید اما یزید را از آمدن بریر معلوم گردید گفت بریر را ببارگاه وی در آورند چون
ببارگاه یزید علیه اللعنه درآمد سلام نکرد یزید را خشم گرفت گفت یا بریر بی شرم تو چرا ما را اسلام
نکردی مگر ما مسلمان نیستیم بریر گفت ای پسر معاویه اگر تو مسلمان بودی ستم بر فرزندان حضرت مصطفی ص
و علی مرتضی ع نکردی و دیگر آنکه کسی خواهد که خانه نبوت را خراب کند و جگر گوشه فاطمه زهرا را و نور دیده

محمد مصطفی صلعم را و علی مرتضی ع را شهید کنند و برا چگونه مسلمان گوییند یزید گفت یا بریر محاسن سفید کردی و برآن ریش سفید تو شرم آید اگر نه نبید ادام که سزای تو چه بود گفت اگر تو شرمی بود شرم از جناب مصطفی صلعم و علی مرتضی ع داشتی و اولاد ایشان را ظلم نکردی چون یزید ملعون اینسخن بشنید در خشم شد گفت یا بریر سخنهای بیهوده میگوئی تا من ترا بکشم و حسین بن علی بگوید که پسر معاویه رسول را بکشت و نیز نش عرب مرا نماید بریر گفت ای پسر معاویه چندانکه این تیغ در دست منت من را برایگان ندهم تا سر بعوض سر خود نستانم یزید گفت یا بریر بچه کار آمده گفت مرا حضرت امام حسین ع فرستاده است که پا و انگشتن ما درگذر و دست از ما باز دار و بگذار تا دیگر باره بولایت مدینه روم و بر سر قبر جدم محمد مصطفی صلعم عبادت کنم و یا بگذار تا بکوفه گوشه بگیرم یا یاران دوا پسج و دشت کربلا آب ده که از تشنگی هلاک نشویم چون یزید علیه اللعنه اینسخن بشنید گفت ما همه حیوانات را آب بدهیم و الا تو را بیا نزد آب نخواهیم داد بریر گفت ای بیشرم فردای قیامت در پیش حضرت محمد مصطفی صلعم چه عذر خواهی آورد و از برای هیچ روز بلعنت خدا در دنیا و آخرت خواهی بود تا دنیا باشد ترا و فرزندان ترا بر سر منبرها لعنت خواهند کرد چون یزید این سخن بشنید لرزه بر اندام وی افتاد و بی تاب شد یزید ملعون گفت تا جواب نامه نوشتند و بریر روانه نمودند چون بریر بخدمت حضرت امام حسین ع رسید سلام کرد گفت یا امام حسین اگر تمام عالم دریا شود از برای تو و اولاد تو آب نخواهد بود چون امام حسین ع این سخن بشنید توکل بر خدا کرد تا آنکه لشکر ضلالت بگرد حضرت در آمد بریر همدانی پیش آمد گفت یا حضرت امام که اول کسی که در معرکه تو کشته شود من باشم امام فرمود یا بریر تو مرد پیری و بسیار خدمت ما کردی و سن تو به نود رسیده امروز برو بگوشه بنشین و بطاعت خدا مشغول باش بریر گفت یا حضرت مرا شادی امروز است که محاسن خود را پیش از تو در زمین رنگین سازم چون امام این سخن بشنید شاد شد دوات و قلم طلب نمود و بدست مبارک خود قباله صحیح نوشت بدین مضمون که دو دانگ همدان از کوه و دشت و دو دانگ فرح و لاهیم را بدست خط مبارک نوشت مهر کرد و بر سر و چشم خود مالید اما بریر همدانی را در زمین کربلا شهید کردند رحمة الله علیه اما بریر همدانی را دو فرزند بود بدین اسامی زبیر و عبدالله در شهر حله بردند تا زمان منصور دوانیقی اما فرزندان بریر عبدالله بن وهب بن محمد بن کریم بن محمود بن حسین بن قاسم بن نعمت بن یوسف بن عبدالله بن زبیر بن بریر همدانی رحمة الله علیه از ولایت حله روی بولایت همدان نهادند چون بشهر همدان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب بریر همدانی **حکایت** اما در اخبار آورده اند که ورقاء بن غالب بمدت چهار سال خدمت جناب امام حسین ع کرده و امام ویرا نگاه فرمود اول سفره چی دویم اسباب بیرا پرده حضرت امام بردی سیم حضرت امام زین العابدین ع را بکتف خود نگه داشتی و ورقاء بن غالب دختر زاده حضرت یحیی اخرنی بود تا زمانی که حضرت امام حسین را با اهل بیت در زمین کربلا شهید کردند ورقاء بن غالب

در کوفه بود چون خبر وفات امام ع بگوشش او رسید گریه آغاز کرد و جامه را چاک زد و خاک حسرت بر سر کرد **حکایت** ورقاء ابن غالب که ورقاء ابن غالب بعد از وفات امام حسین ع بیست پنج سال روزه داشت و طعام لذیذ نخوردی و خلعت فاخر نپوشید و چون شب شدی پارچه نان جو و اندک دوغ شتر خوردی و بجای جامه لیف خرما بافتی و بتن خود پوشانیدی اما ورقاء ابن غالب را سه فرزند بود محمد و کامل و حسین اما حسین بن ورقاء بن غالب را یکفرزند بود عبدالله اما عبدالله بن حسین بن ورقاء بن غالب را دو فرزند در شهر موصل شهید کردند اما فرزندان حسین بن ورقاء ابن غالب رحمه الله در زمان هشام بن عبدالملک مروان از شهر کوفه روی بولایت بغداد نهادند چون بشهر بغداد رسیدند مدتی بسر بردند تا زمان حضرت محمد حنفیه بن امیرالمؤمنین علی ع از مدینه روی بولایت طالقان نهادند اما ابراهیم بن عامر بن عبدالله بن حسین بن ورقاء بن غالب بازمره حضرت محمد حنفیه بود چون بولایت طالقان افتادند حضرت محمد حنفیه در کوه طالقان غایب شد اما ابراهیم بن عامر بن عبدالله حسین بن ورقاء بن غالب از طالقان روی بدار المرز استرآباد نهادند چون بکجور رستاق افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کالج **ذکر محمد بن ابابکر بن ابی قحافه** اما در اخبار آورده اند که جناب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع اول عمر تا آخر عمر روز روزه و شب در نماز بود و عمر و ابابکر و عثمان علیه اللعنه را گذار بدر خانه حضرت امیرالمؤمنین ع افتاد آن سگ حرام زاده گفتند علی روز بروزه و شب در نماز مشغولست چون شب درآید هر کس بجای خود قرار گیرد علی از خانه بیرون آید دزدی همی کند ابابکر ملعون گفت من امشب در خانه علی میروم تا دزدی او را بر خلق آشکار کنم ابابکر بدر خانه امیرالمؤمنین ع آمد و پنهان شد چندان بماند که شب درآمد حضرت علی ع نماز شام را ادا کرد ناگه دید که حضرت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل آمدند و نان جنت را بیاوردند آنگاه امیرالمؤمنین ع را چشم بر ابابکر افتاد گفت ای سگ حرام زاده دزدی مرا آشکار کردی چون ابابکر اینسخن بشنید لرزه بر اندام پلید آن ملعون افتاد آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ع بدست مبارک خود یک لقمه طعام بر ابابکر داد و طعام را بخورد و روی بخانه نهاد چون بخانه رسید با زن خود مجامعت کرد بقدرت خدای تعالی فرزندی در وجود مادر افتاد چون نه ماه و نه ساعت درگذشت فرزند از وجود مادر متولد شد و آن فرزند را محمد نام کرد **حکایت** در روایت صحیح آورده اند که محمد بن ابابکر سه روز شیر از پستان مادر نخورد ابابکر نزد امیرالمؤمنین ع رفت گفت یا علی حضرت سبحانه و تعالی مرا فرزندی داده و امروز سه روز است که شیر مادر را نمیخورد و مرا مقصود آنست که شما قدم رنجه فرمائید بمنزل ما تا برکت قدوم شما فرزند ما شیر خورد آنگاه حضرت شاه ولایت قدم مبارک بخانه ابابکر نهاد آن طفل سه روزه را چشم بر جمال جهان آرای مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع افتاد گفت السلام علیک یا اسدالله الغالب السلام علیک یا قدرة الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا حضرت امیرالمؤمنین ع و یا امام المتقین یا وارث المرسلین و خلیفه رب العالمین هزار جان من فدای نام تو باد چون حضرت از آن کودک اینسخنها بشنید گفت ای کودک چرا شیر از پستان مادر نمیخوری آنکودک گفت یا علی بدان و آگاه باش که من از طعام جنت

یکفرزند بود از او بسیر تیغ ... باریان
سر شهادت بن عبدالله بن ...
خروج کرده حضرت ...

حاصل شدم حضرت علی انگشت مبارک خود را بعسل آلوده کرد بدهن محمد نهاد محمد بن ابابکر در طفولیت پدر و مادر خود را رها
کرده بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمد در اخبار آورده اند که محمد بن ابابکر سی سال در خدمت امیرالمؤمنین ع بود اما
محمد بن ابابکر فرزند کهین خود را بغایت دوست داشتی و نام خود را باو عطا کرده بود و ویرا بدان سبب محمد کهین گفتندی
در جنگ صفین معاویه علیه اللعنه لشکر بر روی حضرت امیرالمؤمنین ع فرستاد حضرت علی ع محمد بن ابابکر را بجانب مصر
فرستاد محمد بن ابابکر با لشکر مخالفان بسیار مجادله کردند آخر الامر از لشکر مخالفان خارجی ملعون ویرا بگرفت ببرد
معاویه بن ابی سفیان برد چون محمد بن ابابکر را به بارگاه معاویه در آوردند حضرت محمد بن ابابکر سلام نکرد معاویه شاد
شد و گفت الحمد لله که کشنده عثمان بدست من افتاد معاویه گفت تا محمد را در شکم خر کردند و بسوختند که لعنت
خدا و نفرین رسول بر آن ملعون باد لعنة الله علی قوم الظالمین اما فرزندان محمد بن ابابکر مالک و علی و سلیمان در زمان
حضرت امام حسن ع در شهر کوفه شهید کردند اما محمد کهین فرزند کهین محمد بن ابابکر بود در زمان حضرت محمد بن حنفیه از مدینه
روی بولایت طالقان نهاد چون بابکان طالقان رسیدند اما محمد ابابکر از طالقان روی بولایت استمار
نهاد چون برودبار درنبدک درپایان رودبار سفلا افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
ابابکر اما فرزندان روح الله بن محمود بن قاسم بن زرین کر بن جعفر بن موسی بن امام محمد تقی ع از بغداد
روی بولایت فیروزکوه نهادند بدهی رسیدند که آنده را کهنک کفشدی وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب قزوین ذکر اولاد کثیر معلم که حضرت کثیر معلم رحمة الله علیه چهارده سال خدمت حضرت امام ذکر اولاد کثیر معلم
حسن ع کرد بر گاه نام حضرت امیرالمؤمنین از دهان شنیدی هر مالی که داشتی فدا کردی تا زمانی که حضرت
امام حسین ع و فرزندان و برادران و اصحاب و یارانش را تمامی شهید کردند و عبیدالله زیاد ملعون در شهر کوفه بود
و حکومت میکرد اما کثیر معلم در شهر کوفه فرزندان عبیدالله زیاد را تعلیم میکرد تا مدت بیست سال و کس
ندانست که ویرا مذهب و ملت چیست قضا را یکروز سقائی از در مسجد میگذشت و مشک آبی داشت
چون کثیر معلم را چشم بر سقا افتاد گفت یا سقا مرا شربت آبی ده چون سقا این سخن بشنید یک کاسه آب
بکثیر معلم داد چون آب را نزدیک دهن تشنگی جناب امام حسین ع و فرزندان و برادران آنحضرت را بیاد آورد
گریه آغاز کرد لرزه بروی افتاد و طاس از دست وی بر زمین افتاد گفت که لعنت الله علی قاتل الحسین لما
پسر سنان بن عاص علیه اللعنه شاگرد کثیر معلم بود گفت یا کثیر معلم قاتل حسین ع یزید بود چرا یزید را لعنت
کردی چون کثیر معلم از آن حرامزاده این سخن بشنید گفت ای پسر زنهار که با پدرت نگوئی که من بعد ترا آزار
رعایت کنم ناگاه آن کودک حرامزاده از مسجد بیرون رفت هر گفت اگر من این سخن را با پدر بگویم رافضی باشم
و چوب در بینی تخس خود کرد و نگاه داشت ناگاه خابه تخس وی غرق خون شد بعد از آن روی بخانه نهاد
با پدر خود گفت که امروز کثیر معلم رافضی را ندانستی بر زنید چه گفت پدر مسکوش گفت بگو آنگاه آن کودک گفت

که امروز در مسجد سقائی میگذشت و کثیر معلم از سقا آب طلب کرد چون آب را نزدیک دهن برد تشنگی امام حسین را
بیاد آورد آب نخورد گفت لعنة الله علی قاتل الحسین چون سنان بن انس ملعون از فرزند خود این سخن شنید نزد
عبیدالله زیاد رفت و احوال را باز گفت عبیدالله علیه اللعنه بغضب شد تا کثیر معلم را بگرفتند و زندان انداختند
مدتی روزگار در گذشت که حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق داد که حضرت کثیر معلم را مختار بن عبدالله ثقفی علیه الرحمه
از بند مذلت خلاص کرد و مار از مخالفان بر آورد [illegible] که کثیر معلم را دو فرزند بود عبدالله
و عنایت الله اما عبدالله را سه فرزند بود جعفر و محمود و حسن اما عنایت الله را دو فرزند بود یعقوب
و حارث اما جعفر بن عبدالله بن کثیر معلم را دو فرزند بود شمس الدین و رکن الدین در اخبار آورده اند
که کثیر معلم را با دو فرزند که عبدالله و عنایت الله نام داشتند تا زمان بنی مروان علیه اللعنه در شهر کوفه شهید
کردند اما فرزندان عبدالله بن کثیر رحمه الله جعفر و محمود و حسن را در شهر حله شهید کردند اما فرزندان جعفر بن عبدالله بن
کثیر رحمه الله شمس الدین و رکن الدین در زمان عبدالملک مروان از بغداد روی بولایت دارالمرز استمار نهادند
چون برودبار درنبدک رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شیخ اما یعقوب بن عنایت الله
بن حضرت کثیر معلم را دو فرزند بود معین و مهین اما یعقوب و حارث را در زمان حجاج بن یوسف در شهر
بغداد شهید کردند اما فرزندان یعقوب بن عنایت الله بن کثیر معین و مهین از بغداد روی بولایت
دارالمرز استمار نهادند چون بتوابع شهرویان درپایان قلعه سلح کنان افتادند وطن ساختند ذریات
ایشان بسیار شد بالقاب مولوی در ذکر اخبار مولوی اما در اخبار آورده اند که عدی سعدی کرب
جوایری علیه الرحمه اصحاب کبار حضرت امیرالمؤمنین ع بود مدت سی سال خدمت کرد اما عدی سعدی کرب را
دو فرزند بود عبدالله و امان الله تا در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع لشکر جمع کرده بود روی بولایت نهروان
نهاده با لشکر معاویه بسیار مجادله کرد آخر الامر عبدالله بن عبد سعدی کرب بلال بن علقم را بکشت چون حضرت
امیرالمؤمنین ع آن دست برد بدید شاد شد عبدالله را در کنار گرفت و سر و روی عبدالله را بوسه داد گفت یا ملکم
از آن زمان القاب ایشان و طایفه ایشان و ملک بماند اما عبدالله بن عبد سعدی کرب را دو فرزند بود
محمود و مسعود اما حضرت عدی سعدی کرب را در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع در حاور رهین شهید کردند اما فرزندان
عدی سعدی کرب عبدالله و امان الله را در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه در شهر سامره شهید کردند اما فرزند
عبدالله عبد سعدی کرب محمود و مسعود در زمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه از بغداد روی بولایت
دارالمرز استمار نهادند چون بموضع بوش رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب ملک
در ذکر انیس ابن مالک اشتر اما در اخبار آورده اند که انیس بن مالک علیه الرحمه را دو فرزند بود
قاسم و ابراهیم اما قاسم ابن انس بن مالک اشتر را سه فرزند بود حسام الدین و نظام الدین و ابراهیم

درزمان هشام بن عبدالملک مروان علیه اللعنه در شهر حله شهید کردند اما فرزندان قاسم بن انس بن مالک اشتر
حسام الدین ونظام الدین وابراهیم درزمان محمد بن حنفیه بن حضرت امیرالمؤمنین ع از مدینه روی بولایت طالقان
نهادند اما حسام الدین وابراهیم از طالقان روی بدار المرز نهادند چون بموضع نائیه لار رسیدند وطن ساختند
ذریات ایشان بسیار شد لاری حکایت اما در اخبار آورده اند که حضرت امامزاده اسمعیل بن حضرت امام علی بن موسی
الرضا ع درزمان مامون الرشید علیه اللعنه از بغداد روی بدارالمرز نهادند چون بولایت موضع نائیه لار رسیدند وطن
ساختند اما ابراهیم بن محمد بن قاسم بن شمس الدین بن عابدین بن نظام الدین بن قاسم بن انس بن
مالک اشتر که حضرت امیرالمؤمنین ع او را برادر خوانده بود آنگاه ابراهیم امامزاده لازم التعظیم اسمعیل بن فضل
بن حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را درخانه برد ودست پای مبارک امامزاده اسمعیل را بوسه داد وهمان روز ابراهیم
دختر خود صالحه را بعقد امامزاده اسمعیل درآورد اما ابراهیم لاری هشت سال امامزاده اسمعیل ع نگاه داشت رشید
یان از حال ایشان آگاه شدند واو را شهید کردند وازآن امامزاده چندین اولاد بماند وسادات صفوی درعالم پیدا شدند
در ذکر ... احمد بن شیث جلبی ... اما در اخبار آورده که حضرت احمد بن شیث جلبی رحمه الله چهل سال
خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع کردی وحضرت احمد بن شیث جلبی را دو فرزند بود نعمان و فاقان اما در اخبار
آورده اند که حضرت احمد بن شیث جلبی را جناب امام حسین ع بغایت دوست داشتی که هرگاه آنحضرت
میخواست که شوسنا زاصلعت دهد با احمد شیث مقرر فرمودی وهروقت که جناب امام حسین ع احمد بن
شیث را خواندند احمد صلعت برخواندی والقاب آن طایفه ازآن تاریخ صلعت بکرمانند اما حضرت شیث
جلبی را درزمان عبیدالله زیاد علیه اللعنه در شهر موصل شهید کردند اما نعمان بن احمد بن شیث جلبی را دو فرزند
بود ناصر ویاسر اما فرزندان احمد بن شیث جلبی نعمان وفاقان را درزمان عبیدالله بن زیاد در شهر کوفه
شهید کردند اما محمد بن نعمان بن احمد بن شیث جلبی ناصر ویاسر را درزمان هشام بن عبدالملک مروان ملعون از بغداد
روی بدارالمرز جیلان نهادند چون بکوه پایه بموضع کله رود رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب صلعت بر حکایت اما فرزندان ابراهیم بن داود بن محمد بن سلیمان بن فضل بن
خردک آهنگر که ایشان از آل داود پیغمبر بودند وهرگز تقیه نکرده بودند وشیعه پاک مذهب بودند که
درزمان منصور دوانقی علیه اللعنه که حضرت امام جعفر صادق ع را شهید کرد اما فرزندان وی ابراهیم ومحمد
مارستاق از جیلان روی بلار حاتق نهادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حداد در ذکر مسیب
بن قعقاع خزائی رحمه الله اما در اخبار آورده اند که حضرت مسیب بن قعقاع خزائی رحمه الله یک فرزند
بود یحیی اما یحیی بن اسد بن محمد بن مسیب بن قعقاع خزائی را دو فرزند بود فضل وعبدالله را درزمان
هشام بن عبدالملک مروان ملعون حضرت مسیب را با سه فرزند که محمد وابراهیم وقاسم نام داشتند اینها را بجلی

از آب

آب فرات شهید کردند اما فرزندان محمد بن مسیب بن قعقاع خزائی اسد از بغداد روی بولایت دوهزار نهادند چون بموضع آزدوج
افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب آزدوج اما فرزندان یحیی بن محمد بن مسیب فضل وعبدالله از دارالمرز
جیلان وشیره دوهزار روی بولایت دارالمرز نهادند چون بلار رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
آزدوج اباسلط هروی (اباصلت) اما در اخبار آورده اند که اباصلت بیست چهار سال خدمت حضرت علی بن موسی الرضا ع را کرد
تا درزمان مامون ملعون که حضرت امام علی بن موسی الرضا ع را زهر داد وشهید کرد اباصلت درخدمت امام معصوم در شهر
طوس بود اما اباصلت را دو فرزند بود نجیب وخطیب از خراسان روی باستراباد نهادند چون برودبار رسیدند مدتی
ببر بردند بعد ازآن نجیب وخطیب از رودبار نائی بشهر رویان افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
خواجه ابولؤلؤ خطاب اما در اخبار آورده اند که بعد از ابابکر عمر بن خطاب علیه اللعنه بخلافت نشست قضا را کیفر عمر بن
خطاب آسیابانی کرده بود ابولؤلؤ انصاری علیه الرحمه استاد آن آسیا بود وکار میکردی اندک روزگار مانده بود که
آن آسیا را تمام کند یکروز حضرت امیرالمؤمنین ع بدر خانه خویش نشسته بود ابولؤلؤ انصاری را گذر بدر خانه حضرت امیر
المؤمنین ع افتاد سلام کرد گفت یا مولینا من امروز عمر بن خطاب را خواهم کشت چون حضرت امیرالمؤمنین ع
اینسخن بشنید گفت اگر اینکار از دست تو برآید من ترا شجاع الدین نام خواهم کرد ابولؤلؤ انصاری گفت یا مولینا
بهمین دعای تو خواهد بود ایزد الحق وروی بآسیاب نهاد چون بدر آسیاب رسید عمر بن خطاب با چهل غلام ایستاده
بود آنگاه ابولؤلؤ انصاری آسیا را تمام کرد عمر بن خطاب گفت یا ابولؤلؤ از من چه میخواهی بخواه ابولؤلؤ گفت که من
از حضرت رسول ص شنیدم که گفت هرکه سینه عمر بن خطاب را ببوسد فردای روز قیامت ویرا حساب نخواهد بود
چون عمر اینسخن بشنید شاد شد جمله غلامان را بهر طرف روانه نمود عمر در آسیاب رفت وسینه خود را بیرون آورد ناگاه
ابولؤلؤ انصاری از پس درآمد ویک کارد بر شکم عمر بن خطاب زد وگفت یا علی المضطر شکم آن حرامزاده را بدرید وجان
پلیدش را بمالکان دوزخ رسانید ودر آسیا را محکم کرد بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمد عرض کرد یا مولا هر زمان
بفدای نام تو باد که عمر بن خطاب را بجهنم رسانیدم چون امیرالمؤمنین ع اینسخن بشنید شاد شد ویرا شجاع الدین نام کرد
حضرت ازآن صفه که نشسته بود برخواست ودر صفه دیگر رفت وشجاع الدین را از غلامان پنهان کرد چون ازینان
درگذشت غلامان بسوی آسیا آمدند ودر آسیا را بگشودند عمر بن خطاب را خالی دیدند روده اش از کون پلیدش بیرون آمده
وشکم دریده وجان بمالکان دوزخ سپرده لعنت الله علی قوم الظالمین چون غلامان عمر بن خطاب را بدان
حال دیدند برفتند ومردم شهر مدینه را خبر کردند از کشتن عمر بن خطاب آشوب درمیان مخالفان افتاد وگفتند
که ابولؤلؤ انصاری عمر بن خطاب را بجهنم رسانیده پس مخالفان بخدمت حضرت امیرالمؤمنین ع آمدند گفتند
یا علی شما که دراین صفه که نشسته اید هیچ کس را دیده اید که ازینجا رفته باشد جناب علی ع فرمود بحق آنخدای
که مرا آفریده ازبرای راستی در اینجا که من آمدم وبدین صفه که نشستم کس را ندیدم چون خارجان اینسخن شنیدند

بازگشت چون شب درآمد حضرت مرتضی علی بفرمود تا دلدل مبارک را زین بر نهادند و شجاع الدین را در پیش
رئیس کاشان روانه نمود و نامه نوشت که چون نامهٔ من به تو رسد باید در ساعت دختر خود را در عقد شجاع الدین درآوری
و هفت بته گل پیوند کنی تا ولایت من را به بیند آه در اخبار آورده اند و روایت میکند عبدالله بن عباس در آن وقت
که دلدل مبارک شجاع الدین را بکاشان رسانید شب پنجشنبه چهارم ماه مبارک بود که ناگاه آواز پای دلدل
وی رسید از جای برخاست و از خانه بیرون آمد و دست و پای دلدل را ببوسید و آن نامه را بخواند و ببوسید
و بر سر و روی خود بمالید و کفش صندوق امیرالمؤمنین ع آنگاه رئیس کاشان دست شجاع الدین را گرفت
و بخانه برد و دختر خود صفیه نام را بعقد شجاع الدین درآورد و آن شب چراغ روشن و هفت بته گل
و انگور در باغ نشاند چون صبح درآمد آن زن یکی پسر زائید و پسر او یک ساله بود و باغ انگور آورده بود و آن
پسر را یحیی نام کردند روایت است که مدت شش ماه در گذشت خوارجان که از اطراف در جواب بودند و طالب
خون عمر بن خطاب بودند تفحص و تجسس مینمودند تا بشهر کاشان رسیدند گمان بردند که شجاع الدین در کاشان
و انخوارجان در شهر محله بمحله میگردیدند ناگاه بدر خانهٔ رئیس کاشان رسیدند و رئیس کاشان قسم یاد کرد که
آنکس که شما طلب میکنید در این شهر نیست و اما آسیابانی دیگر داریم و نام وی شجاع الدین است مدت
یکسال است که او در این شهر است و زن خواسته است و پسر دارد و پسر یک سالگی رسیده و باغ دارد نوخاسته و انگور
دارد آن خوارجان چون این سخن بشنیدند همه بازگشتند اما در اخبار آورده اند که یحیی بن شجاع الدین انصاری را
شش فرزند بود عبدالله و عطاالله و سعید و محمد و محمود و ابراهیم تا در زمان عثمان بن عفان علیه
اللعنه آن ظالمان خبر یافتند و روی بکاشان نهادند شجاع الدین را بدست آوردند و بار از دست ظالمان
خلاص یافت و از شهر بیرون آمد و ظالمان از عقب وی درآمدند آخر الامر شجاع الدین را بسیار دوانیده
بودند و بسیار جراحت بتن مبارک وی رسیده بود چون شجاع الدین بر یک آسیابی رسید بنالید و گفت
یا امیرالمؤمنین تو میدانی که این کار را برضای تو کردم مرا از دست این خوارجان نجات ده چون این مناجات را تمام
کرد در ساعت زمین شکافته شد و حضرت شجاع الدین در آنجا غایب شد چون خوارجان در آن موضع رسیدند
وی را نیافتند دانستند که شجاع الدین در آن موضع غایب شده است آنجا را نشانه کردند تا روز شود
وی را بیرون آرند **حکایت شجاع الدین** اما شجاع الدین جابر انصاری را شش فرزند بود یحیی و ابراهیم و محمد
و یعقوب و جلال الدین و یوسف و کرم الدین تا در زمان هشام بن عبدالملک مروان ملعون که حضرت امام
محمد باقر ع را زهر داد و شهید کرد و قصد ایشان نیز کرد و فرزندان بابا شجاع الدین یحیی و محمد و یعقوب
و جلال الدین و علاء الدین از کاشان روی بولایت دماوند نهادند چون بشهر دماوند رسیدند متفرق
شدند اما محمد و یعقوب از دماوند روی بنارستاق نهادند چون بنارستاق رسیدند وطن ساختند ذریات

ایشان

ایشان بسیار شد بالقاب شجاع الدین اما ابراهیم و محمود در شهر کاشان بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
شجاع اما یحیی بابا یک فرزند شجاع الدین در شهر دماوند بماندند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما فرزندان
یحیی بن یوسف در ولایت فیروزکوه بموضع پاپرا افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع
اما کرم الدین در ولایت ارنگه رودبار افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع اما قاسم در ولایت
دارالمرز جیلان در کوه پایهٔ اشکور افتادند و وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب شجاع **حکایت علی بن حر بن ریاحی**
اما در اخبار آورده اند که علی بن حر بن یزید ریاحی را دو فرزند بود ابراهیم و محمد اما ابراهیم
بن علی بن حر بن ریاحی را یک فرزند بود عبدالله نام ایشان در شهر قم وطن ساختند اما ابراهیم و محمد را در زمان
عبدالله زبیر علیه اللعنه در شهر بصره شهید کردند اما عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حر بن یزید ریاحی را دو فرزند
بود حسین و محمود ایشان نیز از ظلم بنی مروان متفرق شدند اما حسین و محمود از قم روی بولایت کردستان نهادند
چون بموضع سعدآباد رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد اما عبدالله در شهر قم بجوار حق در پیوست
اما محمود بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حر بن یزید ریاحی را دو فرزند بود حسن و حسین اما حسین را
دو فرزند بود جعفر و یعقوب تا در زمان خلفای بنی عباس اما حسین و محمود در موضع آباد بجوار حق در پیوست
اما محمود بن عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حر بن یزید ریاحی جعفر و یعقوب از کردستان سعدآباد روی
بولایت دارالمرز استرآباد نهادند چون بموضع نایه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب کرد
...ده اند عصار مظفر شمس مغربی را وزیری بود عصار اکثب جمال مبارک حضرت امیرالمؤمنین ع را بخواب
دید مسلمان شد چون روز شد عصار مظفر از مغرب روی بولایت مدینه نهاد چون بشهر مدینه رسید بخدمت
جناب امیرالمؤمنین ع مشغول شد آنگاه حضرت امیرالمؤمنین ع دختر عمار یاسر آسیه نام را بعقد عصار مظفر در
آوردند اما عصار و مظفر را دو فرزند بود قاسم و اسد در روایت صحیح آورده اند که عصار مظفر همراه جناب
امیرالمؤمنین ع هفده غزوات مخالفان کرده بود اما قاسم بن عصار مظفر را سه فرزند بود حیدر و اسکندر
و سهراب اما حیدر بن عصار بن مظفر را یک فرزند بود نعمت الله اما نعمت الله بن حیدر بن عصار بن مظفر را
دو فرزند بود یوسف و یونس حکایت حضرت عصار مظفر را در جنگ صفین کردند اما حیدر و سهراب را
در شهر قم شهید کردند اما حیدر و فرزندان نعمت بن حیدر بن قاسم بن عصار مظفر یوسف و یونس از
مدینه روی باسترآباد نهادند چون بموضع نایه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب
کار دیگر **حکایت عکاشه** در اخبار آورده اند که در آن زمان که حضرت محمد مصطفی ص از دنیا خواست سفر
کند فرمود ای یاران هر که با من دعوی یا حاجتی یا قصاصی دارد بیاید و امروز از من بخواهد که من تاب
فردای قیامت را ندارم ناگاه مردی از میان اصحاب برخاست و نام وی عکاشه بود گفت یا رسول الله

بدان و آگاه باش که در جنگ اُحُد سه تازیانه بر تن زدی عوض تازیانه را میخواهم بزنم چون حضرت رسول ص این سخن شنید
فرمود یا عکاشه آن تازیانه را در خانه بفاطمه سپرده‌ام بروید بیاورید آنگاه سلمان رفت در خانهٔ جناب فاطمه ع و گفت یا سیدة
النساء مرا حضرت رسول فرستاده از جهت تازیانه که در جنگ احد آورده بودم تبو سپرده‌ام بده تا عکاشه عوض
عوض آنکه تازیانه را باز ستاند که من را زده بودم و دین خود از من باز ستاند چون جناب فاطمه ع این سخن شنید
بگریه درآمد فرمود پدرم بیمار است کجا طاقت تازیانه دارد آنگاه جناب فاطمه ع امام حسن ع و امام حسین ع را طلب کرد
فرمود ای فرزندان همراه سلمان بروید و عوض آن تازیانه را که میخواهد عکاشه باز ستاند شما بجناب جد بزرگوار
خود درخواست کنید که پدرم رنجور است و طاقت تازیانه ندارد چون حضرت امام حسن ع و امام حسین ع این سخن شنیدند
گریه آغاز کردند و روی بحجرهٔ جناب رسول خدا نهادند چون بحجره درآمدند ناگاه چشم مبارک پیغمبر ص بر دو گوشوار عرش
مجید افتاد گفت ای جگر گوشگان من بچه کار آمده اید جناب امام حسن ع و امام حسین ع عرض کردند یا جد بزرگوار
ما شنیدیم که عکاشه عوض تازیانه از شما میخواهد و شما رنجورید کجا طاقت تازیانه دارید ما آمدیم تا عوض شما تازیانه
بما زنند چون حضرت پیغمبر ص این سخن شنید از آن دو گوشوار عرش برین بگریه درآمد گفت ای نور دیدگان مگر فردای
قیامت گناه پدر را از پسر خواهند گرفت آنگاه سلمان تازیانه را بدست عکاشه داد حضرت رسول خدا ص فرمود
یا عکاشه عوض تازیانه را باز خواه عکاشه عرض کرد یا رسول الله آن زمان که شما تازیانه بر کتف من زدید کتف
من برهنه بود حضرت رسول خدا ص فرمود یا عکاشه عوض تازیانه باز خواه عکاشه عرض کرد یا رسول الله آن زمان
که شما تازیانه بر کتف من زدید کتف من برهنه بود حضرت رسول خدا ص کتف مبارک خود را برهنه کرد ناگاه چشم
عکاشه بدان مهر مبارک نبوت افتاد دهن مبارک رسول خدا ص تن خود را بمالید و آن مهر مبارک را ببوسید گفت
یا رسول الله بزبان مبارک خود فرمودی هر آن بنده را که چشم بر مهر نبوت افتد در روز قیامت آن بنده
مؤمن را با هفتاد پشت از اصحاب او حضرت حق سبحانه و تعالی بیامرزد چون حضرت پیغمبر ص از عکاشه این سخن شنید
دوات و قلم طلب کرد بدست مبارک خود نامه بدین عبارت نوشت که یا عکاشه بدان و آگاه باش که
فردای قیامت بی تو قدم در بهشت نگذارم آورده اند که عکاشه را دو فرزند بود حیدر و انور اما
حیدر بن عکاشه را یک فرزند بود الیاس و اما الیاس بن حیدر بن عکاشه را یک فرزند بود حیدر
تا زمان عبدالله زبیر علیه اللعنه فرزندان عکاشه علیه الرحمه حیدر و انور را در شهر مدینه شهید کردند اما حیدر بن
عکاشه را در زمان عبدالملک مروان از مدینه روی بولایت دار المرز استراباد نهادند چون بموضع [illegible] رسیدند
وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب حیدر در ذکر نعمان حلبی آورده اند که نعمان بن منظر حلبی
که یکی از دوستاران خاندان حضرت امیرالمؤمنین ع بود و مدت چهل سال خدمت کرده بود اما نعمان بن منظر

حلبی را دو فرزند بود حربه و جبره اما حربة بن نعمان بن منظر را یک فرزند بود ابراهیم در احوال او [illegible]
که نعمان بن منظر را در جنگ صفین شهید کردند اما فرزندان دور بن نعمان بن منظر حلبی و حربه در شهر حلب
بجوار حق در پیوست اما ابراهیم بن حربه بن دور بن نعمان بن منظر حلبی نور و دور و منظر در زمان امام حسن ع
در شهر بصره شهید کردند اما ابراهیم بن حربه بن دور بن منظر حلبی را دو فرزند بود دور و منصور در زمان عبد
الملک مروان از بغداد روی بولایت استراباد نهادند چون به نایه رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد اما در احوال [illegible] که حضرت سلمان فارسی را دو فرزند بود زبیر و بشیر و ایشان را سراپردهٔ رسول خدا ص بر [illegible]
و امام حسن ع و امام حسین ع و امام زین العابدین ع را خدمت کردندی اما بشیر را سه فرزند بود ابراهیم و محمود و قاسم
و ایشان در خدمت حسین بن امام زین العابدین ع بودند اما قاسم بن بشیر بن سلمان فارسی را دو فرزند بود
نور و منظر و ایشان در خدمت سید امیر سعید بودند دست خط حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله داشتند از خرج
و اخراجات و علوفه و بیگار و طرح و دست اندازی اولاد سلمان فارسی نبود و اما سلمان بن محمود بن
حسن بن نوروز بن قاسم بن بشیر بن سلمان فارسی از ظلم بنی مروان علیه اللعنه در بغداد روی بولایت دماوند
بموضع جناب نهادند در آنجا وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب جندابی حکایت بابا عمر
اما در اخبار آورده اند که بابا عمر معجز هفت پیغمبر داشت و همیشه در خدمت امیر حمزه بود تا مدت سی سال اطاعت
کرد تا زمانی که حضرت محمد مصطفی ص را در جنگ احد سه دندان مبارک او را جهودان شکسته حضرت علی ع روی
بقلعهٔ احد نهاده بابا آن روز جلو آنحضرت گرفته بود اما بابا عمر را چهار فرزند بود ابراهیم و محمد و حسین
و منصور اما بابا عمر را در جنگ صفین شهید کردند در آن زمان که جناب امام حسین ع را خوارجان در صحرای کربلا
شهید کردند فرزندان بابا عمر ابراهیم و محمد و حسین و منصور از کربلا روی بمازندران نهادند اما ابراهیم و محمد
در مازندران بموضع بلاتجن افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیران اما حسین و
منصور در ولایت استراباد بموضع ذانه ده افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب امیران
در دراز ده رئیسی بود او را نعمان بن نوفل کفشدی آنده را از دست وی خریدند تا در زمانی که خالد بن
عبدالملک مروان ملعون امام زین العابدین ع را شهید کرد اما قاسم بن عبدالله بن حضرت امام زین العا
بدین ع از مدینه روی براستراباد نهادند چون بدراز ده رسیدند در خانهٔ حسین و منصور امیران فرود
آمدند تا مدت هفت سال ماندند و ایشان همشیرهٔ در خانه داشتند خانم نام بعقد قاسم درآوردند مدتی
روزگار گذشت کینه و شوب فرزندان امام زاده قاسم را شهید کردند آورده اند که جلال الدین بن
محمد بن حسین بن قاسم بن زید بن علاء الدین بن ابراهیم بن جعفر بن محمد بن نادر بن قند بن حنا
نه بن داود بن الیاس بن اهل بن صالح بن تقی بن یوکش بن جلال الدین بن ابراهیم بن حسن بن

حضرت امام زین العابدین ع را چهار فرزند بود عزیز و اسمعیل و سعد الدین و محمد تا زمانیکه حضرت فاندی علاء الدین
از دنیا سفر کرد بجوار حق در پیوست و پسر زن فاندی علاء الدین شراب خورد و باطور و خواهر خود زنا کرد و سلسلهٔ ایشان
از هم رنجید پادشاهی از دست رفت اما فرزندان جلال الدین عزیز و اسمعیل و سعد الدین و محمد تا زمانیکه حضرت
فاندی علاء الدین از ساوخ بلاغ روی باستمدار نهادند چون بکجرستاق در زاروبه پس جیر کلا فرو افتادند وطن
ساختند ذریات ایشان بسیار بالقاب آن جماعت درویشی اختیار کردند و بگوشه نشینی رفتار کردند
والقاب سیادت ایشان مخفی ماند و بدرویشی اسم برآوردند اوصه اند که مهدی بن عبد الله بن رضی بن
عمران بن ادیان بن یوسف بن داود بن جعفر بن عبد الله بن مطهر بن مهدی بن حضرت امام زین العابدین ع
از قلعه روی بدار المرز جیلان نهادند چون به تنکابن رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
مدتی روزگار بسر بردند و برا مهدی کیا گفتندی اما مهدی کیا را چهار فرزند بود یعقوب و علی و محمود
و حسن اما یعقوب و علی از دار المرز جیلان روی بمازندران نهادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
بالقاب مهدی کیا اما محمود و حسن بموضع تنکابن بماندند و ذریات ایشان بسیار شد بالقاب مهدی کیا

حکایت مختار بن عبد الله ثقفی اما در اخبار آورده اند که حضرت مختار بن عبد الله بن ثقفی را سه فرزند
بود راشد و علی و حمزه بعد از وفات حضرت امام حسین ع مختار خروج کرد و دمار از کشندگان حضرت امام
حسین ع برآورد و روایت صحیح است که بیجده هزار مرد که در زمین کربلا حاضر بودند مختار جمله را بقتل آورده
اما راشد بن مختار بن عبد الله بن ثقفی را چهار فرزند بود جعفر و محمد و مختار اما مختار بن عبد الله بن
ثقفی را دو فرزند بود حسین و حمزه اما اسد بن راشد بن مختار بن عبد الله ثقفی را سه فرزند بود قاسم و مالک
و ابراهیم و محمد بن مختار بن راشد بن مختار را دو فرزند بود عبد الله و سلیمان اما جعفر بن مختار بن راشد
بن مختار را دو فرزند بود فاضل و افضل ایشان در شهر کوفه بودند تا در زمان حضرت امام علی بن موسی
الرضا ع را مامون الرشید زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمد کرد اما جعفر بن محمد و مختار و اسد را
در شهر بغداد شهید کردند اما فرزندان مختار بن راشد بن مختار حسین و حمزه از بغداد روی بدار المرز استمدار
نهادند چون برود بار علیای در سنک در موضع کمر و دیرس افتادند وطن ساختند ذریات ایشان
بسیار شد بالقاب وزیر اما فرزندان اسد بن مختار ثقفی قاسم و مالک و ابراهیم از بغداد روی بدار المرز
مازندران نهادند چون با بمکان رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب باش اما فرز
ندان جعفر بن مختار بن راشد بن مختار بن عبد الله ثقفی محمود و فاضل و افضل از بغداد روی بمازندران
نهادند چون تبع شهر آمل رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار بالقاب زرکج **حکایت**
ابو طهمینه اما در اخبار آورده اند در آن زمان که حضرت علی ع در جنگ صفین با معاویه علیه اللعنه حرب عظیمی کرد

محمد بن عمار یاسر و هلال بن علقمه را بکشت حضرت علی ع چون آن دست برد را دید شاد شد محمد را در کنار گرفت و بروی
وی را بوسه داد گفت یا محمد عجب هنر کردی آنکه ملعون را بجهنم رسانیدی یا محمد هذا ولده منی یعنی فرزند منی اما
امیر المؤمنین ع محمد بن عمار یاسر را دو نام خواندی هرگاه که هنر کردی از خدمت آن بود که هلال بن علقمه را کشته
بود و هرگاه که او را اولاد خواندی سبب آن بود که ولد کشته بود اما جناب علی بن ابیطالب وی را فرزند خواندی و
القاب ایشان اولاد هنر بماند محمد را دو فرزند بود ناصر و یاسر تا زمانیکه حضرت امام حسن ع از مدینه روی بولایت
مازندران نهاد چون بموضع اندرس رسید مدت شش ماه در آنجا نشست و قلعهٔ ساخت اما ناصر و یاسر را در قلعهٔ اندرس
نگاه داشت ایشان در آنجا بماندند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب اولاد هنر **حکایت ترماح سلمانی**
اما در اخبار آورده اند که حضرت ترماح طائی رحمه الله چهل سال خدمت حضرت امیر المؤمنین ع کرد تا در آن زمان محمد بن
ابابکر عثمان بن عفان را بکشت آن قوم ضلالت بر معاویه بیعت کردند و از حضرت حق تعالی روی بگردانیدند و تیغ
بر روی علی ع و فرزندان وی کشیدند لعنت خدا و رسول بر آن طایفه باد آنگاه امیر المؤمنین ع روی بیاران خویش
کرد گفت در میان شما کسی هست که پیغام ما را بمعاویه علیه اللعنه برد مردی از اصحاب برخواست نام وی ترماح
طائی بود و مردی بود بغایت بلند بالا و شجاع و سخن دان و نیکو رشت گفت یا مولا هزار جان من فدای
تو و نام تو باد من بروم و پیغام ترا از جان بگذارم چون حضرت علی ع این سخن بشنید گفت شاد شد و بروی
آفرین کرد آنگاه ترماح طائی از مدینه روی بولایت دمشق نهاد مدت پنج روز بشهر دمشق رسید آنگاه
عمرو بن عاص علیه اللعنه را که بدر دروازه ایستاده ترماح طائی را بدید گفت یا عرب از شما چه خبر داری از سبب
آنکه مرد بلند بالائی بود و بر شتر سوار شده جواب چنین داد که ملک الموت شمایم آمدم تا جان از شما باز ستانم
آنگاه ترماح طائی گفت که معاویهٔ پلید بی کجاست که من نامهٔ از مهتر و بهتر عالم حضرت مرتضی علی ع دارم
تا برسانم عمرو بن عاص برفت و بر معاویه احوال را باز گفت معاویه کس فرستاد و ترماح طائی را باز خواند ترما
ح در بارگاه معاویه در آمد و سلام نکرد معاویه را خشم گرفت و گفت یا عرب بی راه چرا بر من سلام نکر
دی طرماح گفت سلام بر آنکس است که از امام حق روی بگردانند و تیغ بر روی امام بر حق و ولی مطلق کشید
و از لشکر اندیشه نکرد بلکه ناسزا بر معاویه گفت آن ملعون از هم از ترس ترماح چو بید از جای خویش بلرزید
و برکت بحرمت حضرت مرتضی علی ع آمد و ترماح را دو فرزند بود رضی الدین و عز الدین تا در آن زمان یزید بن معاویه
علیه اللعنه جناب امام حسین ع را در صحرای کربلا شهید کرد رضی الدین و عز الدین از کربلا بکوه پایهٔ لواسان
رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سغاجی **در ذکر اولاد محمد ابن عمار یاسر**
اما در اخبار آورده اند که محمد بن عمار یاسر را چهار فرزند بود ابراهیم و حسن و اسکندر و سهراب
تا در آن زمان که یزید ملعون جناب امام حسین ع را شهید کرد فرزندان محمد بن عمار یاسر از بغداد روی

بولایت ری نهادند امّا ابراهیم و اسکندر بکوه پایه از مکه رود بار افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب باروج از حسن و سهراب درکوه پایه لواسان از موضع امامه افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
بالقاب رود باری رحمة الله **باب سلمان بن جابر انصاری** در اخبار آورده اند که بابا سلمان انصاری پسر بابا
جابر انصاری بود امّا فرزندان حضرت علی بن ابیطالب ابوجعفر و زید و عبدالله از کوفه روی بولایت حویزه عازی بود
بابا جابر انصاری از حویزه روی بولایت شهریار نهادند چون بشهریار رسید مزرعهٔ بود که اورا لرای کفشذی
صاحب آن مزرعه عبدالوهاب نام داشت دوستدار خاندان امیرالمؤمنین بود حضرت بابا سلمان انصاری
ان مزرعه را بدست خود از عبدالوهاب خرید و دو دانگ آن مزرعه را وقف کرد از برای حضرت امیرالمؤمنین علی ع
دو دانگ دیگر را عبدالوهاب خود گرفت و انموضع را بابا سلمان نام نهادند **عبدالله بن ابوذر غفاری** امّا در اخبار آورده اند
که خوارجان اهل بیت رسول خدا را در کربلا شهید کردند چون نوبت بجناب امام حسین ع رسید برادر و برادر زادگان
و خاهر زادگان تمام کشته شدند جناب امام حسین ع میخواست که بحرب رود پرده کیان همه یکبار از خیمه برون آمدند
و دامن جناب امام حسین ع میخواست را بگرفتند و گفتند یا امام تو میروی و مارا بکه میگذاری انگاه شهربانو فریاد
برآورد و عرض کرد یا حضرت امام حسین تو میدانی که من در این ولایت غریبم و مرا غیر از تو یاری و مونسی دیگر نیست
و من بعد از تو مصلحت مرا چه گونه می بینی حضرت امام حسین ع گفت ای شهربانو چون مخالفان مرا شهید کنند
تو بر اسب من سوار شو و به پیش برادران خود برو ناگاه حضرت امام حسین ع گفت یا بنی در میان مایک مردی نباشد
که اهل و عیال مرا در ری به پیش برادران وی رساند زینب خاتون آواز داد که برادر عبدالله بن ابوذر غفاری
زنده است وی را شهید نکردند چون حضرت امام حسین ع این سخن را شنید ویرا طلب کرد فرمود یا عبدالله
چون ظالمان مرا شهید کنند اوّل عیال مرا بولایت ری در پیش فرزندان ملک یزدجرد بن شهریار رسانید عبدالله
عرض کرد که یا امام حسین ع هزار جان من بفدای نام تو باد کاشکی مرا در پیش تو شهید میکردند **روایت میکنند**
که چون [illegible] امام حسین ع را شمر ذالجوشن علیه اللعنه شهید کرد ذوالجناح [illegible] امام در خیمه آمد شهربانو ورنیده
خاتون بر ذوالجناح سوار شدند و از کربلا روی بولایت ری نهادند عبدالله بن ابوذر غفاری در خدمت ان خاتونان
بود چون بولایت ری رسیدند در حوالی ری غاری بود شهربانو در آن غار غایب شد ورنیده خاتون
بنت جناب امام حسین ع در شهر ری رفت امّا عبدالله بن ابوذر غفاری را چهار فرزند بود ابرار و سپدار
و امین و مهین ایشان در شهر ری مدتی روزگار بتقیه بسر بردند امّا عبدالله در شهر ری بجوار حق
در پیوست امّا فرزندان عبدالله بن ابوذر غفاری ابرار و سپدار در شهر ری روی بلارجان نهادند
چون بموضع لیهر رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب سپدار ایشان را ابدا لقب
سپدار گفتندی همراه شهربانو و رنیده خاتون آمده بود امّا امین و مهین از شهر روی بولایت

ملوت نهادند چون بموضع پلو دشت رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب غفاری
امّا فرزندان شیرزاد دیلم ابراهیم و محمد کیا و علی کیا و جعفر از ظلم خلفای بنی عباس از لشکر لیان گل
محان روی بولایت استدار نهادند چون بموضع نارستاق افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
بالقاب دیلم و دیلمان همیشه محب خاندان حضرت علی ع بودند رحمت خدا بر ایشان باد **نزد قام بن قعقاع خزاعی**
در اخبار آورده اند که اولاد زرقام بن قعقاع خزاعی رحمه الله در زمان حضرت امیرالمؤمنین در جنگ
صفین ویرا شهید کردند حضرت مرتضی علی ع او را بدست مبارک خود کفن و دفن کرد امّا زرقام را سه فرزند بود
شیرابه و سالار و فیلا کوشک ایشان در مدینه بودند تا زمان حضرت امام حسن ع از مدینه روی بولایت
مازندران نهادند در موضع بربن افتادند تا مدت شش ماه در آنجا گذشت و محاسب زهر علیه اللعنه بخنهم
رسانیدند چون حضرت امام حسن ع از کشتن آن ملعون فارغ شد شیرابه را در توابع شهر آمل در موضع بس
کوه جا دادند امّا فیلا کوشک را در ولایت دیلارستاق جا دادند **ذکر هانی ابن عروه علیه الرحمه**
در اخبار آورده اند که هانی بن عروه علیه الرحمه را دو فرزند بود عبدالله و امان چون عبدالله بن زیاد حضرت
مسلم بن عقیل را و هانی بن عروه را شهید کرد سرهای مبارک ایشان را نزدیک یزید ملعون فرستادند
فرزندان هانی بن عروه عبدالله و امان الله را بگرفتند و در چاه دارالسماء دربند کردند تا مدت هفت
پنجسال در آنجا بماندند و از مصیبت حضرت امام حسین ع جامهٔ سیاه و سوی کبود داشتند تا زمان
که مختار بن عبدالله خروج دمار از قاتلان جناب امام حسین ع برآورد عبدالله و امان الله را در چاه
دارالسماء بیرون آورد امّا عبدالله را چهار فرزند بود قاسم و جعفر و محمود و محمّد امّا امان الله را دو
فرزند بود هادی و هاشم امّا امان الله بسیار فاضل و کامل بود آواز خوش داشتی چون حضرت
مختار بن عبدالله ثقفی بتخت جلالت بنشست امان الله روز جمعه بر منبر برفت و خطبه بنام حضرت
امام زین العابدین ع بخواند و بر یزید بن معاویه و بر آل مروان و بر آل زیاد بجمعه لعنت میکرد
تا آنکه مختار از دار دنیا سفر کرد دیگر باره بنی مروان قصد شیعیان آل محمد ع کردند امّا عبدالله و امان الله
در شهر کوفه بجوار حق در پیوست امّا فرزندان امان الله هادی و هاشم از کوفه روی باستدار
نهادند بموضع لاوبج افتادند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد بالقاب خطیب امّا
فرزندان عبدالله جعفر و محمود را در شهر رویان شهید کردند و محمد بن عبدالله را عیب الله و عبدالله
از بغداد روی باستدار نهادند چون بموضع زین کو رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار
شد بالقاب علا **ذکر حضرت امام حسین ع بقادسیه** امّا در اخبار آورده اند که چون
حضرت امام حسین ع روی بکوفه نهاد چون بموضع قادسیه رسید مدت سه روز حضرت امام

حسین ع در آنجایگاه بماند پیره زنی بود یک پسری داشت هر روز بزیارت جناب امام حسین ع آمدی و دست و پای جناب
امام حسین ع را بوسه دادی امّا پیره زن پسر خود را وهب نام نهاده بود هجده روزه بود که عروس بخانه آورده بود
یکروز بمادر خویش گفت که این قوم چه کسند و از کجا آمده اند که تو هر روز بزیارت ایشان میروی چون پیره زن
از فرزند خود این سخن بشنید زار زار بگریست گفت ای جان مادر این آنکسی است که خدا تعالی نور ایشانرا
بچهار صد هزار سال آفریده و اسم مبارک ایشانرا در بهشت نوشته که محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین اگر نه
خاطر ایشان نبودی خدای تعالی هرگز آدم و عالم را نیافریدی چون وهب از مادر خود این سخن بشنید دلش
بسوخت و آه از نهادش برآمد وهب گفت ای مادر این مرد چه نام دارد گفت جناب امام حسین ع نام دارد جدش
محمّد مصطفی ص است و پدرش علی مرتضی ع است و مادرش فاطمه زهرا ع است و برادرش حسن مجتبی ع است پدرت
کلبی همیشه در خدمت ایشان بود و ایشان پدرت را بغایت دوست داشتند و هرگاه جبرئیل امین در پیش
حضرت رسول ص آمدی بصورت پدر شما آمدی وهب گفت ای مادر حضرت امام حسین ع با خود و اهل و عیال بکجا
میرود پیره زن گفت ای فرزند بدانکه معاویه لعنه الله واصل شده یزید کس فرستاد که یا حسین بیا و بر من
بیعت کن آنگروه بیدین بی اعتبار نان و نمک رسول خدا ص را فراموش کردند و بر پیغمبر عاصی شدند
و با یزید ملعون متابعت کردند و از امام بحق و ولی مطلق روی بگردانیدند و تیغ بیدریغ بروی
فرزندان مصطفی ص کشیدند که لعنت خدا و نفرین رسول خدا ص بر آنظالمان باد حال از دست جفاکاران مکّه
بمدینه آمد و مردم کوفه چهار صد نامه نوشتند به پیش حضرت امام ع فرستادند که گفتند یا امام امروز
ما را امامی و پیشوائی نیست شما بکوفه بیائید تا با شما بیعت کنیم حضرت امام ع مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاده
و مردم کوفه بر مسلم بن عقیل بیعت کردند آخر الامر هواخواهان یزید نامه نوشتند بیزید که مسلم بن
عقیل بکوفه آمده مردم کوفه بروی بیعت کردند مسلم را گرامی داشتند یزید ملعون عبید الله را بجهت گرفتن
مسلم بن عقیل بکوفه فرستاد و در کوفه آمدند و مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در پیش پسر زیاد بردند
و شهید کردند و سر مبارک مسلم و سر هانی را در پیش یزید علیه اللعنه فرستادند و مردم کوفه از حضرت امام
حسین ع روی بگردانیدند و بر عبید الله زیاد ملعون متابعت کردند و حضرت امام حسین ع تنها و بیکس
و بی مونس گذاشتند که لعنت خدا و نفرین رسول ص بر آنظالمان باد چون وهب از مادر خود این سخن
بشنید زار زار بگریست پیره زن گفت ای فرزند بدانکه در آنوقت که پدرت وفات میکرد تو نه ماهه بودی
و من ترا به بیوه زنی نگاه داشتم امروز نور دیدهٔ مصطفی ص و میوهٔ دل مرتضی و جگر گوشهٔ
فاطمهٔ زهرا ع و امام مخدوم و سیّد مظلوم حضرت امام حسین ع بدست ظالمان درمانده و بیکس و بیمونس

مانده ای فرز

مانده ای فرزند اگر میخواهی که شیر پستان خود را بتو حلال کنم ثواب آنست که حضرت امام حسین ع را امروز
یاری کنی از جهت جهاد که فردای قیامت شفاعت خواه تو حضرت محمّد مصطفی ص و علی مرتضی ع و فاطمه زهرا ع
و حسن الرضا ع باشد و من که مادر توام از تو خوشنود باشم وهب گفت ای مادر هزار جان من فدای
حضرت امام حسین ع و فرزندان وی باد بعد از آن وهب را در زمین کربلا شهید کردند و زن وهب را چون جناب
امام حسین ع را با فرزندان و برادرانش شهید کردند حضرت امام زین العابدین ع را با جملهٔ اسیران از کوه لبنان بردند
و در شید کردند و زن وهب حدی نام داشت مدت نه ماه در گذشت بار حملی بر زمین نهاد در یک شکم دو فرزند آورد یکی را
نیک آمد نام کردند و یکی را کلبی امّا در آن زمان که حضرت امام زین العابدین ع را خالد بن عبد الملک مروان علیه اللعنه زهر داد
و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمّد کرد امّا فرزندان وهب بن نیک آمد و کلبی از مدینه رو بولایت ری نهادند و در ری
مدتی روزگار بسر بردند امّا نیک آمد از شهر ری رو بولایت استمار نهادند چون بموضع علامک رسیدند وطن ساختند
ذریات وی بسیار شد ملقب بالقاب نیک امّا کلبی از شهر ری روی بولایت استمار نهاد در بولایت رودبار رسید
رسید وطن ساخت ذریات ایشان بسیار شد ملقب بالقاب کلبی **در ذکر بلال بن حبش** امّا در اخبار آورده اند که بلال
بن حبش علیه الرحمه چهار سال در خدمت محمّد مصطفی ص امّا بلال بن حبش را دو فرزند بود یکی را مغزی و یکی را حبشی بود تا آنکه
حضرت امام حسین ع را در زمین کربلا شهید کردند فرزندان بلال بن حبش مغزی و حبشی بعد از حضرت امام حسین ع جامهای سیاه
و سربهای کبود کردند از کربلا رو بری نهادند چون بشهر ری رسیدند مدتی روزگار بسر بردند امّا حبشی از شهر ری روی
بولایت دار المرز نهادند چون بموضع کار استاق رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد ملقب بالقاب حبشی امّا مغزی
از شهر ری رو بدار المرز نهادند چون بموضع چهار سور رسیدند ذریات ایشان بسیار شد ملقب بالقاب مغزی **در ذکر فرزندان ابو مسلم**
امّا ابو مسلم مروزی را شش فرزند بود محمّد و یحیی و اسفندیار و سهراب و صالح و صادق امّا در زمان
حضرت امام محمّد باقر ع را هشام بن عبد الملک مروان زهر داد و شهید کرد و قصد شیعیان آل محمّد کرد امّا فرزندان
ابو مسلم مروزی در شهر بغداد بودند و صالح نکیب? بکبار با یکدیگر اتفاق کردند و گفتند که پدر ما آنکس بود که بعد از حضرت
امام زین العابدین ع خروج کرد و چند هزار خوارج را بجهنم رسانید و از آن مخالفان هیچ اندیشه نکرد ما هم بدین ظالمان
امشب یکدست برد کنیم چون شب در آمد جمعه یکبار بدر خانهٔ عبد الملک مروان علیه اللعنه رفتند و حرب عظیمی کردند و آخر
هشام بن عبد الملک مروان علیه اللعنه با لشکر شد و بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار کردند غلغله در میان خوارجان
افتاد و محمّد و یحیی و صالح را شهید کردند و قبر ایشان در بغداد در محلّه دار القضاء مشهور است امّا اسفندیار و صادق و سهراب
از بغداد رو بدار المرز جیلان نهادند چون بموضع اسکور رسیدند وطن ساختند ذریات ایشان بسیار شد
ملقب بالقاب مروزی والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب تمت الکتاب المسمّی بحر الانساب بعون الملک الوهاب
سید احقر الناس ابو القاسم ابن جناب حاجی محمّد رضا الاصل الویر الساکن فی حرم ... بلد امید ... دنیا فایده ندارد

دنیا با هیچکس سازگاری نمیکند نه بینی مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجوزه عروس هزار داماد است مرد عاقل
و کامل باید که همت بر این دنیای دنی نه بندد ما ها این نصیحت را میکنیم اما خودمان هیچون اسیران فضول شده ایم
و فرق از خود نهیم و قباحت مختصر اگر چه بگوییم حافظ رحمه الله فرموده است من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش
هر کس آن درود عاقبت کار که کشت عاقبت اندیش باشی مزرعه ایست هر کس جو بکارد جو بردارد و کسی که گندم بکارد گندم
بردارد بلی ما هم دیدیم که وقت بکار نیست و بارکاری هستیم که بعد از رفتن ما نداریم اقلا اسم حقیر را هم یاد نکنند لهذا این
کتاب بحر الانساب های جناب جلالتمآب حضرت اجل اکرم آقای سیف الممالک مد ظله العالی بود بخط بسیار خوش ضایع
کردم التماس دعا دارم از خوانندگان اگر سهو و غلطی داشته باشد امیدوارم عفو فرمایند که غیر از این حواس ندارم والسلام

تحریراً فی یوم پنجشنبه پنجم شهر صفر المظفر

سنه ۱۳۱۷

[illegible]

[illegible]

مكتبة الامام أمير المؤمنين (ع) العامة
النجف الاشرف

اهداء
مكتبة
الامام أمير المؤمنين

در تهران به کتابخانه
آستان قدس رضوی
مشهد